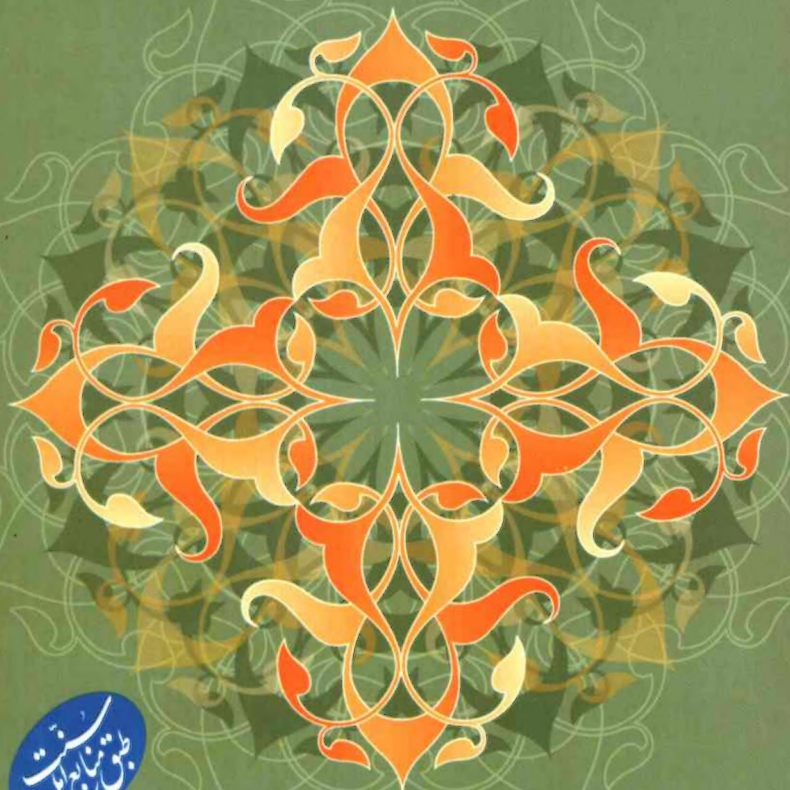


آشنایی با شخصیت و سیره
مجدد سده پنجم هجری

امام غزالی

زندگی، آثار، افکار و خدمات



مؤلف: دکتر علی محمد الصلابی
مترجم: ستار آینه پور

«اللهم انصر لي ابواب خدمتك»

اللهم أنت خير لي أريد برأيتك المحنت، ثم راجعته في كل يوم تسبحة
يا فتح العالم يا نور عزة من الخلفاء صلوات الله عليهم أجمعين

بفتح العليم

یا با حق

اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي

الحمد لله

الحمد لله الذي جعل في الدنيا

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ السَّمَاءِ الْكُتُبِ ۝

اللَّهُمَّ أَفِئْ لِي أَيْوَابَ - عَلِّمُوا الْقُرْآنَ -

اللهم افتقر لي ابداً معرف القرآن

اللهم اغفر لي ابواب معرفتك

اللهم اغفر لي ابواب طاعتك

والله اعلم أختكم ابواب معرفة نبيكم محمد ۱۱

والله اعلم افضل الرباب طاعة شدة

اللهم اغفر لي اسوأ أئمتي والفردوس

والله اعلم

اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي ابوابَ ذِكْرِكَ

۶ اللهم افتقر لي ابي وارق

اللهم اغفر لي ذنوبي

السلام على من اتبع الهدى

والله اعلم بضميركم اسباب النعمان الذي في الفهم والقياس

آشنایی با شخصیت و سیره‌ی مجدد سده‌ی پنجم هجری

امام غزالی رحمہ اللہ

اللهم اغفر لي، لنا وإمام محمد بن علي وابننا أبا الحسن عجلت فرجهم

تحت التوقيع

9/11/02

۱۰۰

[illegible][illegible]

معرفه شناسه:

صلاحي، علي محمد محمد، ١٩٦٣ - م.

sallābī, Alī Muhammad Muhammad

عنوان و نام پدیدآور:

امام غزالی مجدد سدهی پنجم زندگی، آثار و افکار او / مولف علی

محمد الصلابی ؛ مترجم ستار آیینہ پور۔

مشخصات نشر:

سندج : انتشارات کردستان، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:

۱۲۶ ص.

شایک:

97A-97E-9A. -030-7

وضعیت فهرست نویسی: فیا

فيا

عنوان قراردادی:

الإمام الغزالي من كبار علماء المدارس النظامية. فارسي

موضوع:

غزالی، محمد بن محمد، ٤٥٠ - ٥٠٥ ق.

موضوع:

فيلسوفان اسلامى — متون قديمى تا قرن ۱۴

شناسه افزوده:

آینہ پور، ستار، ۱۳۵۳ - مترجم

رده بندی کنگره:

BBR ٧٨٣ / ص ٨ الف ٨ ١٣٨٧

رده بندی دیویی:

189/1

شماره کتابشناسی ملی:

2708.39

آشنایی با شخصیت و سیره‌ی
مجدد سده‌ی پنجم هجری

امام غزالی رحمه الله

«زندگی، آثار، افکار و خدمات»

مؤلف:

دکتر علی محمد الصلابی

مترجم:

ستار آینه پور



انتشارات کردستان

سنندج



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سندج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲

آشنایی با شخصیت و سیره‌ی امام غزالی رحمته الله علیه

✓ نام کتاب:	سیره‌ی امام غزالی
✓ مؤلف:	دکتر علی محمد الصلابی
✓ مترجم:	ستار آینه‌پور
✓ ویراستار:	عثمان نقشبندی
✓ نوبت چاپ:	اول: ۱۳۸۸
✓ تیراژ:	۵۰۰۰ جلد
✓ تعداد صفحه و قطع:	۱۴۸ صفحه‌ی رقعی
✓ ناشر:	انتشارات کردستان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۰-۰۳۵-۶

ISBN: 978 - 964 - 980 - 035 - 6

قیمت:

۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه‌ی مترجم.....	۹
✓ بخش نخست: نام، نسب و آغاز زندگی او.....	۱۳
۱. نام و نسب او	۱۳
۲. تولّد و رشد وی	۱۳
۳. کوشش او در راه کسب علم	۱۵
۴. ملازمت او با امام الحرمین	۱۶
۵. انتصاب او به عنوان مدرّس نظامیه‌ی بغداد.....	۱۷
۶. اسباب نبوغ و شهرت غزالی.....	۱۸
۷. تحول بزرگی که مسیر زندگی او را تغییر داد	۱۹
۸. بازگشت دوباره‌ی غزالی به آموزش و تدریس.....	۲۲
۹. ترتیب زمانی تألیفات امام غزالی.....	۲۵

✓ بخش دوم: موضع‌گیری غزالی در مقابل شیعیان باطنی ۲۸

۱. ساختار کتاب فضائح الباطنیه ۲۹

۲. محتوای کتاب ۳۱

۳. بُعد سیاسی در نوشته‌های غزالی ۳۵

✓ بخش سوم: موضع‌گیری غزالی در مقابل فلاسفه و فلسفه ۳۹

۱. مطالعه و تحقیق او درباره‌ی فلسفه ۴۰

۲. ضربه‌ای کشنده ۴۳

۳. تأثیر کتاب تهافت الفلاسفه ۴۹

۴. خلاصه‌ی کار غزالی در زمینه‌ی فلسفه ۴۹

۵. موضع‌گیری غزالی درباره‌ی عقل و نقل ۵۱

۶. موفقیت تفکر سنی در عصر سلجوقی ۵۳

✓ بخش چهارم: غزالی و علم کلام ۵۵

✓ بخش پنجم: غزالی و تصوف ۶۲

۱. آغاز پیمودن راه تصوّف نزد غزالی ۶۶

۲. نتایج مطالعه و بررسی ۶۷

۳. تصوف بدون شیخ و مرشد ۷۱

۴. انتقاد غزالی از اهل تصوف ۷۲

الف. کم بودن متصوفه ۷۳

۷۴	ب. فساد اهل تصوف.....
۷۵	ج. غرور و جهل.....
۷۶	د. ساقط شدن تکالیف
۷۷	۵. تأثیر غزالی در تصوف.....
۷۸	الف. ضرورت علم شرعی برای رهرو.....
۷۸	ب. مردود دانستن تأویلاتِ باطنی.....
۷۹	ج. تبدیل تصوّف به علم اخلاق عملی.....
۸۰	د. تصحیح مفهوم زُهد.....
۸۳	✓ بخش ششم: نقش ابو حامد غزّالی در اصلاح
۸۳	۱. برنامه و روش غزالی در اصلاح
۸۴	۲. ویژگی‌های برنامه‌ی غزالی در اصلاح.....
۸۶	۳. تشخیص دردهای جامعه
۸۶	الف. تباه شدنِ رسالت علما
۸۹	ب. دور شدن الفاظ از مفهوم اصلی خود.....
۹۲	ج. نقد حکمرانان ستمگر
۹۷	د. انتقاد وی از بدعت‌ها و منکراتی که در جامعه روی داده است
۱۰۰	۴. زمینه‌های اصلاح نزد غزالی.....
۱۰۱	الف. تلاش برای ایجاد نسلی تازه از علما و مریان
۱۰۳	ب. ایجاد برنامه‌ای تازه برای تربیت و آموزش
۱۰۶	ج. احیای پیام امر به معروف و نهی از منکر
۱۱۰	د. انتقاد از حاکمان ستمگر.....

- ه. مبارزه با مادیگرایی فراگیر و منفی‌گرایی دینی و تصحیح بینش رایج ۱۱۰
- در مورد دنیا و آخرت ۱۱۰
- و. دعوت برای عدالت اجتماعی ۱۱۱
- ز. مبارزه با جریانات فکری منحرف ۱۱۲
- ح. اصلاح در میدان فکر و اندیشه ۱۱۳
- ط. التزام به روش و برنامه‌ی سلف ۱۱۷
- ✓ بخش هفتم: غزالی و علم حدیث ۱۲۰
- ✓ بخش هشتم: کتاب احیاء علوم الدین ۱۲۴
- ✓ بخش نهم: موضع‌گیری غزالی در مقابل اشغالگری صلیبیان ۱۳۲
- ✓ [بخش دهم: آخرین کتاب غزالی و روزهای آخر عمر او] ۱۴۱
۱. کتاب إلیجام العوام، آخرین اثر غزالی ۱۴۱
۲. روی آوردن غزالی به قرآن و احادیث صحیح ۱۴۴
۳. وفات او ۱۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه‌ی مترجم

پیامبر ﷺ در حدیثی که امام بخاری و امام مسلم روایت کرده‌اند، می‌فرماید: «إِنَّمَا النَّاسُ كَأْبِلٍ مِائَةٍ لَا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»: «مردم، مانند دسته‌ی صد نفری شتران هستند، که به ندرت در میان آنها شتر راهوار، چابک و پیشتازی، یافت می‌شود».

جوامع بشری - چنان‌که پیامبر ﷺ در حدیث یاد شده اشاره فرموده‌اند - نیز چنین هستند. از میان صدها بلکه هزاران نفر به ندرت انسان‌هایی فرهیخته و نوابغی یافت می‌شوند که هم و غم جامعه‌ی خود را داشته و در فکر ایجاد تغییر و تحول مطلوب باشند و مسیر حرکت جامعه را به سوی رشد و ترقی رهنمون شوند. وجود چنین افرادی اساس و پایه‌ی توسعه همه‌جانبه در جوامع بشری هستند و جامعه اگر از وجود چنین افرادی تهی باشد، به تقلید و تبعیت و وابستگی گرایش می‌یابد. نقش این گونه افراد در توسعه‌ی جوامع بشری، به سان نقش صنایع سنگین در توسعه و پیشرفت صنعتی جوامع است و اگر جامعه‌ای خواهان توسعه باشد، باید در زمینه‌ی رشد و پرورش چنین افرادی سرمایه‌گذاری کند.

جوامع اسلامی نیز تا زمانی که از وجود چنین شخصیت‌هایی برخوردار بودند، در زمینه‌های مختلف علمی، سیاسی، اقتصاد، انسانی و... سرآمد و پیش‌تاز جوامع بشری بودند؛ اما زمانی که از وجود چنین افراد فرهیخته و پیش‌تازی، تهی گشتند، به جای نوآوری، ابتکار و ایجاد تحول، در تمامی زمینه‌ها دچار تقلید، رکود و ایستایی شدند.

یکی از شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار در تاریخ اسلام و زندگی مسلمان و افکار و اندیشه‌های آنان و به عقیده بسیاری از علما، یکی از مجددین تاریخ اسلام، امام محمد غزالی توسی است.

امام غزالی در بیشتر علوم عصر خود از جمله فقه، اصول فقه، فلسفه و نقد آن، کلام، تربیت و اخلاق و... سرآمد و صاحب‌نظر بوده و آثار گران‌بهایی را از خود بر جای گذاشته است و بسیاری از آثار ایشان به ویژه کتاب با ارزش و گرانسنگ ایشان، احیاء علوم الدین تا به امروز از جمله تأثیرگذارترین کتاب‌ها در افکار و اندیشه و زندگی مسلمانان به شمار می‌آید.

نوشته‌ای که در پیش‌رو دارید، تلاشی در جهت ابراز، معرفی و تحلیل اندیشه‌ها و دیدگاه‌های امام غزالی درباره‌ی مسایل مختلفی مانند تصوف، افکار باطنی، فلسفه، کلام و... است.

در ترجمه کتاب سعی شده است، با رعایت امانت، تمام کتاب بدون حذف و اضافه به فارسی برگردانده شود. به دلیل این‌که در پاراگراف‌بندی و فصل‌بندی کتاب برخی مشکلات مشاهده شد، تغییراتی در پاراگراف‌ها و فصل‌بندی کتاب داده شده که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌شود:

۱. برخی پاراگراف‌ها - بدون داشتن ارتباط منطقی و معنی‌دار - بسیار طولانی بودند. در ترجمه برای رفع این مشکل، این‌گونه پاراگراف‌ها - در حد امکان - به پاراگراف‌های کوتاه‌تری تقسیم شده‌اند.

۲. اصل متن مأخوذ از کتابی است درباره‌ی سلجوقیان به نام «دولة السلاجقة». در این کتاب از امام غزالی هم به عنوان یکی از بزرگ‌ترین علمای این عصر یاد شده و بخش مربوط به او شامل ۱۰ فصل است.

۳. از ۱۰ فصل اصلی کتاب، بخش آخر آن، که در مورد آخرین کتاب امام غزالی و روزهای آخر عمر اوست، با محتوا و موضوع اصلی این فصل یعنی موضع‌گیری غزالی در مقابل اشغالگری صلیبیان، ارتباطی ندارد و در ترجمه، این فصل به دو فصل تغییر یافته است.

نویسنده‌ی کتاب دکتر علی محمد محمد الصلابی از کشور لیبی می‌باشد. ایشان - چنان‌که در سایت رسمی‌شان اشاره شده است - تاکنون بیش از چهار جلد کتاب را در مورد تاریخ اسلام و شخصیت‌های برجسته‌ی آن به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند از جمله:

۱. السيرة النبوية، عرض وقائع وتحليل أحداث.
۲. فقه التمكن في القرآن الكريم که رساله دکتري ایشان بوده است.
۳. الإنشراح و رفع الضيق في سيرة أمير المؤمنين أبي بكر الصديق.
۴. فصل الخطاب في سيرة أمير المؤمنين عمر بن الخطاب.
۵. تيسير الكريم المنان في سيرة أمير المؤمنين عثمان بن عفان.
۶. أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب.
۷. سيرة خامس الخلفاء الراشدين أمير المؤمنين الحسن بن علي بن أبي طالب.
۸. الخليفة الراشد والمصلح الكبير عمر بن عبدالعزيز.
۹. معاوية بن أبي سفيان.
۱۰. الدولة الأموية.
۱۱. دولة السلاجقة.

۱۲. الدولة العثمانية.

۱۳. صلاح الدين الأيوبي و جهوده في القضاء على الدولة الفاطمية و
تحرير البيت المقدس

۱۴. الحملات الصليبية (الرابعة والخامسة والسادسة والسابعة) والأيوبيون
بعد صلاح الدين

و....

در پایان بر خود لازم می دانم که از زحمات و تلاش های مدیریت محترم
انتشارات کردستان در چاپ و انتشار این کتاب و هم چنین از ویراستار
محترم، تشکر و قدردانی نمایم. از خداوند متعال برای ایشان در جهت
توسعه و گسترش فرهنگ دینی مردم، توفیق روزافزون را خواستارم.

ستار آینه پور

۱۳۸۷/۹/۲۹

کرمانشاه

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش نخست: نام، نسب و آغاز زندگی او

۱. نام و نسب او

شیخ امام، دریای دانش، حجة الاسلام، نادره‌ی زمان، زین‌العابدین ابوحامد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی شافعی غزالی، صاحب تألیفات زیاد و ذکاوت بی‌حد.^۱ برخی، وی را به غزاله، بدون تشدید، شهر محلّ ولادتش، نسبت داده‌اند، که این نسب از نظر لغوی صحیح می‌باشد. برخی نیز وی را به غزالی با تشدید حرف «ز» خوانده‌اند، نسبت دادن به غزال یعنی ریسنده، اشاره به حرفه‌ی پدرش است که از آن طریق امرار معاش کرده است و این نسبت نیز از نظر لغوی صحیح می‌باشد.

۲. تولّد و رشد وی

در شهر توس در سال چهارصد و پنجاه هجری متولّد شد. پدرش مردی فقیر و صالح بود که جز از حاصل دسترنج خود نمی‌خورد و در مغازه‌اش در

۱. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۱۸/۳۲۲-۳۲۳.

توس به ریسندگی پنبه و فروش آن مشغول بود. او، در اوقات فراغت، به مجالس علما می‌رفت، به آنها سر می‌زد، به خدمتشان می‌پرداخت و در نیکی کردن نسبت به آنها و کسب علم از آنان - در حد امکان - از خود جدیت نشان می‌داد. هنگامی که سخنان آنها را می‌شنید، می‌گریست و با التماس و زاری از خداوند می‌خواست که فرزندی فقیه و واعظ به وی بدهد و خداوند، دو پسر، ابوحامد و برادرش احمد را، به وی عطا کرد.^۱ اما تقدیر به وی مهلت نداد تا ببیند آرزویش تحقق یافته و دعایش مستجاب شده است، زیرا وی در حالی فوت کرد که ابوحامد هنوز کوچک بود و به سن رشد نرسیده بود. اما مادر ابوحامد زنده ماند تا وقتی که آفتاب اقبال پسرش را دید که در آسمان عظمت و افتخار برآمد و در بزرگ‌ترین مرکز علمی زمان خود جای گرفت. پدرش (قبل از مرگ) سرپرستی از او و برادرش را به یکی از دوستان خود - که اهل تصوّف و خیر بود - سفارش کرده و به وی گفته بود: حسرت و تأسّف زیادی از جهت یاد نگرفتن علم و نوشتن، در دل دارم و دوست دارم آن‌چه را که از دست داده‌ام، در دو پسرم جبران کنم، پس به آنها علم بیاموز و هیچ ایرادی هم ندارد که در این راه هرچه را برای آنها به‌جا می‌گذارم، هزینه کنی. هنگامی که او فوت کرد، مرد صوفی به تعلیم آنها روی آورد، اما طولی نکشید که آن مقدار پول ناچیزی که پدرشان برای آنها به‌جا گذاشته بود، تمام شد و فراهم نمودن امکانات زندگی آنها برای وی مشکل شد و از این‌رو به آنها گفت: بدانید که من هرچه را که داشتید برای شما هزینه کردم و من مردی تهیدست و بی‌توجه به مسایل مادی هستم و پولی ندارم که با آن شما را کمک کنم و بهترین راه برای شما به نظر من این است که چون شما از طالبان علم

هستید، به مدرسه‌ای بروید تا در آن‌جا امکاناتی برایتان فراهم شود و در گذراندن زندگیتان به شما کمک کند. آنها نیز چنین کردند و این، باعث خوش‌بختی و بلندی مقام آنها شد. امام غزالی همیشه این داستان را نقل می‌کرد و می‌گفت: علم را برای غیر خدا طلب کردیم، اما علم امتناع کرد از این‌که برای غیر خدا باشد.^۱

۳. کوشش او در راه کسب علم

غزالی، در دوران کودکی، بخش اندکی از فقه را در شهر خود (توس) نزد استادش احمد بن محمد رازکانی^۲ خواند و البته نخستین استاد وی در شهر توس، یوسف نَسَاج بود.

پس از این‌که غزالی این مقدار کم از فقه را در شهر خود فرا می‌گیرد، بار سفر به گرگان می‌بندد، جایی که در آن به حضور استادش ابونصر اسماعیلی رسید و به عنوان مرحله‌ی نخست در فراگیری و کسب علم، به نوشتن آنچه از او می‌شنید پرداخت. یک بار، به توس بازگشت و به هنگام بازگشت، اتفاقی برای وی افتاد که او را وادار کرد (از این پس) هرچه را نوشته، حفظ کند و هرچه را آموخته، فهم کند؛ خودش در این مورد می‌فرماید: راهزنان راه را بر ما بستند، هرچه را داشتم بردند و رفتند، اما من آنها را دنبال کردم. رئیس آنها برگشت و گفت: وای بر تو! برگرد و گرنه کشته می‌شوی! من به او گفتم: تو را به کسی که سلامتی خود را از او انتظار داری، سوگند می‌دهم که یادداشت‌هایم را به من برگردانی، زیرا چیز مفیدی برای شما نیست. گفت:

۱. الشامی، صالح، الإمام الغزالی، ص ۱۹.

۲. رازکانی، منسوب به شهر کوچکی در توس است به نام «رازکان (رادکان)».

این یادداشت‌ها چیست؟ گفتم: چند کتابی است در خورجینی که برای شنیدن، کتابت و یادگیری آنها، مسافرت و تحمل دوری کرده‌ام. او خندید و گفت: چگونه ادعا می‌کنی که آن علم‌ها را یاد گرفته‌ای، در حالی که ما آنها را از تو گرفتیم و تو از آن جدا شدی و حالا بی‌علم شده‌ای؟! سپس، به یکی از یارانش دستور داد که خورجین را به من تحویل دهد. امام غزالی می‌فرماید: این گفتاری بود که خداوند بر زبان وی جاری کرد تا مرا در کارم راهنمایی نماید. هنگامی که به توس رسیدم، سه سال مشغول شدم تا این که هرچه را یادداشت کرده بودم، حفظ نمودم و چنان شدم که اگر راهزنان راه را بر من بگیرند، بی‌علم نشوم!^۱

۴. ملازمت او با امام الحرمین

امام غزالی، سپس به نیشابور - که در آن زمان پایتخت سلجوقیان و پس از بغداد، مرکز علم بود - آمد و ملازم و همراه امام الحرمین - کسی که شخصیت و بزرگی او را در علم و تدریس می‌شناسیم - شد و در آن جا جدیت و کوشش بسیار نمود تا این که در فقه مذهب امام شافعی، علم خلاف، جدل و اصول - که علوم مهم زمان او بودند - درخشید. امام الحرمین از ذکاوت و موشکافی وی در مفاهیم ظریف و گسترده‌ی اطلاعاتش، ابراز شگفتی می‌کرد و می‌فرمود: غزالی دریایی سرشار است.^۲ او سرآمد همتایان خود که چهارصد نفر بودند، شد و به درجه‌ی مُعیدی و نیابت استاد خود رسید.^۳

۱. الشامی، همان، ص [نامعلوم].

۲. طبقات الشافعیه: ۱۹۵/۶ - التصوف بین الغزالی و ابن تیمیه، ص ۴۷.

۳. رجال الفكر والدعوة: ۱۷۲/۱.

گفته‌اند: هنگامی که وی کتاب المنخول را نوشت، ابوالمعالی امام الحرمین آن را دید و گفت: تو، در حالی که من هنوز زنده‌ام، مرا دفن نمودی، کمی صبر می‌کردی! کتاب تو، کتاب مرا تحت الشعاع خود قرار داد!^۱

۵. انتصاب او به عنوان مدرّس نظامیه‌ی بغداد

هنگامی که امام الحرمین در سال ۴۷۸ هـ فوت کرد، غزالی با هدف دیدار خواجه نظام‌الملک وزیر به مَعَسْکَر (اردوگاه نظامیان) رفت، در حالی که هنوز بیشتر از ۲۸ سال از عمرش نگذشته بود و فضل وی هویدا و شهرتش فراگیر شده بود. مجلس وزیر، محل تجمّع اهل علم و پناهگاه آنها بود و در آن زمان، مجالس و حتی مراسم عزاداری نیز خالی از مناظرات فقهی و مباحث کلامی نبود.

غزالی در مجلس نظام‌الملک با علما به مناظره پرداخت و حریفان را مغلوب کرد و کلام وی بر آنها غالب شد. همگان به فضل او اعتراف کردند و نظام‌الملک با ایهت و احترام او را پذیرفت و وظیفه‌ی تدریس در نظامیه‌ی خود در بغداد را به او واگذار کرد و این، نهایت آرزوی علمای آن عصر بود که برای کسب آن به رقابت می‌پرداختند.

امام غزالی، در سال ۴۸۴ هـ در حالی که عمرش از ۳۴ سال نگذشته بود، به بغداد آمد و خیلی کم اتفاق می‌افتاد که دانشمندی در این سن به این جایگاه والا برسد. غزالی شروع به تدریس در نظامیه کرد. زیبایی گفتار، کمال فضل، فصاحت زبان، نکته‌های ظریف و اشارات زیبای او مردم را شگفت زده کرد و مردم، به همین خاطر او را بسیار دوست می‌داشتند.

دانشمند هم عصر او عبدالغافر فارسی، می‌گوید: ابهت و جایگاه وی (غزالی) در بغداد، آن چنان بالا رفت که بر موقعیت و ابهت بزرگان، امیران و دارالخلافه، فایق می‌آمد.^۱ جمع کثیری از طلاب تحصیل علم، نزد وی به کسب علم می‌پرداختند. خود امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» در وصف حال خود و نظامیه می‌گوید: «من از کسانی بودم که به تدریس و فایده رساندن علم به سیصد نفر از طلاب در بغداد محظوظ و بهره‌ور شدم».^۲ غزالی، در آنجا، به تألیف در اصول، فقه، کلام و حکمت شروع کرد.^۳

۶. اسباب نبوغ و شهرت غزالی

چند عامل دست به دست هم دادند که باعث نبوغ و شهرت غزالی شدند از جمله:

- پرورش و تربیت علمی وی: زیرا او شیفته‌ی علم و در جستجوی یقین و واقعیات مسایل بود؛ علوم زمان خود را خواند، در آنها نبوغ یافت و سرآمد هم‌تایان خود شد.

- ذکاوت و هوشیاری و حافظه‌ی فراوانی که او از آن بهره‌مند بود: او از ذکاوت بسیار، تیزبینی و درک و فهم بی‌حدی برخوردار بود. بسیار موشکاف و نکته‌سنج و ریزبین بود.

- تدریس او در مدرسه‌ی نظامیه که سلاجقه برای آموزش اصول و افکار اهل سنت تأسیس کرده بودند نیز، از اسباب شهرت او بود.^۴

۱. رجال الفكر و الدعوة: ۱/۱۷۳. ۲. المنقذ في الضلال، ص ۸۵.

۳. الذهبي، سير اعلام النبلاء: ۱۹/۱۷۳. ۴. التصوف بين الغزالي و ابن تيميه، ص ۵۰.

۷. تحول بزرگی که مسیر زندگی او را تغییر داد

غزالی در این ایام از عمر خود، به قله‌ی افتخار رسید و دنیا با خضوع و فروتنی، به او روی آورد و ثروت، شهرت و انتشار نام و هم‌چنین، جایگاه و نفوذ کلام را برای او به ارمغان آورد و او از همه‌ی این‌ها برخوردار شد و با وجود این همه، از طلب علم باز نایستاد و به مطالعه‌ی علوم ظریف و مشکل و کتاب‌های تألیف شده در آنها پرداخت که این تأثیر بزرگی در تحول عظیمی که مسیر زندگیش را از آن پس تغییر داد، به همراه داشت.^۱

اجازه دهید که سر رشته‌ی سخن را به خود امام غزالی بدهیم، زیرا او بهترین کسی است که داستان خود در این تحول را برای ما بازگو کند:

«شروع نمودم به مطالعه‌ی کتاب‌های آنها (یعنی اهل تصوّف)، مانند کتاب «قوت القلوب» از ابوطالب مکی رحمه‌الله، هم‌چنین کتاب‌های حارث محاسبی و نوشته‌های متفرّق روایت شده از جنید؛ پس به یقین دریافتم که آنها «اریاب احوال» هستند نه «اصحاب اقوال» و من، آن‌چه را که باید از طریق علم و گفتار کسب می‌کردم، به دست آورده‌ام و چیز دیگری باقی نمانده، مگر آن‌چه که با سماع و تعلیم نمی‌شود یاد گرفت، بلکه باید با ذوق و سلوک آن را به دست آورد. برایم نمایان شده بود که امیدی به رسیدن به خوش‌بختی آخرت نیست، مگر به وسیله‌ی تقوا و جلوگیری از هوای نفس و اساس همه‌ی این مسایل عبارت است از: قطع ارتباط و پیوند دل با دنیا، با دوری گزیدن از سرای غرور و نزدیک شدن به سرای جاودان و ماندگار و روی آوردن به خداوند با همّت کامل و البته، این، تحقّق نمی‌یابد مگر با رویگردان شدن از مقام و ثروت و گریزان شدن از سرگرمی‌ها و تعلقات.

۱. الشامی، صالح، الإمام الغزالی، ص ۲۳.

سپس به ملاحظه‌ی اوضاع خود پرداختم و دیدم که در علایق مختلف، غوطه‌ور شده‌ام و تعلقات در تمام جوانب مرا دوره کرده است و به ملاحظه‌ی کارهای خود پرداختم - که بهترین آنها تدریس و تعلیم بود - و دیدم که در آن به دانش‌های بی‌اهمیت و غیرمفیدی برای آخرت، روی آورده‌ام. سپس به تفکر در نیتم از تدریس پرداختم و دیدم که برای کسب رضایت خداوند نیست؛ بلکه انگیزه و محرک آن طلب جاه، مقام، آوازه و شهرت بلند است؛ پس، یقین پیدا کردم چنانچه به جبران اوضاع نپردازم، بر لبه‌ی پرتگاه سقوط هستم و در معرض افتادن در آتش قرار گرفته‌ام.

مدّتی در این فکر بودم و هنوز در مقام انتخاب و گزینش راه بودم، روزی برای بیرون رفتن از بغداد و جدا شدن از آن اوضاع، تصمیم می‌گرفتم و روز دیگر اراده‌ام سست می‌شد؛ یک قدم به جلو می‌رفتم و قدمی به عقب برمی‌گشتم. سپیده‌دم، تمایلی صادقانه برای طلب آخرت، در وجودم ایجاد نمی‌شد، مگر این‌که سربازان شهوت، دسته‌جمعی یورش می‌آوردند و به هنگام غروب آن را سست می‌کردند و چنان شده بود که زنجیره‌ی شهوت‌های دنیا، مرا به سوی ماندن می‌کشاندند و از طرف دیگر، منادی ایمان، فریاد کوچ و رحیل سر می‌داد، که: جز اندکی از عمر نمانده است، سفر درازی پیش‌رو داری و همه‌ی علم و عملی که در آن به‌سر می‌بری، همه‌اش ریا و خیال‌بافی است و اگر همین حالا آماده نشوی، پس کی آماده خواهی شد؟! اگر حالا این موانع را قطع نکنی، پس کی قطع خواهی کرد؟! در این هنگام تشویق، تحریک و عزم برای گریز و فرار قطعی می‌شود و سپس، شیطان باز می‌گردد و می‌گوید: این یک حالت عارضی است، مبادا مطیع آن شوی؛ زیرا به زودی از بین می‌رود و اگر تو فرمان‌بردار آن شوی و

این جایگاه بزرگ و این حالت منظم خالی از تیرگی و تلخی و این آسودگی حتمی دور از درگیری و نزاع رقیبان را ترک کنی، شاید بعداً به خود بیایی و دیگر راه بازگشت برایت فراهم نشود.

و من، هم چنان، مدتی نزدیک به شش ماه، از رجب سال ۴۸۸ هـ، میان جاذبه‌ی شهوات دنیا و انگیزه‌های آخرت در حالت تردید و دودلی بودم و در این ماه، مسأله از حد اختیار به اجبار تبدیل شد، چون که خداوند زبان مرا از تدریس بند آورد و هرچه تلاش می‌کردم که حتی یک روز به خاطر رضایت دل‌های افرادی که پیش من می‌آمدند، به تدریس پردازم، زبانم توان گفتن حتی یک کلمه را هم نداشت و اصلاً نمی‌توانستم. سپس، هنگامی که ناتوانی خود را احساس کردم و اختیارم به طور کلی از دستم رفت، مانند انسان ناگزیری که هیچ چاره‌ای ندارد، به خداوند پناه بردم و آن خدایی که انسان ناگزیر را جواب می‌دهد هنگامی که او را فرا خواند، مرا نیز جواب داد و رویگردانی از مقام، ثروت، فرزندان و یاران را بر من آسان کرد.^۱

امام غزالی در ماه ذی‌القعدة سال ۴۸۸، بغداد را ترک کرد، پس به حج خانه‌ی خدا رفت و سپس، قصد شام کرد و ده سال در آن جا ماند که بخشی از آن را در بیت‌المقدس به گوشه‌گیری، خلوت، ریاضت و جهاد با نفس و مشغول شدن به تزکیه‌ی نفس و خالص نمودن دل برای یاد خدا گذراند. هم‌چنین مدتی، روزها را به اعتکاف در مناره‌ی مسجد دمشق مشغول می‌شد.^۲

هم عصر او، عبدالغافر، این دگرگونی او را توصیف می‌کند و می‌گوید: او (غزالی) راه زهد، عبودیت و ترک جاه و مقام را پیمود و آنچه از جایگاه و

۱. المنقذ من الضلال، ص ۱۳۹-۱۴۳. ۲. الشامی، صالح، الإمام الغزالی، ص ۲۵.

مقام را که به دست آورده بود، برای مشغول شدن به اسباب تقوا و توشه‌ی آخرت، کنار نهاد و بنابراین، از وضعیتی که در آن به سر می‌برد، بیرون آمد و شروع به جهاد با نفس و تغییر اخلاق و نیکو کردن اوصاف کرد و در نتیجه، شیطانِ غرور و سبکسری، طلب ریاست و مقام و داشتن اخلاق مذموم، به آرامش روان، اخلاقِ پسندیده و دست کشیدن از مسایل رسمی و کلیشه‌ای، پوشیدن لباس صالحان و ترک آرزوهای دنیایی و آماده شدن برای کوچ به جهان ماندگار شد.^۱

امام، سپس شروع به نوشتن کتاب‌های مشهورش، مانند احیاء علوم الدین و کتاب‌های مختصر مانند الأربعین و رساله‌های دیگری غیر از آن کرد که هرکس در آنها تأمل کند، جایگاه این مرد را در انواع علم، خواهد شناخت.^۲

۸. بازگشت دوباره‌ی غزالی به آموزش و تدریس

امام، پس از عزلتی که ده سال طول کشید، به شهر خود توس بازگشت، تا یک سال دیگر، عزلت خود را ادامه دهد. سرانجام، با اصرار فرمانروایان و درخواست‌های مکرر ایشان برای آمدن به میان مردم، به سوی نیشابور خارج شد تا در مدرسه‌ی نظامیه‌ی آن‌جا تدریس نماید. این مسأله در ماه ذی‌القعدة‌ی سال ۴۹۹ هـ، روی داد. خود امام در این مورد می‌فرماید: «خداوند حرکت به سوی نیشابور برای انجام این وظیفه (تدریس) را در ذی‌القعدة‌ی سال ۴۹۹ هـ، بر من آسان نمود و مدت عزلت و گوشه‌گیری به یازده سال رسید».^۳

۲. الشامی، الصالح، الإمام الغزالی، ص ۲۶.

۱. همان، ص ۲۶.

۳. المتقذ من الضلال، ص ۱۵۹.

امام غزالی بازگشت دوباره‌ی خود به تدریس را توضیح می‌دهد و این‌که این بار با روشی نو، نیت و هدفی تازه و کاملاً متفاوت با گذشته بوده است؛ او می‌گوید: من خود می‌دانستم که گرچه برای نشر علم بازگشته‌ام، اما در واقع بازنگشته‌ام؛ زیرا بازگشت، عبارت است از برگشتن به جای اولی: من در گذشته، علمی را گسترش می‌دادم که به واسطه‌ی آن، مردم به جاه و مقام می‌رسیدند و من با گفتار و کردار خود، مردم را به سوی آن دعوت می‌کردم و این، هدف و نیت من بود. اما اکنون به علمی دعوت می‌نمایم که به واسطه‌ی آن، جاه و مقام کنار نهاده می‌شود و پستی درجه‌ی جاه و مقام شناخته می‌شود و این، نیت، قصد و آرزوی کنونی من است. خداوند بر آن آگاه است که من قصد دارم خود و دیگران را اصلاح نمایم. اما اطمینان و یقین دارم که هیچ‌توان و قدرتی نیست مگر به پشتوانه‌ی خداوند و این من نبودم که به این سمت حرکت کردم، بلکه او مرا به حرکت وادار کرد و من کاری از خود نکردم، بلکه او مرا به کار گرفت؛ پس از او می‌خواهم که ابتدا مرا اصلاح و سپس دیگران را به وسیله‌ی من اصلاح کند و مرا هدایت و سپس دیگران را به واسطه‌ی من هدایت کند و حق را آن‌چنان که هست به من بنمایاند و توان پیروی از آن را به من بدهد و باطل را آن‌چنان که هست به من بنمایاند و توان پرهیز از آن را به من بدهد.^۱

اقامت غزالی در نیشابور زیاد طول نکشید و مدتی که در نظامیه‌ی آن‌جا تدریس کرد، خیلی کم بود و آن‌جا را ترک کرد و به منزل خود در توس بازگشت. او در توس، در کنار منزل خود مدرسه‌ای برای طُلاب علم و خانقاهی برای صوفیه ساخت و اوقات خود را به کارهای زیر اختصاص داد:

۱. ختم قرآن، ۲. هم‌نشینی با اهل دل، ۳. نشستن برای تدریس. امام غزالی، پس از تحمّل انواع زهد و قناعت و ایستادگی در مقابل رقبا و تلاش آنها برای کشانندن رقابت به دربار پادشاهان و پس از آن‌که خداوند وی را از گرفتار شدن در چنگال مصایب حفظ فرمود، فوت کرد.^۱

امام غزالی رحمه الله در اواخر عمر خود به طلب علم حدیث، هم‌نشینی با اهل حدیث و مطالعه‌ی صحیحین (امام بخاری و امام مسلم) روی آورد و اگر زنده می‌ماند، در مدّت اندکی، در این علم نیز بر همگان فایق می‌آمد. این توفیق بزرگی از طرف خداوند برای امام غزالی بود که خاتمه‌ی کارش را در مطالعه‌ی حدیث و سنّت قرار داد و فکر می‌کنیم که خداوند با کرم و فضل و منت خود، وی را در رسیدن به این سرانجام، توفیق داد. اما برای او فراهم نشد که روایت حدیث نماید.

از امام، فقط چند فرزند دختر به‌جا ماندند. از اموال و اسباب زندگی، اعم از کسبی و موروثی، آن قدر داشت که او را کفایت بکند و اموال زیادی هم به وی عرضه شد، اما او نپذیرفت.^۲ از جمله نقدهایی که بر امام گرفته می‌شد، اشکالاتی نحوی بود که در هنگام سخن گفتن وی روی می‌داد، که در آن بازنگری کرد و در این کار انصاف را رعایت نمود و اعتراف کرد که قبلاً به آن نپرداخته است و به آن چه در تکلم به آن نیاز دارد، اکتفا کرده است، با وجود این‌که خطبه‌هایی ایراد می‌نمود و کتاب‌هایی با عبارت‌هایی می‌نوشت که ادیبان و فصیحان زبان‌آور از آن عاجز بودند.^۳

۱. الذّهبی، سیر اعلام النبلاء: ۳۲۹/۱۹. ۲. همان: ۳۲۶/۱۹.

۳. همان: ۳۲۶/۱۹.

۹. ترتیب زمانی تألیفات امام غزالی

تألیفاتی که نسبت آنها به امام غزالی، صحیح و قطعی است، برحسب تاریخ تألیف:

مرحله‌ی نخست، از سال ۴۶۵ هـ تا ۴۷۸ هـ؛ یعنی قبل از وفات استادش امام الحرمین ابوالمعالی جوینی:

۱. التعليقة في فروع المذهب: همان کتابی است که راهزنان آن را از او گرفتند و سپس به او پس دادند.

۲. المنخول في اصول الفقه.

مرحله دوم از سال ۴۷۸ هـ تا ۴۸۸ هـ:

۳. البسيط في فروع المذهب. ابن خلکان در مورد این کتاب گوید: در اسلام مانند آن نوشته نشده است.

۴. الوسيط (چکیده‌ی البسيط).

۵. الوجيز.

۶. خلاصة المختصر و نقاوة المعتصر، یا الخلاصة في الفقه الشافعي.

۷. المنتحل في علم الجدل (در مناظره و علم خلاف).

۸. مأخذ الخلاف.

۹. تحصين المأخذ (در علم خلاف).

۱۰. المبادئ و الغایات (در اصول فقه).

۱۱. شفاء الغلیل (در قیاس و استدلال).

۱۲. فتوی لابن تاشفین (از مجموعه‌ی فتاوی غزالی).

۱۳. الفتوی الیزیدیة (در حکم کسی که یزید بن معاویه را کافر دانسته است).^۱

۱. این کتاب درباره‌ی لعن یزید است نه کفر او - ویراستار.

۱۴. مقاصد الفلاسفة (شرح اصول فلاسفه).
۱۵. تهافت الفلاسفة.
۱۶. معيار العلم: پس از كتاب تهافت الفلاسفه و قبل از سفرش به دمشق نوشته است.^۱
۱۷. معيار العقول.
۱۸. محك النظر في المنطق. ذهبی یادآوری می‌کند که غزالی، این كتاب را در دمشق تأليف کرده است.
۱۹. ميزان العقل.
۲۰. المستظهری (در رد باطنیه).
۲۱. حجة الحق (هم‌چنین در بیان نادرستی مذهب باطنی).
۲۲. قواصم الباطنية (در رد شبهات باطنیه).
۲۳. الاقتصاد في الاعتقاد.
۲۴. الرسالة القدسية في العقائد.
۲۵. المعارف العقلية والأسرار الالهية.
- این‌ها مهم‌ترین كتاب‌های این مرحله بودند.
- مرحله‌ی سوم: ۴۸۸هـ تا ۴۹۹هـ. كتاب‌های این مرحله خیلی زیاد هستند، اما مهم‌ترین آنها كتاب:
۲۶. احیاء علوم الدین است.
- مرحله‌ی دوم تعلیم و تدریس (میان سال ۴۹۹هـ تا ۵۰۳هـ). مهم‌ترین كتاب‌های این مرحله عبارتند از:
۲۷. المنقذ من الضلال

۱. ابوحامد الغزالی و التصوف، عبدالرحمن الدمشقی، ص ۳۵ - ۴۰.

۲۸. المستصفی فی علم الأصول.

سال‌های آخر عمرش از ۵۰۳ تا ۵۰۵ هـ:

۲۹. منهاج العابدین (در زهد، اخلاق و عبادات).

۳۰. الجام العوام عن علم الکلام. این آخرین تألیفات اوست که در سال

۵۰۵ هـ و چند روز قبل از مرگش تألیف نموده است. در این کتاب بر مذهب

سلف رفته و مذاهب دیگر را به بدعت نسبت داده است.^۱

بخش دوم: موضع‌گیری غزالی در مقابل شیعیان باطنی

اگر یکی از ثمرات مدارس نظامیه، زمینه‌سازی برای تسلط تفکر سنی اشعری بوده باشد، از برجسته‌ترین آثار این مدارس نیز ضعیف و کم‌رنگ شدن نفوذ فکری شیعیان است، به ویژه، بعد از زمانی که تألیفات ضد آن در این مدارس، انتشار یافت.

امام غزالی - دانشمند سنی - در رأس متفکرانی بود که نبرد سهمگینی را علیه شیعیان، به ویژه شیعیان باطنی اسماعیلی آغاز کردند. خود امام غزالی اشاره می‌کند که در این مورد کتاب‌های زیادی تألیف کرده است، که مشهورترین آنها کتاب «فضائح الباطنیه»، (یعنی رسوایی‌های باطنیان) می‌باشد که از طرف خلیفه‌ی عباسی المستظهر در سال ۴۸۷ هـ مکلف به تألیف آن شد.^۱ آنچه در این میان اعجاب برانگیز است، شجاعت او در تهاجم علیه باطنیان می‌باشد که در زمانی صورت گرفت که دعوتگران آنها در ایران پخش شده بودند و خطر آنها آن‌چنان افزایش یافته بود که حتی اقدام به ساختن قلعه‌ها و دژها نمودند و امنیت و آرامش مردم را مورد تهدید قرار

۱. التاریخ السیاسی و الفکری، عبدالمجید بدوی، ص ۱۹۴.

دادند و به مجموعه‌ای از ترور در سطحی گسترده دست زدند که بسیاری از سیاستمداران و متفکران و در رأس آنها خود نظام‌الملک را نیز شامل شد. غزالی به علاوه‌ی تمایل درونی خود به عنوان یک دانشمند سنی در ادای وظیفه‌ی خویش در دفاع از اسلام واقعی، این تهاجم را با توصیه و راهنمایی‌های حکومت انجام داد و این اقدام زیبایی است؛ هنگامی که کوشش‌های سلطه‌ی سیاسی با تلاش دانشمندان در تحقق اهداف دین از طریق مؤسسات، هماهنگ شود، مؤسساتی مفید برای جوامع، دولت‌ها و تمدن‌ها؛ همان کارهایی که مدارس نظامیه در مقابله با تفکر و نفوذ شیعیان باطنی انجام می‌داد.

دولت فاطمی با سلاح فلسفه، خود را مسلح کرده بود و در پوششی دینی سیاسی ظاهر شده بود و آن چنان که استاد ندوی می‌گوید: خطر دولت فاطمی برای اسلام از خطر فلاسفه شدیدتر بود، زیرا فلاسفه در برج عاج خود به دور از عامه‌ی مردم زندگی می‌کردند،^۱ اما باطنیان در جامعه نفوذ می‌کردند، سم‌های خود را در آن می‌پاشیدند و از مظاهر فریبنده‌ی مادی نیرومندی نیز برخوردار بودند. در قرن پنجم، در دنیای اسلام، کسی سزاوارتر از غزالی در پاسخ دادن به آنها و برملا کردن اسرار و منهدم کردن پایه‌های دعوتشان، نبود.

۱. ساختار کتاب فضائح الباطنیه

کتاب از دو بخش تشکیل شده است: بخش نخست را امام غزالی به فاش کردن رسوایی‌های باطنیان اختصاص داده است و بخش دوم را به اثبات

۱. الرحمونی، محمد، الجهاد من الهجرة إلى الدعوة والدولة، ص ۱۴۷.

مشروعیت خلافت المستظهر بالله. علاوه بر این، می‌توان یک تقسیم‌بندی داخلی از کتاب نیز به دست داد که مشتمل بر بیش از ده فصل خواهد شد: مشروعیت پاسخ به باطنیان، بیان ویژگی‌ها، منشأ اهداف، پیروان و مذهب آنها - که شامل الهیات، نبوت، امامت و حشر و نشر، می‌باشد - استدلال آنها به اعداد و حروف، بیان حکم شرع درباره‌ی آنها، مثل تکفیر و ریختن خون آنها، احکام کسانی از آنها که به کفر حکم داده است، درباره‌ی پذیرش و یا عدم پذیرش توبه‌ی آنها و پیمان بستن با آنها چگونه و چه وقت باطل می‌شود و...^۱.

امام غزالی سخن خود را با بحث در مورد مشروعیت و پاسخ دادن به باطنیان آغاز کرده همراه با یادآوری این نکته که نوشتن در رد آنها فرض عین است^۲ و سپس، با مشخص نمودن این که کدام یک از آنها سزاوار تکفیر و کدام سزاوار حکم به بدعت‌گزاری است و این که چه وقت توبه‌ی آنها پذیرفته و چه وقت رد خواهد شد و... وارد مسایل علمی می‌شود. غزالی در این عرصه با کافرانی که کفر آنها قطعی شده باشد، روبه‌رو نیست، بلکه با گروهی روبه‌رو است که همواره از طریق افکار، عقاید و کارهایشان تأکید داشتند که از بطن امت اسلامی هستند، بلکه اساساً خود را چنان نشان می‌دادند که قصد پاک نمودن دین از گمراهی‌ها را دارند، هم چنان که اخوان‌الصفا نیز چنین ادعایی داشتند. بنابراین، او وظیفه داشت که ثابت نماید که این گروه خارج از محدوده‌ی اسلام هستند، تا جهاد با آن مشروع باشد و این مهم نیز برای او امکان‌پذیر نمی‌شد، مگر با پرده برداشتن از اصول، پیروان، اعتقادات

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. الغزالی، فضائح الباطنیة، ص ۴ - رحمونی، همان، ص ۱۴۷.

و اهداف کوتاه مدت و بلند مدت آنها. هنگامی که این‌ها صورت گیرد، برخورد با آنها مانند برخورد با کفار خواهد شد و جهاد با آنها امر مشروعی خواهد بود و در نتیجه، شروط، احکام و روش‌هایی که بر کفار جاری می‌شود، بر آنها نیز جاری خواهد شد.^۱

۲. محتوای کتاب

از آغاز کتاب و تا نهایت بخش اول، غزالی با حرص شدیدی ما را متوجه ارتباط مذهب باطنی و کفر می‌سازد، زیرا:

الف. آنها در نشأت خود کافر هستند، اما گروهی از مجوسیان، مزدکیان، گروه کوچکی از ثنویان ملحد و جمع کثیری از فیلسوفان ملحد گذشته، به مشورت پرداختند و تبادل نظر کردند تا با تدبیر و چاره‌ای، مصیبت و وضعیتی را که در اثر تسلط اهل دین به آن دچار شده‌اند، تخفیف دهند و بلایی را که از طرف مسلمانان به آن گرفتار شده‌اند، تسکین دهند.^۲

ب. آنها از جهت صفات خود نیز کافر هستند: زیرا شکوه و عظمتی برای خداوند قایل نیستند، حتی اگر دعوت‌گران حق، شبانه‌روز آنها را مورد خطاب قرار دهند، دعوت آنها تنها بر گریزشان می‌افزاید. هنگامی که شمشیر اهل حق بر آنها مسلط شود، حق را ترجیح می‌دهند و هنگامی که سایه‌ی آن از بالای سرشان کنار رود، بر کفر خود پافشاری می‌کنند و تکبر ورزیده، از پذیرش حق سرکشی می‌کنند.^۳

۱. الجهاد من الهجرة إلى الدعوة والدولة، ص ۱۴۸.

۲. الغزالی، فضائح الباطنية، ص ۲۸.

۳. الجهاد من الهجرة إلى الدعوة إلى ادولة، ص ۱۴۸. به نقل از کتاب فضائح الباطنية.

ج. آنها از این جهت نیز که هدف درازمدتشان باطل کردن شریعت‌هاست، کافر هستند:

در موضوع الهیات، آنها معتقد به دو اله یا خدای قدیم می‌باشند که از نظر زمانی برای وجود آنها، اولی و آغازی نیست.^۱ آنها از این نظر با ثنویان (دوگانه پرستان) و مجوسی‌ان هماهنگ هستند. در قسمت نبوت، دیدگاهشان درباره‌ی نبی و نبوت، این است که پیامبر عبارت است از شخصی که از اله سابق (یا اله اول) از طریق اله دوم، نیرویی مقدس بر او فرو ریزد که آمادگی این را داشته باشد که به هنگام ارتباط با نفس کلّی، نقش جزئیاتی را که در آن هست، به خود بگیرد.^۲

د. اما قرآن؛ از دیدگاه آنها، تعبیر و توضیح معارف و شناخت‌هایی است که از عقلی به نام جبرئیل بر پیامبر سرازیر شده است.^۳

ه. اما درباره‌ی امامت، آنها متفق هستند که امام در عصمت و آگاهی از واقعیات حقیقی در مسایل مختلف، با پیامبر برابر است، تنها تفاوت امام با پیامبر در این است که وحی بر وی نازل نمی‌شود، بلکه وحی را خلیفه‌ی پیامبر و هم‌طراز او، یعنی امام، از پیامبر دریافت می‌نماید.^۴

و. اما درباره‌ی قیامت و معاد، آنها هر دو را انکار و چنان تأویل کرده‌اند که رمز خروج امام و قیام امام زمان است.^۵

ز. اما موضع‌گیری آنها نسبت به تکالیف شرعی، بر اساس مباح شمردن و حلال دانستن محرّمات و انکار شریعت‌ها استوار است.^۶

۱. الغزالی، فضائح الباطنیة، ص ۳۷. ۲. همان، ص ۳۷.

۳. همان، ص ۴۱. ۴. همان، ص ۴۲.

۵. همان، ص ۴۲. ۶. همان، ص ۴۴.

این ویژگی‌ها و باورها، باطنیان را در صف کافران قرار می‌دهد، تنها تفاوتشان در این است که کفار از بیرون، اسلام را تهدید می‌کنند، در حالی که باطنیان از درون، آن را مورد تهدید قرار می‌دهند. آنها با وجود این که منتسب به اسلام هستند و زیر سایه‌ی اسلام قرار دارند و ادعا می‌نمایند که حامیان و مفسران صادق اسلام هستند، در واقع، عنصر ویرانگری در درون باور اسلامی به حساب می‌آیند. بنابراین روش برخورد با آنها باید شدیدتر و سخت‌تر از روش برخورد با کفار باشد.^۱

نوشته‌های غزالی تأثیر زیادی در زمینه‌ی رد آرای باطنیان داشت. او با استفاده از تفکر نیرومند خود و شهرتی که به دست آورده بود، توانست تأثیر نیرومندی در مقابله با باطنیان داشته باشد و از تفکر اهل سنت دفاع نماید. او توانست علوم شرعی و علوم عقلی از فلسفه گرفته تا منطق و کلام را در ریشه‌کن نمودن مذهب باطنیان، به کار گیرد. او سخن قاطع خود را درباره‌ی آنها بیان کرد که بعد از آن مانند ضرب‌المثل‌ها زبانزد شد، او فرمود: ظاهر آنها رافضی‌گری و باطن آنها کفر محض است. آنها خود را زیر نقاب تشیع پنهان می‌نمایند، در حالی که هیچ ارتباطی با شیعه ندارند، بلکه این، پوشش و ماسکی است که در پشت آن مکر خود را علیه اسلام، پنهان می‌کنند.^۲

از موضع‌گیری‌هایی که برای غزالی یاد می‌شود: دوام ایشان در نقد این گروه و برافکندن نقاب از روی تناقضات فکری و رسوایی‌های آنها و نیت‌های بدشان است، با وجود آن‌که در آن زمان معلوم بود که این نقد ممکن است به قیمت زندگیش تمام شود. او خود ترور بزرگ‌مرد دولت سلجوقی،

۱. الجهاد من الهجرة إلى الدعوة إلى الدولة، ص ۱۴۹.

۲. القرضاوی، الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۶۰.

نظام‌الملک وزیر و پسرش فخرالملک را نیز دیده بود. اما با وجود این فشارها هم، گریزی از اعتراف به حق نداشت. باطنیان از هرکس، از دولتمردان یا علما، بر خود احساس خطر می‌کردند، او را به گرفتن انتقام با ضربه زدن با خنجر یا ریختن سم در غذا یا روش‌های دیگر - که در آنها مهارت داشتند و با دقت اجرا می‌کردند - مورد تهدید قرار می‌دادند. این موضع‌گیری‌ها، دلیل بر شجاعت غزالی در اظهار حق و رویارویی با باطل است، نتیجه‌ی آن هرچه خواهد باشد، چرا که قطعاً چیزی جز آن‌چه خداوند برایش مقدر کرده بود، برایش پیش نمی‌آمد.^۱

البته این مطلب، درس عبرت و یادآوری برای علمای معاصر می‌باشد که در مبارزه با باطنیان جدید، با خدای خویش صادق باشند. در حالی که من، برخی از آنهایی را که به اصطلاح علما محسوب می‌شوند، دیده‌ام که از باطنیان جدید هراس دارند و از کشته شدن، ترور، متهم شدن به گروه‌گرایی و از قرار گرفتن در معرض آمپول‌های تهدیدکننده‌ی باطنیان می‌ترسند، یا به خاطر تعارفات یا محاسبات گذرای دنیوی که در میزان شریعت اعتباری ندارند، آنها را رها می‌کنند تا در باورها و مقدّسات امت اسلامی تباهی و فساد به بار آورند. برخی علما نیز با وجود اطلاع و آگاهی‌شان از خطرات این گروه برای عقاید و اخلاق امت اسلامی، در غفلت و عدم آگاهی گروه گسترده‌ای از فرزندان اسلام سهیم بوده‌اند. آیا این گروه از مردم از روزی که دل‌ها و دیدگان دگرگون و پریشان می‌گردند و خداوند از راست‌گویان درباره‌ی صدقشان بازخواست می‌نماید، نمی‌هراسند؟

۳. بُعد سیاسی در نوشته‌های غزالی

امام غزالی نظریه‌پرداز بزرگ دولت سنتی مذهب سلجوقیان به شمار می‌رود و وی اصلاً به دور از رویدادها و نبردهای سلجوقیان با دشمنان فاطمی و اسماعیلی خود، زندگی نمی‌کرد.

او قبل از دوره‌ی عزلت و ترک مدرسه‌ی نظامیه، فیلسوف این حکومت با مفهوم ایدئولوژیکی و کاملی کلمه‌ی «فیلسوف» بود، حکومتی که او در سایه‌ی حمایت آن زندگی می‌کرد. او از سن ۲۸ سالگی در حلقه‌ی اطرافیان و طرفداران وزیر نظام‌الملک درآمد و به استثنای دو کتاب «التعلیق» و «المنحول» در فقه، تمام کتاب‌های دیگر غزالی مربوط به دوره‌ی پیوستن وی به حلقه‌ی بزرگان دولت سلجوقی می‌باشد. آن چنان که مشهور است، غزالی دشمن اصلی و اساسی دولت باطنیان اسماعیلی، یعنی اسماعیلیان آلموت به رهبری حسن صباح بود. اسماعیلیان در آن زمان در دعوت سیاسی خود بر اعتقاد به ضرورت معلّم، یعنی امام، اصرار و تمرکز داشتند. غزالی نیز - چنان که معروف است - کتابی در رد باطنیان نوشت و آن چنان که خود تصریح می‌نماید، آن را به دستور خلیفه عباسی المستظهر بالله نوشت و آن را به وی اهدا کرد و نام دیگر آن را «المستظهری» نهاد.

مذهب اسماعیلی، یک مذهب دینی - فلسفی - سیاسی بود. ابطال دیدگاه‌های آنان نیازمند ابطال فلسفه‌ی آنها نیز بود و فلسفه‌ی آنان نیز چیزی جز همان فلسفه‌ای نبود که فلاسفه‌ی آن دوره، در شرق در آن به همدیگر می‌رسیدند؛ یعنی فلسفه نوافلاطونی در قالب شرقی - هیرمسی آن^۱ و

۱. ابوحامد الغزالی دراسات في فکرة و عصره و تأثیره، ص ۶۸.

حمله‌ی غزالی به فلسفه نیز از این جهت بود.^۱ هنگامی که در کتاب «فضائح الباطنية یا المستظهری» تعمق می‌نمایم، به وضوح برای ما روشن می‌شود که کتاب «تہافت الفلاسفہ» به خاطر کتاب «فضائح الباطنية» نوشته شده است، زیرا مسایلی هست که با خواندن خود کتاب فهمیده می‌شوند و در مقدمه‌ی مسایلی هستند که محرک هجوم به فلاسفہ بودند و خود همین، انگیزه‌ی اعتقادی واضحی است؛ زیرا فلاسفہ بودند که در بُعد نظری، باطنیان را تغذیه می‌کردند و در این جنبه پشتوانه‌ی نیرومندی برای آنها بودند؛ به عنوان مثال عقیده‌ی آنها درباره‌ی معاد، چنان‌که امام غزالی اشاره می‌نماید: "آن‌چه مشاهده می‌شود عقیده‌ی آنها درباره‌ی معاد، دقیقاً همان عقیده‌ی فلاسفہ است. این اعتقاد تنها به این خاطر در بین باطنیان رواج یافت، که گروهی از ثنویان، یعنی دوگانه‌پرستان و فلاسفہ، به حمایت از مذهب آنها پرداختند. هرکدام از آنان به طمع اموال و هدایای آنها و دستیابی به پشتوانه‌ی پیروان آن مذهب برای مذهبِ مألوفِ خود از آنها حمایت می‌کردند". بنابراین، بخش زیادی از مذهب آنها، در باطن، موافق ثنویہ یا دوگانه‌پرستان و فلاسفہ شد و در ظاهر، موافق شیعه و روافض.^۲ مذهب اسماعیلی زمانی موفق شد، که فلاسفہ از آن حمایت کردند و آنها نیز به طمع اموال و هدایای باطنیان از آن مذهب پشتیبانی نمودند و بنابراین، وجود مصالح متقابل بود که منجر به توافق در گفتار میان فلاسفہ و باطنیان گردید.^۳ مبارزه‌ی بزرگ غزالی علیه فلاسفہ نیز از این جهت بود. او با این کار توانست جهت نبردی را که قبلاً

۱. همان، ص ۹۱.

۲. ابو حامد الغزالی دراسات في فکرة و عصره و تأثیره، ص ۹۱.

۳. همان.

میان اشاعره و معتزله بود، به نبرد میان اشاعره و فلاسفه تغییر دهد و غزالی، کتاب تهافت الفلاسفه را در مرحله‌ای نوشت که استاد بلامنازع مدرسه‌ی نظامیه بود.^۱

جنبه‌ی دیگر، مربوط به ادّعای «معلم» و «تعلیم» بود که اسماعیلیان در آن زمان، بسیار بر آن پافشاری و تمرکز می‌کردند. برخی معتقدند بودند که راهی برای ابطال آن نیست مگر از راه طرح نمودن یک جایگزین برای آن. از دیدگاه غزالی، آن جایگزین، «منطق» است. بنابراین، اصرار غزالی بر ضرورت به کار بردن منطق به عنوان تنها منهج و برنامه‌ی دست‌یابی به علم، به خاطر خود منطق نبوده بلکه در مقابله با نظریه‌ی «تعلیم» عرفانی اسماعیلی باطنی و به قصد تقویت مذهب اشعری بود که دولت سلجوقی بر اساس بنیادهای فکری و عقیدتی آن استوار بود. در نتیجه، منطق، گذاشتن یک وسیله‌ی جنگی قدرتمند در اختیار سلاجقه، در مقابل دشمنانشان، مانند دولت فاطمیان اسماعیلی و دعوتگران آن در تکیه‌گاه‌های نظریشان به حساب می‌آمد.

جنبه‌ی دیگری می‌ماند که همان دعوت به تصوف است. تصوف - چنان‌که معروف است - پایه‌ی ایدئولوژیکی و اساسی وجود دولت سلاجقه بود؛ بنابراین، موضع‌گیری غزالی از این جنبه نیز قابل درک و توجیه‌پذیر است. نه فقط این، بلکه غزالی از این منظر به وضوح دریافت که جنبه‌ی روحی را در عرفان شیعی - به صورت عام - نمی‌شود با به کارگیری منطق جایگزین کرد. بنابراین، راهی نمانده بود جز جدا نمودن تصوف از ویژگی سیاسی آن - که شیعه‌ی امامی و اسماعیلی به آن داده بودند - و نیز،

به کارگیری آن با روشی سنتی. غزالی این کار را بر پایه‌ی میراث عظیم مذهب اهل سنت به انجام رساند. بنابراین، این ابعاد سه‌گانه: یعنی دعوت به تصوف، حمله به فلاسفه و دعوت برای استفاده از منطق - شاید در میدان نظری و فکری - عملاً تناقض روشنی را نشان دهد؛ اما در میدان سیاست و ایدئولوژی، در زمان خود، سه سلاح کامل‌کننده‌ی هم بودند که به سوی دشمنی واحد نشانه رفته بودند.^{۱*}

۱. ابوحامد الغزالی دراسات في فکرة و عصره و تأثير، ص ۶۸.
 * این‌که در این کتاب - به نقل از کتابی دیگر، بدون ذکر مؤلف آن - علت گرایش غزالی به تصوف، مبارزه با جنبه‌ی روحی اسماعیلیه دانسته شده، تحقیر تفکر غزالی است و با واقعیت‌های اواخر عمر او در تضاد و بدین معنی است که انسان متفکری از همه چیز خود دست بکشد تا جایگزینی برای اندیشه‌ی دشمن خود بیابد و آن‌گاه، خودش دنبال آن جایگزین برود و دشمن را رها کند! - ویراستار.

بخش سوم: موضع‌گیری غزالی در مقابل فلاسفه و فلسفه

امام غزالی در مبارزه با فلسفه از تمام کسانی که قبل از وی بوده‌اند، متفاوت و متمایز است، زیرا آنها در مبارزه‌ی خود، موضع دفاع از اسلام و عقاید آن و دستاویز قرار دادن دفاع از اسلام را داشتند، چراکه فلسفه بر اسلام حمله آورده بود و آنها از اسلام دفاع و تهمتهای زده شده به اسلام را از آن نفی کرده و تلاش می‌کردند که موضع اسلام را ثابت و تصدیق کنند و در جستجوی توجیه برای عقاید و نظریات آن باشند. گویی که علم کلام سپری بود که خود را در معرض حملات فلسفه قرار می‌داد و عقیده‌ی اسلامی را حفظ می‌کرد و هیچ‌کدام از متکلمان جرأت این را پیدا نکردند که خود فلسفه را مورد حمله قرار دهند و در قلب قلمروش بر آن بتازد، و این، به خاطر عدم تعمق آنها در فلسفه و عدم تبخّر در اصول و فروع آن و مسلّح نشدن آنان با سلاح‌هایی بود که بتوانند به واسطه‌ی آنها با فلسفه روبه‌رو شوند و آن را به باد جرح و نقد بگیرند. بنابراین موضع آنها، موضع دفاع از یک مسأله بود و موضع دفاع همواره ضعیف بوده است.

اما امام غزالی به خود فلسفه حمله برد، به بررسی و نقد آن پرداخت و حمله ی سختی را بر آن آغاز کرد که بر اساس مطالعه و پژوهش علمی بود. با استدلال و حجّتی مانند استدلال و حجّت فلسفه و تعقّلی مانند تعقّل فلاسفه ی بزرگ و تدوین کنندگان فلسفه؛ او فلسفه را وادار کرد که در موضع و جایگاه متهم بایستند و نمایندگان آن را وادار کرد که در جایگاه وکیل مدافع قرار بگیرند و این، تحوّل عظیمی در موضع دین و فلسفه و پیروزی بزرگی برای عقیده ی اسلامی بود که اعتماد به نفس را به پیروان و ایمان داران به عقیده ی اسلامی بازگرداند و هیبت و سلطه ی علمی فلسفه را از اندیشه ی آنها بیرون برد.^۱

۱. مطالعه و تحقیق او درباره ی فلسفه

غزالی در حمله به فلسفه، خودسرانه عمل نکرد؛ بلکه چنان که خود او در کتاب «المنقذ من الضلال» اشاره می کند، ابتدا به مطالعه ی فلسفه پرداخت و معتقد بود که: کسی که به عمق یک علم و به درجه ای در آن نرسد که نه تنها در اصل آن علم به سطح عالم ترین آنها برسد، بلکه علمش از او نیز زیادتر شود و از درجه ی او نیز بالاتر رود، به فساد آن علم، پی نخواهد برد. بنابراین، امام غزالی در مطالعه و شناخت حقیقت و عمق فلسفه، از خود جدّیت نشان داد و کوشش فراوان کرد، تا این که از نهایت علوم فلاسفه آگاهی یافت و پس از آن نیز عجله نکرد و شروع به حمله به آنها نکرد، بلکه معتقد بود که مباحث فلسفی، پنهان و پیچیده است و در دسترس عامّه ی مردم نیست و کتاب های فلسفی نیز با زبانی رمزی و سبکی مُبهم نوشته شده اند، گویی که

نویسندگان آن کتاب‌ها به عمد این سبک را در پیش گرفته‌اند تا حصارى در اطراف فلسفه بکشند که از دسترسی عامه‌ی مردم به آن جلوگیری کنند، یا این‌که در نویسندگی مهارت کافی نداشته‌اند و امام غزالی، چنان دید که با زبانی آسان و روشن و سبکی واضح کتابی تألیف نماید که در آن، مباحث، نظریات و مسایل فلسفی را مطرح نماید. غزالی در شرح و توضیح مسایل علمی دارای توان شگفت‌انگیزی بود و بدین ترتیب، او توانست حصار دور فلسفه را بشکند و احتکار علمی آن را بردارد و کتاب «مقاصد الفلاسفه» را تألیف نمود و در آن، به طرح اصطلاحات فلسفی و مباحث آن پرداخت^۱ و به بهترین شیوه آن را عرضه نمود، کاری که رجال فلسفه از عهده‌ی آن برنیامده بودند، آن هم بدون آن‌که فلسفه را نقد کنند یا بر آن تعلیقی بنویسند.

دکتر سلیمان دنیا در مقدمه‌ی دوم خود بر کتاب «تهافت الفلاسفه»، بر این‌که روش غزالی در عرضه‌ی مسایل فلسفی، بهتر از روش خود فلاسفه در عرضه‌ی این مسایل است، استدلال کرده، در برخی مسایل، روش غزالی را با روش ابن‌سینا مقایسه می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که روش غزالی واضح‌تر و دقیق‌تر است.^۲

با نوشتن کتاب «مقاصد الفلاسفه»، غزالی توانست به امور مهمی دست یابد که در نبرد بعدی با فلاسفه او را یاری نمود، از جمله این‌که:

۱. هاله‌ی بزرگی را که دور فلسفه بود از میان برداشت و فلسفه را در دسترس همگان قرار داد؛

۲. همه، از جمله خود فلاسفه - آن چنان که واقعاً بود - به استاد بودن و مهارت او در فلسفه اعتراف کردند، و این مسأله زمینه را برای وی فراهم

۱. رجال الفكر والدعوة: ۹۶۹/۱.

۲. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا، ص ۲۳ و ۲۹.

نمود تا در مرحله‌ی بعدی به راحتی نظر خود را ابراز نماید و کسانی را بیابد که به سخنان او گوش دهند. فلاسفه در آن زمان گمان می‌کردند که شخصیت برجسته‌ی جدیدی از اساتید و بزرگان فلسفه را به صف خود جذب کرده‌اند؛ ۳. غزالی هنگامی که تمام مباحث فلسفه را به شش اصل ارجاع داد و این‌که بیشتر این اصول تعارضی با دین ندارند، مباحثی از فلسفه را که باید درباره‌ی آنها تأمل کرد، مشخص کرد و با این کار، بر میدان نبرد مورد انتظار، پرتو افکند.

امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» خود، بیان کرده است که فلسفه به سبب وجود دو آفت، توانست پیروز شود و بر سر پای خود بایستد: یکی از آنها ناشی از جهل کسانی است که به طور شتاب زده با انکار کلی فلسفه به دفاع از اسلام می‌پردازند.^۱ غزالی در توضیح این آفت می‌فرماید: نخست این‌که کسی که در آن (یعنی در ریاضیات که آن زمان جزو علوم فلسفی به حساب می‌آمد) نگاهی بیندازد، از ظرافت و دقت آن و روشن بودن دلایل آن تعجب می‌نماید و به همین خاطر، دیدگاه مثبتی درباره‌ی فلاسفه پیدا می‌کند و بنابراین، گمان می‌کند که تمام علوم فلسفی (عقلی)، در وضوح و محکمی دلایل، مانند این علم (ریاضی) هستند. از طرف دیگر، سخنانی را که در مورد کفر آنها، رها کردن فرایض از جانب آنها و سهل‌انگاریشان نسبت به شریعت بر سر زبان‌ها جاری است، می‌شنوند، از این روی تقلید محض کافر می‌شود و می‌گویند: چنان‌چه دین، حق می‌بود، از این افراد (فلاسفه) با وجود دقت زیادی که در علم دارند، هرگز پنهان نمی‌ماند و این آفت بزرگی است.

آفت دوم: ناشی از انسان نادانی است که دوستدار اسلام است و گمان برده که دین، با انکار تمام علوم فلاسفه، در این مبارزه پیروز می‌شود و بنابراین، تمام علوم آنها را انکار کرده، مدّعی جهل آنها در آن شده، تا جایی که اعتقاد آنها را در مورد کسوف و خسوف انکار می‌کند و مدّعی می‌شود که آنچه را که آنها در این مورد می‌گویند، خلاف شرع است و هنگامی که این سخنان به گوش کسی که این مسایل را با دلیل قاطع شناخته، می‌رسد، او در مورد دلیل و برهان خود شک نمی‌کند، بلکه به این باور می‌رسد که اسلام بر اساس جهل و انکار دلیل و برهان قاطع، بنا شده است و بنابراین، علاقه‌اش به فلسفه و کینه‌اش نسبت به اسلام زیاد می‌شود. به راستی جنایت کسی که معتقد است اسلام را می‌شود با انکار این علوم یاری داد، خیلی بزرگ است. در حالی که شریعت نه به نفی و نه به اثبات، به این علوم نپرداخته است و در مقابل، در این علوم نیز پرداختن به مسایل دینی نیست.^۱

۲. ضربه‌ای کشنده

غزالی، پس از این‌که به جایگاه خود در جامعه به عنوان فیلسوفی که همه برایش شهادت می‌دهند، دست یافت، کتاب «تهافت الفلاسفه» را نوشت که در مورد آن گفته‌اند: ضربه‌ای بر پیکر فلسفه وارد ساخت که دیگر در شرق نتوانست روی پای خود بایستد.^۲ دکتر سلیمان دنیا در این باره می‌گوید: غزالی برای این کتاب نام «تهافت الفلاسفه» را برگزید و هدف از این نام‌گذاری - به علاوه دلالت بر محتوای کتاب - بدنام کردن فلاسفه و اعلام

۱. المتقذ من الضلال، ص ۱۱۴، ۱۱۵.

۲. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا؛ ص ۱۵.

این نکته است که آنها یاوه گو هستند. تنها خواندن عنوان کتاب یا شنیدن نام آن برای انسان کافی است که بداند که این کتاب، تلاشی است برای اثبات یاوه‌گویی یا تناقض‌گویی فلاسفه. منظور امام غزالی از واژه‌ی «تهافت» - چنان‌که خود امام در مقدمه‌ی کتاب توضیح می‌دهد - چنین است: «پس بیایید بسنده کنیم به بیان نمودن تناقض در دیدگاه پشاهنگ آنها که همان فیلسوف مطلق و معلم اول است»؛ پس واژه‌ی «تهافت» که غزالی آن را به فلاسفه اضافه کرده است، معنایش تناقض است و «تهافت الفلاسفه»، یعنی تناقض‌گویی فلاسفه، یعنی تناقض، تعارض و تضاد افکار آنها. کلمه‌ی دیگری مانند تناقض وجود ندارد که این مفهوم را به خوبی برساند و بیانگر سستی و پستی و کم‌بهای فکری باشد که با این صفت توصیف می‌شود و غزالی با این نام‌گذاری، شدیدترین موضع را در مقابل فلاسفه از خود نشان داد.^۱

استاد ابوالحسن ندوی در وصف این کتاب می‌گوید: این کتاب - برخلاف تمام کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده‌اند - به برخورداری از بیان نیرومند، عبارت سالم و روان و سبکی آسان، ممتاز است و بیانگر این است که نویسنده‌ی آن سرشار از ایمان و اعتقاد به دین خود و اطمینان به شخصیت و اندیشه‌ی خویش است که به فیلسوفان گذشته همانند انسان‌های هم‌تراز و هم‌ردیف خود و مردانی در سطح عقلی و فکری خویش نگاه می‌کند و با آزادی و اعتماد به نفس، با فلاسفه به جرّ و بحث می‌پردازد و استدلال را با استدلال پاسخ می‌دهد. مسلمانان از دیرباز شدیداً نیازمند این نوع از نویسندگان و محققین بودند که بتوانند با ایمان، اعتقاد به نفس و فکری آزاد و

۱. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا، ص ۱۵.

شجاعتی علمی با فلاسفه روبه‌رو شوند و عصمت فلاسفه و قداست، نبوغ و اعتقاد به برتری عقلی و فکری آنها بر سایر بشر را نپذیرند. غزالی در کتاب «تهافت» با این وصف بروز می‌کند. او در زمان مناسب خویش آمد و نیاز زمانه‌ی خود را برآورده کرد.^۱ غزالی پس از بیان چهار مقدمه - که در آنها به ذکر روش تحقیق خود، شرح حال فلاسفه، تقسیم‌بندی علوم آنها به دو گروه: (علمی که با شریعت در تضاد هستند و آنهایی که با شریعت تضاد ندارد) و نیز، مناقشه با فلاسفه در قواعد و مقدماتشان در مباحث الهیات، می‌پردازد - شروع می‌کند به بیان مسایل و موضوعات فلاسفه و بحث با آنها در پرتو بحثی علمی، استدلالی و عقلی. این مسایل عبارتند از: ۱۶ مسأله در الهیات و مابعد الطبیعه و چهار مسأله در طبیعیات که در آنها غزالی به بیان ضعف استدلال، تناقض‌گویی و اختلاف آنها و تضاد عقایدشان می‌پردازد. عوامل متعددی در موفقیت غزالی در وارد آوردن این ضربه‌ی کشنده بر پیکر فلسفه، نقش مؤثر داشتند، از جمله:

- زمینه‌سازی برای رویارویی چنان‌که دیدیم؛

- مشخص کردن میدان نبرد - یعنی همان جنبه‌ی الهیاتی فلسفه - و دور

کردن جوانب دیگر مثل ریاضیات و منطق (از این میدان)؛

- جایگاه امام غزالی و اطلاع وی از ریزه‌کاری‌های فلسفه، چنان‌که بزرگان

فلسفه بر آن واقفند؛

- استفاده از تمام ابزارهایی که در اختیار داشت. چنان‌که خود وی در این

باره اشاره می‌نماید: «همه بدانند که هدف ما آگاه نمودن کسانی است که

درباره‌ی فلاسفه حسن ظن دارند و گمان می‌کنند که روش‌های آنها، از

تناقض به دور است؛ با بیان جنبه‌های تناقض آنها؛ بنابراین من وارد برخی مسایل نمی‌شوم؛ مثل اعتراض بر آنها در اعتقاد قطعی به مسایلی که با الزامات گوناگون همراه است؛ مثلاً آنها را گاهی به مذهب معتزله، گاهی به مذهب کرامیه و بار دیگر به مذاهب دیگر ملزم کرده است؛ من یک‌باره بر همه‌ی آنها اعتراض نمی‌کنم، زیرا گروه‌های دیگر شاید در جزئیات با ما در اختلاف باشند. اما این گروه (فلاسفه)، اصول دین را مورد تعرض قرار می‌دهند، پس بیایید ما هم علیه آنها پشتیبان هم‌دیگر شویم، چه به هنگام سختی‌ها، کینه‌ها برطرف می‌شوند.^۱

غزالی، از آن‌جا که ابزارها و نقشه‌ی محکمی را برای مبارزه آماده کرده بود، به پیروزی خود مطمئن بود. به همین خاطر، او را می‌بینیم در حالی که وارد میدان نبرد شده است، به رقیب خود اهمیتی نمی‌دهد، او را مورد تمسخر قرار می‌دهد و به عقلی که او به آن می‌بالد، ریشخند می‌کند. اکنون، قسمت‌هایی از این نوع سخن را که در «تهافت الفلاسفه» آورده و در آن از این ابزار تمسخر استفاده می‌نماید، نقل می‌کنیم.^۲

می‌گویم: «آن‌چه ذکر نموده‌اید، همه‌اش تکلف است و در حقیقت، همه تاریکی بر روی تاریکی است و اگر انسان این گونه مسایل را از روی خوابی که دیده باشد نقل کند، بدمزاجی خود را معلوم کرده است.»^۳ این مطلب را غزالی در مقام بیان نظر آنان در مورد پدید آمدن کائن (موجود) اول از خداوند و پدید آمدن سه موجود از این موجود اول، بیان نموده است. سپس می‌گوید: «به راستی نمی‌دانم شخصی دیوانه چگونه می‌تواند در

۱. غزالی، تهافت الفلاسفه، ص ۸۲. ۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۸۵.

۳. غزالی، همان، ص ۱۴۶، تحقیق سلیمان دنیا.

درون خود به این اوضاع قانع شود، چه برسد به انسان‌های خردمندی که به ادعای خود در معقولات، مو را از ماست جدا می‌کنند.^۱

عاملی که او را به استفاده از این روش وادار نمود، موضع‌گیری مشابه آنها نسبت به اسلام و مسلمانان بود وگرنه، غزالی برای علم و دانش احترام قایل است و به اهل علم ارج می‌نهد؛ اما این گروه، کفر خود را آشکار کرده بودند و خود را برتر و بالاتر از مردم می‌دانستند و - هم چنان که در مقدمه‌ی کتاب تهافت الفلاسفه اشاره می‌نماید - از آن‌جا برای خود که ادعای زیرکی و نبوغ می‌کردند، سزاوار این روش بودند. در مقدمه‌ی کتاب نیز از حمله‌ای خشن و سخت استفاده کرده است و این حمله در قالب متنی ادبی و بی‌نظیر، هم از لحاظ معنا و هم از لحاظ اساس و پایه، انجام شده است.^۲ امام غزالی به دنباله‌ی بحث آنها در مورد واجب‌الوجود و این‌که واجب‌الوجود بر وجود خود آگاهی و تعقل دارد و بر وجود موجودات دیگر تعقل ندارد، با این کلمات تند و محکم نوشت: «تعمق آنها در هوش و ذکاوت، آنها را به جایی رساند که هر نوع عظمت قابل فهم را از او (خداوند) ابطال کردند و حال و وضعیت او را به حال و وضعیت موجود مرده نزدیک کردند که از آن‌چه در دنیا روی می‌دهد هیچ خبری ندارد و تنها تفاوت او با مرده در این است که او (واجب‌الوجود) بر خود آگاهی دارد و خداوند با کسانی که از راه او منحرف و از راه هدایت دور گشته‌اند، این چنین می‌کند، آنان که منکر این فرموده‌ی خدا هستند که:

﴿مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ﴾.^۳

۱. غزالی، همان، ص ۱۵۳.

۲. الإمام الغزالی، به نقل از شامی، ص ۸۶.

۳. الکهف: ۵۱.

«من آنها را در آفرینش آسمان ها و زمین و آفرینش خودشان حاضر و شاهد نکرده ام».

﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنًّا السُّوءِ﴾^۱.

«آنها یی که به خداوند گمان بد می برند».

آنها یی که باور دارند نیروهای بشری می تواند به عمق تمام مسایل ربوبیت برسند، آنها یی که فریب عقل خود را خورده، ادعا می کنند که با وجود عقل می توانند از تقلید پیامبران علیهم السلام و پیروانشان رضی الله عنهم بی نیاز شوند؛ آنها با این اعتقاد ناگزیر به اعتراف به این امر هستند که لبّ معقولات آنها به چیزی منجر می شود که اگر از خواب نیز نقل شود، مورد تعجب قرار می گیرد.^۲

و بدین صورت، غزالی به نقد و بیان مسایل فلسفه تا آخر این کتاب ادامه می دهد، تا این که همه ی مسایلی را که متعهد به پاسخ به آنها شده - که بیست مسأله و بیشتر آنها در الهیات هستند - مورد بحث قرار می دهد. غزالی در سه مسأله فلاسفه را تکفیر کرد: یکم: در مسأله ی قدیم بودن جهان و گفته ی آنها مبنی بر این که جوهرها همه قدیم اند؛ دوم: گفته ی آنها مبنی بر این که خداوند به جزئیاتی که در اشخاص روی می دهد، علم ندارد؛ سوم: انکار رستاخیز دوباره ی اجساد و حشر آنها. امام غزالی در ادامه می گوید: و این مسایل سه گانه به هیچ وجهی با اسلام سازگاری ندارد و باور به آنها به مثابه ی باور به کذب و دروغ پنداشتن پیامبران علیهم السلام است و این که پیامبران این مسایل را از روی مصلحت و جهت مثال آوردن و فهماندن عامه ی مردم ذکر کرده اند و این، کفر آشکاری است که هیچ کدام از فرقه های اسلامی بدان اعتقاد نداشته اند.^۳

۲. المنقذ من الضلال، ص ۱۱۸.

۱. الفتح، ۶.

۳. همان، صص ۳۱۵ و ۳۱۳.

۳. تأثیر کتاب تهافت الفلاسفه

در واقع، اهمیت این کتاب در مسأله‌ی تکفیر فلاسفه نیست؛ بلکه هدف اصلی کتاب، ساقط کردن ارزش علمی فلسفه، پایین آوردن جایگاه آن و اثبات این نکته است که فلسفه مجموعه‌ای از افکار، تخیلات، قیاس‌ها و گمانه‌زنی‌هاست. غزالی با این کار، خدمت شایانی به دین نمود و فلسفه‌ای را که در میان صاحبانش از قداست و هیبت برخوردار بود، به عقب‌نشینی وادار کرد؛ او، با ضربات کشنده و حملات شدید، آن را به عقب‌نشینی واداشت، یا حداقل آن را متوقف و یا به دفاع از خود مشغول ساخت. مجامع فلسفی نتوانست کتاب قوی و شایان ذکر بنویسد که بتواند به «تهافت الفلاسفه» پاسخ داد.^۱ علمای غرب در این باره می‌گویند: غزالی چنان ضربه‌ی کشنده‌ای بر پیکر فلسفه در شرق وارد کرد که اگر دفاع ابن‌رشد از آن نبود که توانست نزدیک به یک قرن آن را سرپا نگه دارد، نزدیک بود در غرب نیز فلسفه دچار همان سرنوشت شود.^۲

۴. خلاصه‌ی کار غزالی در زمینه‌ی فلسفه

می‌توانیم چکیده‌ی کار غزالی در عرصه‌ی فلسفه را در موارد زیر خلاصه نماییم:

- با هدف دفاع از اسلام و خدمت به دین، با فلسفه نبرد کرد که فلسفه در آن زمان نوعی نبرد با دین بود؛
- با تمام شاخه‌های فلسفه وارد نبرد نشد، بلکه تنها با فلسفه‌ی الهیاتی یونانی، وارد نبرد شد؛

۲. همان.

۱. رجال الفكر و الدعوة: ۲۰۴/۱.

- علوم دیگری را که در آن زمان زیر پرچم فلسفه بودند، از فلسفه دور ساخت، به طوری که فلسفه تنها و به دور از سربازانی شد که به عنوان دیوار محافظ خود برای دفاع مورد استفاده قرار می‌داد. این علوم پس از آن، مستقل و متکی به خود شدند از قبیل: ریاضیات، طبیعیات، فیزیک، منطق، علم اخلاق و سیاست؛

- حقّ مصونیت را از فلسفه برداشت، آن حالتی را که هاله‌ای از تقدیر و احترام به دور فلسفه ایجاد کرده بود، کنار نهاد و ثابت نمود که فلسفه، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، تخیلات، قیاس و گمانه‌زنی‌هاست و بدین ترتیب، غزالی پس از برملا ساختن فلسفه، چیزی که صلاحیت نام «علم» را به فلسفه بدهد، در آن ندید و به همین دلیل، وقتی که در کتاب «احیاء علوم الدین» از علوم سخن به میان آورد، فلسفه را علم به شمار نیاورد و این دیدگاه را چنین توضیح داد: «اما فلسفه به خودی خود یک علم به حساب نمی‌آید، بلکه متشکل از چهار جزء می‌باشد»: [هم چنان که مکتب معتزله نیز به خودی خود یک علم به حساب نمی‌آید، بلکه صاحبان آن گروهی از متکلمین هستند، فلسفه نیز چنین است]^۱ و اما چهار جزء فلسفه عبارتند از:

۱. هندسه و حساب؛

۲. منطق که از صورت و شروط دلیل صحبت می‌نماید؛

۳. الهیات؛

۴. طبیعیات که برخی از آن مخالف شرع و بخشی از آن، بحث در مورد

صفات اجسام است.^۲

۱. این قسمت را مترجم با توجه به مفهوم این بخش به آن افزوده است، اما مؤلف، آن را در قسمتی آورده است که ربطی به موضوع ندارد؛ در بند سه از چهار جزء فلسفه.

۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۸۷، إحياء علوم الدین: ۲۲/۱.

غزالی، خلاصه‌ی دیدگاه خود درباره فلسفه را در کتاب «المنتقد من الضلال» ارائه می‌دهد: «من، پس از فراغت از فلسفه و فراگیری و فهم و نشان دادن ساختگی بودن بخشی از آن، فهمیدم که فلسفه هم، تمام مقصد را برآورده نمی‌کند و عقل برای احاطه بر تمامی مطالب مستقل نیست و نمی‌تواند پرده از روی تمام مسائل مشکل بردارد».^۱

۵. موضع‌گیری غزالی درباره‌ی عقل و نقل

غزالی در این کتاب بر اصل مهمی تأکید می‌کند که در دوره‌های بعد ابن تیمیه - البته با اختلاف در شیوه‌ی ارائه‌ی آن - در کتاب بزرگ خود، «ردّ تعارض میان عقل و نقل»، آن را توسعه داد و به آن عمق بخشید و آن اصل مهم، این است که: در واقع، عقل و شرع نه از لحاظ نظری با هم تعارض حقیقی دارند و نه از لحاظ عملی؛ زیرا هر کدام از آن دو، نوری از جانب خدا می‌باشند، بنابراین، هیچ‌یک از آنها دیگری را نقض نمی‌کند و هیچ‌گاه به اثبات نرسیده است که حقیقتی دینی در برخورد با حقیقتی عقلی قرار بگیرد. فراتر از آن، امام غزالی معتقد است که هر کدام از آنها دیگری را تأیید و تصدیق می‌کند و بلکه می‌بینیم که در کتاب «المستصفی»، - که از آخرین کتاب‌های امام غزالی به حساب می‌آید - عقل را قاضی و شرع را شاهد می‌داند، آن‌جا که پس از مقدمه می‌فرماید: اما بعد، قاضی عقل یعنی حاکمی که هیچ‌گاه عزل یا جایگزین نمی‌شود و شاهد شرع یعنی همان شاهد پیراسته و عادل، هم‌سخن شده‌اند که دنیا منزل فریب است نه جایگاه شادی و سرور... و محل کسب و تجارت است، نه جایگاه آبادانی و تجارتخانه‌ای است که کالای آن طاعت است.

طاعت نیز دو نوع است: عمل و علم. علم - که موفقیت‌آمیزترین و سودمندترین آنهاست - نیز خود بخشی از عمل به حساب می‌آید، اما عمل، قلب است که گرامی‌ترین اعضای بدن است و تلاش عقل است که شریف‌ترین اشیا به شمار می‌آید؛ زیرا عقل مرکب دیانت و حامل امانت است، آن‌گاه که بر زمین، کوه‌ها و آسمان عرضه شد، پس، از حمل آن ترسیدند و به جدّ از آن خودداری کردند.^۱

در کتاب احیاء نیز، می‌بینیم که با تبیین نیاز به هر دوی آنها، به تلفیق میان علوم عقلی و علوم نقلی دعوت می‌کند و بیان می‌کند که عقل از نقل و نقل از عقل بی‌نیاز نیست؛ او می‌گوید: کسی که به تقلید محض همراه با کنار نهادن عقل به صورت کلی دعوت می‌کند، جاهل است و کسی که به عقل تنها و جدا از روشن‌گری‌های قرآن و سنت بسنده می‌نماید، مغرور است؛ پس، مبادا تو یکی از این دو گروه باشی! بلکه هر دو اصل را با هم جمع کن؛ زیرا علوم عقلی مانند غذا هستند و علوم شرعی مانند داروها؛ انسان بیمار نیز در حالت عدم وجود دارو، از مواد غذایی استفاده می‌نماید؛ بیماری‌های درونی نیز چنین هستند و جز با استفاده از داروهای تجویز شده در شریعت، امکان معالجه‌ی آنها وجود ندارد.^۲

غزالی، سپس، به شدّت به کسانی که گمان می‌کنند که تناقضی بین عقلیات و شرعیات (علوم عقلی و شرعی) وجود دارد، حمله می‌برد و می‌گوید: «تصوّر کسانی که گمان می‌برند که علوم عقلی با علوم شرعی متناقض هستند و جمع بین آنها غیرممکن است، گمانی است که از نایبانی چشم بصیرت برمی‌خیزد - پناه بر خدا! - یا شاید این چنین کسانی بعضی از

علوم شرعی را با هم متناقض می‌یابند و چون که خود از جمع و آشتی دادن میان آنها ناتوان است، چنین می‌پندارند که این تناقض در دین است و در نتیجه، دچار سردرگمی می‌شوند و هم چنان که مواز خمیر بیرون می‌آید، از دین بیرون می‌آیند و همیشه این طور است و از آن‌جا که آنها در درون خود [از درک این مطلب] ناتوان بوده‌اند، پنداشته‌اند که این نوعی تناقض در دین است و هیئات که چنین باشد!^۱

۶. موفقیت تفکر سنی در عصر سلجوقی

مبارزات فکری در حیات امت‌ها، کم‌اهمیت‌تر و کم‌خطرتر از مبارزات و نبردهای نظامی نیستند، زیرا جنگ فکری بدتر و خطرناک‌تر از جنگ نظامی است. غزالی نیز در نبرد خود با فلاسفه برای دفاع از اسلام، موفق شد و - بر اساس کم‌ترین ارزیابی‌ها - توانست فلسفه را به عقب‌نشینی و موضع دفاعی وادار کند، پس از آن‌که در موضع حمله قرار داشت و با شایستگی تمام توانست که به حجة الاسلام ملقب شود و این لقب را که بیانگر جایگاه او در تاریخ اندیشه می‌باشد، در انحصار خود قرار دهد.^۲

امت اسلامی، امروزه نیاز شدیدی به حجة الاسلام جدیدی دارد که برنامه‌های غربی، قوانین قراردادی و شعارات فریبده در زمینه آزادی‌ها، عدالت، حقوق انسان - به ویژه حقوق زنان - سیستم حکومتی، محاسبه‌ی حاکمان و دیگر شعارها و اصول فریبده‌ی وارداتی را رسوا کند و جایگزین‌های صحیح را از کتاب خدا، سنت پیامبر، عقاید امت و میراث

۱. الإحياء: ۱۷۹/۳ - الإمام الغزالي بين مادحيه و ناقديه، ص ۴۶.

۲. الشامي، الإمام الغزالي، ص ۸۸.

گران‌بهای آن ارائه نماید و در نتیجه، اسلام را در نبرد فکری خطرناکی که میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در جریان است، پیروز گرداند و شکاف‌ها و اشکالات برنامه‌های دشمنان را بیان نماید، از جوانب حقّی که دشمن از آن برخوردار است، بهره بگیرد، طرح فکر اسلامی را در زیباترین و باشکوه‌ترین صورت عرضه نماید و همراه با زیبایی در عرصه‌ی الفاظ و عمق مفاهیم، با استدلال‌های قاطع و دلایل روشن و واضح، اندیشه‌های خود را اثبات نماید.

بخش چهارم: غزالی و علم کلام

شکّی نیست که غزالی دارای تألیفاتی در علم کلام بود، اما بگذاریم خود غزالی برای ما بگوید که: دیدگاهش درباره‌ی این علم به کجا رسید؟ او می‌گوید: من به فراگیری علم کلام پرداختم، آن را فرا گرفتم، درک کردم، کتاب‌های علمای محقّق این علم را مطالعه نمودم و در این علم به تألیف آنچه خواستم پرداختم و به این نتیجه رسیدم که کلام، علمی است که غرض و هدف خود را ایفا می‌نماید، اما نمی‌تواند مقصود من را حاصل نماید! مقصود و هدف علم کلام هم، تنها عبارت است از حفظ عقیده‌ی اهل سنت و نگرهانی از آن در مقابل اختلال و اختلاف انگیزی اهل بدعت. خداوند برای بندگان خود از زبان فرستاده‌ی خویش، عقیده‌ای فرستاد که همان عقیده‌ی حق و راستین می‌باشد که مصلحت دین و دنیا را در آن قرار داد، هم چنان که قرآن و روایات برای شناساندن آن به سخن آمده‌اند و سپس، شیطان در افکار اهل بدعت، مسایلی مخالف سنت را در میان انداخت که آنها را بر زبان آوردند و نزدیک بود عقیده‌ی راستین را بر اهل حق مشتبه و مختل کنند، تا

این‌که اراده‌ی خداوند بر این بود که گروه متکلمین به وجود آیند و انگیزه‌های آنها را برای دفاع از سنت برانگیخت تا با سخنی ستجیده که آشفته‌گی‌های پدید آمده‌ی اهل بدعت را روشن نماید، به دفاع از آن پردازند و از این‌جا بود که علم کلام و اهل کلام به وجود آمدند.^۱

بله، علم کلام این چنین پدید آمد و غزالی، تصریح می‌کند که پس از پژوهش و دقت و تفحصی که او کرده است، این علم، نیازهای وی را برآورده نکرده است و به این نتیجه رسیده که کلام، در ایفای وظیفه‌ای که بر عهده‌ی آن نهاده شده بود، قاصر و ناتوان بوده است؛ به ویژه این‌که اهل کلام در فرورفتن در مباحث کلامی، از جمله در بحث از جوهر، اعراض و احکام آن زیاده‌روی کرده‌اند، ولی از علم آنها دستاوردی که تاریکی‌های سردرگمی را کنارزند، حاصل نمی‌شود.^۲ به همین خاطر، غزالی هنگامی که در کتاب خود «احیاء علوم الدین» از علوم سخن به میان آورد، می‌گوید: می‌دانم که قرآن و سنت نیز نتایج نهایی دلایل سودمندی را که علم کلام مشتمل بر آنها می‌شود، دربر دارد و هرچه خارج از نتایج قرآن و سنت باشد، یا مجادله‌ای نکوئیده است - که بدعت به حساب می‌آید - و یا کشمکش است با دستاویز قرار دادن تناقضات گروه‌ها و یا ادامه‌ی نقل موضوعاتی است که بیشتر آنها یاوه‌گویی‌ها و سخنان بیهوده‌ای است که طبیعت انسان، آنها را حقیر و کم‌بها می‌شمارد و گوش از شنیدن آنها ابا دارد و برخی از آن موضوعات، در واقع فرورفتن در مباحثی است که ربطی به دین ندارند.^۳ او سپس، به بیان این نکته می‌پردازد که این علم در میان صحابه نبوده است و می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. الغزالی، المنقذ من الضلال، ص ۹۶. ۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. الغزالی، احیاء علوم الدین: ۲/۱.

در میان هزاران نفر از صحابه وفات یافت که همه‌ی آنها نسبت به خداوند عالم بودند و پیامبر ﷺ آنها را ستوده است، در حالی که یک نفر هم در میان آنها نبود که علم کلام را نیک بداند.^۱

غزالی، سپس بیان می‌کند که برخی گروه‌ها با پیمودن راه علم کلام، گمراه شده‌اند و همه را متوجّه این نکته می‌نماید که در قرن نخستین اسلام، کسی این راه را نرفته است، او می‌گوید: این گروه‌ها بصیرت خود را از دست داده‌اند و به نسل اوّل توجهی نکرده‌اند. نسلی که پیامبر ﷺ گواهی داد بر این‌که آنها بهترین مردم هستند و با بسیاری از مردم اهل بدعت و هوای نفس، معاصر بودند، اما عمر و دین خود را در معرض دشمنی‌ها و مجادلات قرار ندادند و چنان‌چه یک نفر اهل بدعت را می‌دیدند که برگمراهی خود پافشاری می‌نماید، او را ترک می‌کردند و برای رضای خدا مورد خشم قرار می‌دادند و خود را ملزم به جدل و پرخاش با او در طول عمر نمی‌کردند، بلکه می‌گفتند: حق، عبارت است از دعوت به سوی سنت و از جمله‌ی سنت است «ترک جدل در دعوت به سنت». ابوامامه باهلی از پیامبر ﷺ روایت می‌نماید که ایشان فرمودند: «مَا ضَلَّ قَوْمٌ قَطُّ بَعْدَ هُدًى كَانُوا عَلَيْهِ إِلَّا أُوتُوا الْجَدَلَ»^۲ «هیچ گروهی پس از دست‌یابی به راه هدایت، گمراه نشده‌اند، مگر این‌که به جدل روی آورده‌اند».

علاوه بر این‌ها، صحابه، پیامبر ﷺ را دیدند که برای تمام ملت‌ها فرستاده شده بود و وی هیچ‌گاه در مجلس جدالی به منظور ملزم نمودن، ابطال و یا اثبات حجّتی یا ردّ سؤالی و یا وارد کردن الزامی با مردم ننشست. و - جز با

۱. همان: ۲۲/۱.

۲. سنن ترمذی، ترمذی آن را حسن و صحیح دانسته است.

تلاوت قرآن که برای آنان فرستاده شده بود - با آنها مجادله ننمود و چیزی را بر آن نیفزود؛ زیرا مجادله، دل‌ها را پریشان می‌نماید.^۱

امام غزالی، آن‌گاه، اشتباه نهادنِ نامِ «توحید» بر علم کلام را بیان می‌نماید و می‌گوید: لفظ «توحید»، امروزه عبارت است از صنعت کلام و شناخت راه جدل و تسلط بر راه‌های شناخت تناقضات رقیبان و توانایی بر سخن‌پردازی متکلفانه در آن، تا جایی که گروهی از اهل کلام خود را اهل عدل و توحید نام نهادند و متکلمان را علمای توحید نامیده‌اند. با وجود تمام موضوعاتی که خاص علم کلام است، در عصر اوّل مسلمانان، چیزی از آن شناخته نبود، بلکه آنان کسی را که دروازه‌ای از جدل و جرّ و بحث را باز می‌کرد، شدیداً سرزنش می‌کردند. اما دلایل ظاهری قرآنی، این گونه دلایل - که به محض شنیدن، عقل و ذهن آنها را می‌پذیرد - برای همه، روشن و واضح بود و علم به قرآن، تمام علم محسوب می‌شد و توحید نزد آنان عبارت بود از چیزی دیگر که بیشتر متکلمین آن را نمی‌فهمند و اگر هم بفهمند، به آن متّصف نمی‌شوند و آن، این بود که انسان، تمام مسایل را از خداوند بداند.

غزالی سرگرم شدن عامه‌ی مردم به علم کلام را ناپسند می‌دانست؛ او می‌گوید: ایمان عامه‌ی مردم، باید خالص، پاک و دور از پیچیدگی‌های متکلمان جدلی باشد. بنابراین باید عامه‌ی مردم را از پرداختن به علم کلام باز داشت.^۲ امام غزالی سپس توضیح می‌دهد که ایمان عوام که از راه شنیدن زیاد برایشان حاصل شده است، تنها با عبادت و ذکرِ زیاد تقویت می‌شود؛ او می‌گوید: ایمان ریشه‌دار واقعی همان ایمان عامه است که از دوران کودکی به واسطه‌ی شنیدن، در دل آنها به وجود آمده است و تثبیت کامل آن با مداومت

۲. الجام العلوم عن علم الکلام، ص ۳۸.

۱. إحياء علوم الدين: ۳/ ۳۹۵-۳۹۴.

بر عبادت و ذکر حاصل می‌شود؛ زیرا کسی که عبادت، وی را به حقیقت تقوا و پاکیزه نمودن دل از ناخالصی‌های دنیا و دوام ذکر خدا رسانده باشد، روشنائی‌های معرفت برایش آشکار می‌شود و مسایلی را که از راه تقلید گرفته است، نزد او به مرحله‌ی معاینه و مشاهده می‌رسد، اما سخنی که از نتیجه‌ی استدلال کلامی باشد، بسیار ضعیف است و با هر شبهه‌ای در معرض نابودی قرار می‌گیرد.^۱ سپس می‌فرماید: من منکر این نیستم که یادآوری استدلال متکلمین یکی از اسباب ایمان آوردن برخی از مردم بوده باشد، اما تنها به این محدود نمی‌شود، علاوه بر آن، این یک حالت نادر به حساب می‌آید؛ بلکه برای ایمان، سخنی مفیدتر است که در معرض موعظه بیان شود که قرآن نیز دربردارنده‌ی این‌گونه سخنان می‌باشد، اما سخنانی که به سبک متکلمین پرداخته شده باشد، به شنوندگان این احساس را می‌دهد که در آن نوعی تکلف و جدل وجود دارد، نه به این دلیل که حق است بلکه برای این‌که فرد عامی از درک و بیان آن عاجز و ناتوان بماند و شاید که این، منجر به ریشه دوانیدن لجاجت در درون او شود، بنابراین هیچ مجلس مناظره‌ی متکلمین یا فقها را نمی‌بینی که در آن کسی از مکتب معتزله یا هر بدعتی به مکتبی دیگر، یا از مذهب شافعی به مذهب حنفی و یا برعکس روی آورده باشد. این‌گونه انتقال و دگرگونی‌ها، همواره - حتی در میدان جنگ با شمشیر هم - معمولاً با روش‌های دیگری صورت می‌گیرد و به همین خاطر، عادت‌گذاشتگان به دعوت به این‌گونه مجادلات نبوده است، بلکه بر کسی که در علم کلام فرو می‌رفت و سرگرم مباحثه و سؤال می‌شد، بسیار سخت می‌گرفتند.^۲

غزالی - با گذر زمان و کسب تجارب علمی - اعتقاد بیشتری به این موضوع پیدا کرد که سبک قرآن در قانع نمودن و تأثیر بر طبقات و سطوح فکری متفاوت، رساتر، سودمندتر، عمومی تر و فراگیرتر است و علم کلام، علاجی موقت و خاصّ کسانی است که شکّ و شبهات زیادی پیدا کرده اند، اما طبیعت های سالم و افکار درست، نیازی به آن ندارند، اما قرآن، همان غذای مناسب و آب گوارایی است که هر انسانی به آن نیاز دارد و از آن سود می برد و هیچ خطر و زیانی در آن نیست. غزالی در کتاب خود، «الجام العوام عن علم الکلام» - که از آخرین تألیفاتش می باشد - می گوید: دلایل قرآن مثل غذایی است که هر انسانی از آن بهره می برد و دلایل متکلمین مثل دواایی است که افراد خاصی از آن سود می برند و بیشتر مردم از استفاده از آن زیان می بینند، بلکه دلایل قرآن مانند آبی است که هم کودک شیرخواره و هم مرد تنومند از آن بهره می برند و دلایل دیگر، مانند غذاهایی است که افراد نیرومند یک بار از آن بهره می برند و بار دیگر از مصرف آن بیمار می شوند و کودکان اصلاً نمی توانند از آن استفاده کنند.^۱ امام غزالی، سپس تجربه و مشاهده ی خود را - به عنوان شاهی بر این قضیه - یادآور می شود: دلیل بر زیان دیدن مردم از علم کلام، ملاحظه، دیدن و تجربه است که از زمان به وجود آمدن متکلمین و فراگیر شدن علم کلام به وجود آمده است، با وجود سالم ماندن نسل اول از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از امثال آن زبان ها.^۲

و این چنین، شخصیت غزالی در نقد فلسفه و علم کلام، به عنوان شخصیتی بی نظیر و مستقل از لحاظ فکری و بسیار مؤثر و برخوردار از

۱. غزالی، الجام العوام عن الکلام، ص ۲۰.

۲. همان.

سلامت فکر، توازن عقل، ذکاوت، ژرف اندیشی، اعتماد به نفس و دارای روشی خاص در نقد فلسفه و کلام و اثبات عقیده‌ی اسلامی، آشکار و برجسته می‌شود. او از جمله کسانی است که در این زمینه، ابزارها و شرایط اجتهاد در او فراهم شده بود و بنابراین از پیشگامان مجتهد این فن و از مؤلفین برگزیده و بزرگ در آن به شمار می‌آید.^۱

بخش پنجم: غزالی و تصوف

تصوّف یکی از علوم شرعی به وجود آمده در میان امت اسلامی بود و اساس آن، بر اشتغال ورزیدن دایمی به عبادت و روی آوردن کُلّی به خداوند، پشت کردن به تجملات و زینت زندگی و بریدن از مردم است. البته این اوصاف در میان صحابه و گذشتگان امت، عمومیت داشت، اما هنگامی که روی آوردن به دنیا در قرن دوم و پس از آن، شیوع پیدا کرد، عنوان صوفیه و اهل تصوّف تنها به کسانی اختصاص یافت که فقط به عبادت روی می آوردند.^۱

گمان می رود که این اصطلاح، محصول واقعیت بود، هنگامی که تخصص ها در علوم مختلف داشت به ابعاد تازه ای می رسید؛ به عنوان مثال قبلاً واژه ای «فقه» تمام مسایلی را که در زیر مجموعه ی تصوف بود، شامل می شد، اما زمانی که مفهوم واژه ی «فقه» به فقه عبادات و فقه معاملات - آن هم در جنبه ی ظاهری آن - منحصر شد، مباحث اخلاق و سلوک از آن کنار

۱. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۹۹، به نقل از مقدمه ی ابن خلدون.

زده شد؛ این جوانب حذف شده، باید مستقل می‌شد و در زیرمجموعه‌ی عنوانی قرار می‌گرفت که بیانگر آن باشد و بنابراین، تصوّف به وجود آمد. برشمردن مسایلی که زیرمجموعه‌ی این عنوان است، کار آسان و ممکن است: اخلاق نیکو، اساس آن است، زهد - که به معنی خوار شمردن و کم‌بها دانستن دنیا است و نه به معنی فقر - راه آن است و عبادت زیاد هم، همان ابزار و وسیله‌ی نزدیک شدن به خداوند می‌باشد و با عمل به علم و اجرای اخلاص آمیز آن، نجات حاصل می‌شود.^۱

امام غزالی در رساله‌ی «أَيُّهَا الْوَلَدُ» خویش می‌فرماید: بر تو لازم است که گفتار و کردارت موافق شرع باشد، چرا که علم و عمل بدون پیروی از شرع، گمراهی است و نباید که فریب یاوه‌گویی‌ها و لغزش‌ها و شطحیات صوفیه را بخوری! زیرا پیمودن این راه با مبارزه و قطع آرزوهای نفس است، نه با شطحیات و یاوه‌گویی‌ها.^۲

این‌ها، عناصری بودند که در زیرمجموعه‌ی اصطلاح تصوف قرار می‌گرفت و سپس اضافاتی به دنباله‌ی آنها آمد که هیچ ارتباطی با اسلام نداشتند و این‌ها همان مسایلی است که غزالی از آنها به عنوان یاوه‌گویی‌ها و طامات و لغزش‌ها نام می‌برد و پس از آن، اصطلاحات دیگری مثل «اهل اراده» و «ارباب سلوک» ظاهر شد که امام ابن قیم رحمته‌الله آنها را به کار می‌برد. اما این دو اصطلاح به اندازه‌ی اصطلاح اول یعنی اصطلاح صوفیه یا متصوفه، فراگیر نشدند. البته نگرستن به اضافاتی که در تصوف وارد کرده‌اند، به عنوان اصل و اساس و فراموش کردن عناصر اصلی و در نتیجه مبارزه با تمام

۱. همان، ص ۱۰۰.

۲. غزالی، أیها الولد، به نقل از کتاب الإمام الغزالی، ص ۱۰۰.

تصوف - چه حق و چه باطل آن - صحیح نمی باشد. روش درست در موضع گیری در مقابل تصوف را ابن تیمیه رحمه الله در پیش گرفت، وی به هنگام تعلیق بر کلام ابوالقاسم القشیری رحمه الله می گوید: آن چه که به طور ثابت و صحیح از دیدگاه های بزرگان مشایخ صوفیه می باشد، با موضع گیری ها و دیدگاه های گذشتگان (سلف امت) موافق است و باید در این مورد، این مطلب یادآوری می شد، زیرا در دیدگاه های صحیح و صریح که از مشایخ بزرگ مثل فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دارانی، یوسف بن اسباط، حذیفه ی مرعشی و معروف کرخی تا جنید بن محمد، سهل بن عبدالله تستری و امثال آنها، مطالبی هست که واقعیت دیدگاه های این مشایخ را بیان می نماید. افراد زیادی اقوال مشایخ را یا با لفظ خود آنها و یا چنان که قشیری نقل و فهم کرده، گردآوری کرده اند؛ مثلاً، ابوبکر محمد بن اسحاق کلابادی کتابی تحت عنوان «التَّعَرُّفُ لمذهب التصوف» را نوشت که از اقوال کتاب قشیری بهتر، درست تر و نزدیک تر به مذهب سلف امت و پیشوایان و بزرگان سلف است، هم چنین، معمر بن زیاد اصفهانی - بزرگ صوفیه - و ابوعبدالرحمن سلمی - گردآوری کننده ی کلام صوفیه - هر دو در گردآوری آثار صوفیه در درجه ای والا تر و بیشتر از ابوالقاسم قشیری، از بدعت و هوا به دور بودند. عموم مشایخی که ابوالقاسم قشیری در رساله ی خود از آنها نام برده چنین هستند و هیچ یک از آنها به عنوان هوادار یا متمایل به طریقه ی کلابیه شناخته نشده اند.^۱

ابن تیمیه پس از این که عقیده ی این مشایخ صوفیه را می ستاید، ابوالقاسم قشیری را ملامت می کند که در رساله ی خود از اولیای کامل سه قرن نخستین نامی نمی برد؛^۲ او می گوید: آن چه را که ابوالقاسم در رساله ی خود درباره ی

۱. الاستقامة: ۸۲/۱ - ۸۴.

۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۳.

عقیده، اخلاق و طریقه‌ی آنها یاد کرده، مسایل زیادی از خیر، حق و دین را شامل می‌شود، اما از جهت ذکر طریقه‌ی بسیاری از اولیای کامل خداوند، آنان که عصاره و چکیده‌ی سه قرن نخستین هستند و هم‌چنین کسانی که راه آنها را پیموده‌اند، نقص و ضعف دارد. قشیری در کتاب خود، از پیشوایان مشایخ بزرگ سه قرن نخستین یاد نکرده است.^۱ این چنین، می‌بینم که ابن تیمیه طریق متصوفه را از اساس رد نمی‌کند، بلکه مشایخ آن را که بر راه راست پایدار مانده‌اند، می‌ستاید و آنها را جزو منحرفان از راه سلف امت به حساب نیاورده است.^۲ و این سخن قشیری را نقل نموده است: بدانید که بزرگان این گروه (یعنی صوفیه)، پایه‌های کار خود را بر اصولی صحیح از توحید بنا نهاده‌اند که با آن، باورهای خود را از بدعت محفوظ داشتند و از توحید عاری از تشبیه و تعطیلی تبعیت کردند که سلف امت و اهل سنت را بر آن یافتند. ابن تیمیه سپس می‌گوید: می‌گویم: این، سخن درستی است؛ زیرا پیشوایان مشایخی که دارای حُسنِ شهرت و نامِ نیکی در میان امت هستند، بر روشی بودند که سلف و اهل سنت بر آن بودند و از توحید عاری از تشبیه و تعطیل تبعیت می‌کردند. این سخن با این عمومیت، تمام گروه‌های منتسب به اهل سنت را شامل می‌شود، اگرچه در برخی جاها با هم اختلاف داشته باشند.^۳ بدین ترتیب، ابن تیمیه، به ستایش تصوف صحیح می‌پردازد، تصوفی که توجه آن به عمل، بیشتر از توجه آن به گفتار است. برای سخن گفتن از غزالی و تصوف، این مقدمه لازم بود و ما نه برای غزالی و نه برای دیگری، ادعای عصمت نمی‌کنیم؛ زیرا عصمت مختصّ انبیا و رسولان است و بقیه‌ی مردم، هم گاهی خطا می‌کنند و هم درست عمل می‌کنند.

۲. الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۳.

۱. الاستقامة، ۸۹/۱.

۳. الاستقامة: ۹۰/۱ - ۹۱.

۱. آغاز پیمودن راه تصوف نزد غزالی

قبلاً درباره‌ی دگرگونی شگرفی که برای غزالی روی داد، صحبت کردیم، این‌که چگونه توانست پس از یاری خداوند بر برخی بیماری‌های روحی مانند حبّ شهرت و جاه و مقام غالب شود. به نظر می‌رسد که غزالی پس از تلاشی طاقت فرسا، تصوف را برگزیده است؛ خود او در مورد این‌که چگونه این راه را پیمود، برای ما توضیح می‌دهد:

«سپس، من با همه‌ی اراده و همت خود به مسلک صوفیه روی آوردم و فهمیدم که طریقه‌ی آنها با علم و عمل حاصل می‌شود و نتیجه‌ی عمل آنها از میان برداشتن موانع نفس و پاکیزه شدن از اخلاق ناپسند و صفت‌های پلید نفس است، تا این‌که بدین وسیله بتوان به تخلیه‌ی قلب از غیر خداوند و آراستن (تحلیه‌ی) آن به یاد خداوند رسید. کسب علم برای من از عمل آسان‌تر بود و از این‌رو، به تحصیل علوم آنها از طریق کتاب‌های آنها از قبیل: قوت القلوب (غذای دل‌ها) از ابوطالب مکی رحمته الله کتاب‌های حارث محاسبی، آثار پراکنده‌ی جنید بغدادی، شبلی، بایزید بسطامی - قدّس الله ارواحهم - و غیر آن از کلام مشایخ تصوف پرداختم. تا این‌که به لبّ مقاصد علمی آنها رسیدم و بر آنچه که می‌شد آن را از راه آموزش و شنیدن هم به دست آورد، دست یافتم. سپس، برایم روشن شد که مهم‌ترین ویژگی آنها مسایلی است که از راه یادگیری و علم نمی‌شود به آن رسید، بلکه با ذوق و حال و تغییر صفات به دست می‌آید».

سپس می‌گوید: چه قدر تفاوت هست میان شخصی که تعریف سلامتی و سیری و شروط و اسباب آنها را بداند، با کسی که سالم و سیر باشد و یا کسی

که تعریفِ مستی را بداند با کسی که مست باشد. بلکه انسان مست تعریفِ مستی را نمی‌داند اما انسان هوشیار تعریفِ مستی و ارکان آن را می‌داند، در حالی که هیچ‌گونه مستی‌ای ندارد. پزشک نیز، در حالت بیماری، حد و تعریفِ سلامتی و اسباب و داروهای آن را می‌داند؛ در حالی که ممکن است فاقد سلامتی هم باشد؛ هم‌چنین، تو، متفاوت خواهی بود زمانی که حقیقت زهد، شروط و اسباب آن را بدانی و زمانی که در حال زهد و بی‌تمایلی و علاقه نداشتن به دنیا باشی. امام، پس از آن، به خلاصه‌ی آنچه از وضعیت متصوفه که خود به آن رسیده سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: پس به یقین دانستم که آنها، «اریاب احوال» هستند نه «اصحاب اقوال»، آنچه که می‌بایست از راه علم به دست می‌آوردم، به دست آورده‌ام و چیزی نمانده جز مسایلی که از طریق شنیدن و یادگیری نمی‌شود آنها را کسب کرد و باید با ذوق و سلوک آنها را به دست آورد.^۱

۲. نتایج مطالعه و بررسی

از نتایج مطالعه و بررسی غزالی در تصوف این بود که او به درون خود نگریست و به جستجو و معاینه‌ی نفس خود و واقعیتی که خود در آن است، پرداخت و ناگهان، در آن با غروری فریبده و نوعی از زندگی روبه‌رو شد که ظواهر بر آن غلبه یافته و در نتیجه روح و شادابی خود را از دست داده است. او خود را با معیارهای واقعی اسلام سنجید و دلش به حالِ خودش سوخت. برای او روشن شد که: بیشترین توجه او به جنبه‌ی نظری علم معطوف بوده است، نه جنبه عملی آن و آنچه از تدریس و آموزش که او آن را عملی که به

واسطه‌ی آن به خداوند نزدیک شود به حساب می‌آورد، فاقد شرط پذیرش بود، که همان نیت است. ناگهان، در معیار آخرت، خود را چنان دید که اندوخته‌ای ندارد و در میدان ثنوی و عمل، فاقد عنصر مهمی بود که همان اخلاص است و بنابراین، حالتی در خود کشف کرد که او را به سوی ترس و حرص بر وقت در مدت باقی مانده از عمرش سوق داد که آن را در رضایت خداوند صرف کند.^۱ این گردش، او را به مسلک صوفیه رساند و - چنان که خود او می‌گوید - به یقین دانست که تنها آنها راهروان راه خدا هستند و شیوه و رفتار آنها، بهترین رفتارها و راه آنها درست‌ترین راه‌ها و اخلاق آنها پیراسته‌ترین اخلاق‌هاست. بلکه اگر اندیشه‌ی همه‌ی اندیشمندان و حکمت همه‌ی علما و حکمای مطلع از اسرار شرع جمع شود تا این‌که از روش و اخلاق صوفیه چیزی را تغییر دهند و به آن چه بهتر است تبدیل کنند، راهی بدان نخواهند یافت، تمام حرکات و سکنات آنها در ظاهر و باطنشان از نور نبوت گرفته شده است و جز این، نور دیگری نیست که از آن روشنایی گرفته شود^۲ و به طور کلی، عیب‌جویان دریاره‌ی روش و طریقتی که طهارتش - که اولین شرط آن است - پاک کردن کامل و کلی قلب از غیر خداوند متعال است و آغازش - که به منزله‌ی تکبیرة الإحرام نماز است - استغراق و فرو رفتن کلی قلب در ذکر خداوند است و پایانش، فنا و نابودی کلی در خداست، چه می‌توانند بگویند؟! البته، این نتیجه‌ی آخر از جمله‌ی اعمال و دستاوردهایی است که در دایره‌ی اختیار و کسب قرار می‌گیرد (و با زحمت خود انسان به دست می‌آید)، اما ترقی معنوی استمرار می‌یابد و تا رسیدن به درجاتی

۱. الشامی، الإمام غزالی، ص ۱۰۶.

۲. الإمام الغزالی، بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۱۸.

است که بیان آن مشکل می‌شود و هیچ گوینده‌ای نمی‌تواند آن را بیان کند، مگر این که سخن او اشتباه آشکار گریزناپذیری خواهد داشت.

غزالی سپس می‌گوید: به طور کلی نهایت عمل در تصوّف، به درجه‌ای از قرب می‌رسد که گروهی آن را «حلول» و گروهی «اتحاد» و گروهی «رسیدن» (به ذات خداوند) خیال می‌کنند که همه‌ی این‌ها اشتباه است.

این انتقاد به غزالی می‌شود که او مانند انسان محب و عاشقی وارد تصوّف شده است، نه مانند یک انسان پژوهشگر منتقد. او با دید انتقادی‌ای که با آن به علوم فلسفه و متکلمین و باطنیان نگاه کرد، به علوم صوفیه و میراث آنها نگاه نکرد؛ بلکه با دیده‌ی رضایت و دوستی به آن نگرست: *
وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا
«دیده‌ی رضایت از دیدن هر عیبی ناتوان است، اما دیده‌ی نفرت و خشم، بدی‌ها را آشکار می‌نماید».

و شاعر دیگری می‌گوید:

وَ إِذَا الْحَبِيبُ أَتَى بِذَنْبٍ وَاحِدٍ جَاءَتْ مَحَاسِنُهُ بِأَلْفِ شَفِيعٍ
«و اگر دوست مرتکب یک گناه بشود، زیبایی‌ها و نیکویی‌هایش هزاران شفیع و مدافع برایش می‌آورند».

جواب این مسأله هم این است که او در مقابل تصوّف با قلبش قبل از عقلش و با ذوقش قبل از فقه‌اش برخورد کرد و این باعث شد که مسایلی را

* علت این موضوع چه بوده؟ غزالی نکته‌بین و دقیق در تصوّف چه چیزی دیده که این گونه آن را پذیرفته، بر خلاف سایر علوم که با دید انتقادی به آنها نگاه کرده است؟ جواب این سؤال را می‌توان دلیل او برای این کار دانست. جواب این سؤال آیا این نیست که آن چه غزالی از تصوّف به دست آورد، یقینی آرام‌بخش و اطمینانی قوی بود که در علم و فقه و فلسفه موجود نبود؟ - ویراستار.

بپذیرد که بر آن انتقاد وارد است، بدون این که آنها را بر قانون فقه یا منطق عقل عرضه کند. به همین خاطر علامه ابن جوزی و منتقدان دیگر، بر تأیید او در بسیاری از افکار، کردار و احوال صوفیه، خُرده گرفتند که مخالف قانون شرع و منحرف از کتاب و سنت صحیح می باشد. گاهی اوقات ابوحامد غزالی درباره‌ی اشتباهات بعضی از صوفیه توجیهاتی می آورد که فقها آن را از او نمی پذیرند، مانند سخن او در مورد داستان صوفی ای که مردم در محل خود او را به خوبی و درستکاری می شناختند و او از فتنه بر خود ترسید و داخل حمام شد و لباس های گران بهایی را دزدید و آنها را پوشید و بیرون رفت، مردم او را دنبال کردند، لباس ها را از او گرفتند و با سیلی او را زدند و پس از آن به «دزد حمام» معروف شد. صوفی، از این کار خوشحال شد و دلش آرام گرفت.^۱ ابوحامد می گوید: آنها، این چنین نفس خود را رام می کردند تا خداوند آنها را از نگرستن به خلق و سپس از نگرستن به نفس خود رها کند. صاحبان حال، گاهی ممکن است به وسیله ای خود را معالجه کنند که فقیه به آن فتوا ندهد ولی آنان اصلاح دل خود را در آن ببینند، هر چند که سپس به جبران تقصیراتی که از آنها سرزده می پردازند.^۲ ابن جوزی در مورد این داستان و امثال آن و این که غزالی آنها را پسندیده و توجیه کرده، سخت از او انتقاد می کند.^۳

۱. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۰.

۲. تلبیس ابلیس، ص ۳۵۴ - ۳۵۵، الإحیاء: ۲۸۸/۳.

۳. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۱.

* البته ظاهراً منتقدان، این سخن را به خوبی فهم نکرده اند، زیرا هدف غزالی از این سخن توجیه دزدی در این گونه موارد نیست، شخص صوفی ای که این کار را کرده نیز، قصد دزدی نداشته، زیرا می توانست به نحوی آن را بدزد که کسی متوجه نشود، اما او علناً آن را برداشته

۳. تصوف بدون شیخ و مرشد

غزالی - چنان‌که در کتاب المنقذ یاد آور می‌شود - تصوف خود را در ماه رجب سال ۴۸۸ هـ آغاز نمود که در آن زمان در درون او، میان شهوات دنیا و انگیزه‌های آخرت نبردی بود و او، هم‌چنان قدمی به جلو می‌گذاشت و قدمی به عقب، صبحگاهان تمایلش قوی می‌شد و شامگاهان ضعیف تا این‌که سرانجام تصمیم به پیمودن راه آخرت گرفت و - همان‌طور که خودش می‌گوید - این تردید نزدیک به شش ماه طول کشید و طولانی شدن این مدت هم فقط به دلیل این بود که کاری که او پیش‌رو داشت، گام اول در این جابه‌جایی وسیع، چه از نظر مادی و چه از نظر روانی بود و کسی هم نبود که وی در این مسأله با او مشورت کند تا مشورت او کمکی باشد برای قطعی شدن تصمیمش. این، تنها یک عمل شخصی بود و سبب آن هم، آگاهی بر علم تصوف بود که حس محاسبه‌ی نفس و تأمل در کار خود را در وی بیدار کرد. اما آن‌چه که بعضی از منابع ذکر می‌کنند که گویا او شاگرد [ابو] علی فارمدی بوده و آغاز طریقت را از او گرفته و توصیه‌های فارمدی در مورد انجام عبادات و تعمق در نوافل را پذیرفته است،^۱ مورد تأمل است؛ زیرا



و توجه دیگران را به خود جلب کرده، پس او قصد دزدی نداشته و هدفی دیگر داشته که در این حکایت فقط می‌خواهد دیگران او را دزد بنامند و چون این کار را علنی انجام داده است از نظر فقهی نیز در حکم دزد نیست، زیرا از نظر فقهی دزد به کسی می‌گویند که کسی چیزی را که ارزش مالی داشته و در تملیک شخص دیگری است، به صورت مخفیانه بردارد، که چون این شخص این کار را مخفیانه انجام نداده، مشمول حکم دزدی نمی‌شود و چون آن را پس داده، گناهکار هم نیست و در نتیجه، مستوجب عذابی هم نخواهد بود - ناشر.

۱. طبقات الشافعیه: ۱۰۹/۴، از سبکی.

فارمدی در سال ۴۷۷ هـ فوت کرده که در آن هنگام غزالی هنوز سفر تصوف را شروع نکرده بود، سفر او، در اواخر سال ۴۸۸ هـ یعنی بیش از ده سال پس از وفات فارمدی انجام شد. شاید فارمدی مرشدی در علم تصوف بوده نه در اجرا و عمل، زیرا سال ۴۷۷ هـ و سال‌های قبل از آن، دوره‌ای است که در آن امید دستیابی به جاه و مقام بر غزالی تسلط داشت که این با مفهوم تصوف، تعارض دارد.*

بنابراین، می‌توانیم بگوییم که غزالی راه تصوف را با تلاش‌های شخصی خود بدون اتکا به شیخی که صفت‌های مهم لازم را داشته باشد، طی کرده و این برای غزالی چیز عجیبی نیست زیرا او دارای همت و عزیمتی بود که در مقابل آن، کارهای بزرگ، کوچک به نظر می‌رسید.^{۱*}

۴. انتقاد غزالی از اهل تصوف

با وجود این که غزالی طریقه‌ی صوفیگری را می‌ستاید، زیرا هم علم و هم عمل را دربر دارد و خودش هم سرانجام، پس از تجربه و تحقیق و دستیابی

*. چنین نبوده است، بلکه چنان که محققان گفته‌اند، غزالی سال‌ها پیش از تحوّل خود، در نیشابور به مجلس شیخ ابوعلی فارمدی می‌رفت و «ابوعلی، با غزالی رابطه‌ی روحانی و دیرینه داشت. ابوحامد، با آنکه هنوز خویشتر را در بست، تسلیم جاذبه‌ی تصوّف نکرده بود، نسبت به این شیخ صوفیان خراسان با علاقه و حرمت می‌نگریست» و شاید علت این علاقه، «مجالس وعظ و حدیث فارمدی بود و زهد و پارسایی او... و محبت اخلاص‌آمیز خواجه نظام‌الملک به او» و برخلاف گفته‌ی کتاب، وی به علاوه‌ی علم و وعظش، مرشدی اهل علم هم بود. (فرار از مدرسه، دکتر زرین کوب، صص ۲۸، ۲۹، ۴۷ و ۴۸) - ویراستار.

۱. الإمام الغزالی، ص ۱۰۸.

***. البته با توجه به کتاب‌های امام غزالی و مطالبی که ایشان در مورد تصوف و مرشد بیان کرده‌اند، خود ایشان تصوف بدون مرشد را قبول نداشته‌اند و داشتن مرشد در تصوف را امری ضروری دانسته‌اند. در این مورد می‌توانید به کتاب «أیها الولد» رجوع کنید.

به علمی قوی، به مسلک ذوقی آنها متمایل شد، با این همه او هیچ‌گاه از انتقاد شدید بیشتر فرقه‌های صوفیه‌ای که در عصر خویش یا قبل از آن رایج بودند، باز نایستاد^۱ و بر اشتباهات و انحرافات برخی از متصوفه پرتو انداخت.

الف. کم بودن متصوفه

غزالی معتقد است که تصوف وجود خارجی ندارد و این به علت نبود رهروان این راه است و چنان‌چه راهروانی هم موجود باشند، افراد پای‌بند به ضروریات و بایسته‌های راه نیستند.

او می‌گوید: تمام مسایل دینی، فاسد و ضعیف شده‌اند، غیر از تصوف که کاملاً از بین رفته و باطل شده است؛ زیرا در تصوف علوم آموزش داده نمی‌شود و عالم - گرچه عالم بدی هم باشد - فساد او در منش و روش او خواهد بود، نه در علم او و بنابراین، او عالمی خواهد شد که به علم خود عمل نمی‌کند و عمل چیزی جدا از علم است. اما تصوف، عبارت است از خالی ساختن دل از همه چیز، برای خداوند و کوچک و ناچیز شمردن هرچه غیر خداوند است. نتیجه و دستاورد آن نیز، به عمل قلب و اعضا برمی‌گردد و هر وقت عمل تباه و ناقص شود، اصل و اساس از میان می‌رود.^۲ او سپس توضیح می‌دهد که: مشایخی که به آنها اقتدا شود، وجود ندارند و می‌گویند: اکنون سرزمین‌ها از شیخی که در علوم و کردار به او اقتدا شود، خالی شده‌اند^۳ و سپس، علت نبود وجود خارجی متصوفه را بیان می‌کند و می‌گوید: تمام دل‌ها - مگر آن‌چه که خداوند اراده کرده باشد - بیمار هستند؛

۱. مسألة المعرفة و منهج البحث عند الغزالی، د. انور الزعبي، ص ۱۸۷.

۳. همان.

۲. إحياء علوم الدين: ۲/۲۵۰.

بیماری دل نیز از بیماری‌هایی است که صاحبش آن را نمی‌شناسد و در نتیجه از آن غافل است و اگر آن را نیز بشناسد، شکیبایی بر تلخی داروی آن، بر او سخت می‌شود؛ چه، دوی آن عبارت است از مخالفت با شهوات که به‌سان گرفتن روح است؛ اگر هم توانایی شکیبایی بر آن را داشته باشد، پزشکی ماهر که او را مداوا کند، نمی‌یابد، زیرا پزشکان، (در این‌جا)، همان علما هستند که بیماری بر خود آنها نیز چیره شده است و پزشک بیمار، به ندرت به معالجه می‌پردازد و به همین خاطر، درد، سخت و بیماری، مزمن شده و این علم نیز از میان رفته و معالجه‌ی دل‌ها و خودِ بیماری نیز انکار شده است.^۱ اگر هم شیخ مربی نباشد و رهرو راه نیز وجود نداشته باشد، سودجویان و کسانی که خود را به عنوان صوفی جا زده‌اند، جای آنها را می‌گیرند. این‌جاست که غزالی بر خود لازم می‌داند که اشتباهات را روشن و انحرافات را آشکار سازد، تاکجی فهمی و بدفهمی در دین صورت نگیرد.^۲

ب. فساد اهل تصوف

در این‌جا غزالی تصویری از فسادِ که امر تصوف به آن دچار شده بود، به دست ما می‌دهد و می‌گوید: بیشتر اهل تصوف این زمان‌ها - از آن‌جا که درویشان از اندیشه‌های لطیف و کردارهای ظریف خالی شده و برایشان انسی با خداوند و یاد او در خلوت حاصل نشده است و بی‌کار و بی‌حرفه و بی‌شغل هستند - به بی‌کاری عادت کرده، کار را سنگین و مشکل دانسته، راه کسب و درآمد را پر مشقت دیده و سؤال و تکذبی‌گری را آسان یافته‌اند و ماندن در ریاط‌ها (محل‌های سکونت صوفیان، خانقاه‌ها) بر مذاقشان گوارا

۲. الثامی، الإمام الغزالی، ص ۱۱۸.

۱. همان: ۶۳/۳.

آمده و خادمانی را که برای خدمت به اهل تصوف گمارده شده بودند، مسخره کرده، عقل و دین آنها را سبک می‌شمارند؛ زیرا هدف آنها از خدمت جز ریا و شهرت و گسترش بیکارگی و گرفتن پول از طریق سؤال با استدلال به فراوانی پیروان نبوده است و از آن‌جا که داور منتقدی در خانقاه‌ها نداشته‌اند، لباس‌های ژنده و وصله‌دار پوشیده‌اند، خانقاه‌ها را گردشگاه ساخته‌اند و فکر می‌کنند که کار خوبی می‌کنند و گمان می‌کنند که هر سیاهی، خرماست.^۱ این‌ها، مورد خشم خداوند هستند.^۲

ج. غرور و جهل

غزالی بر این باور است که غرور و جهل بر بسیاری از متصوفه چیره شده است. او، نمونه‌های بسیاری از غرور آنها را برشمرده و سپس می‌گوید: انواع و اقسام غرور در راه سلوک به سوی خداوند، چنان زیاد است که شمارش آن در چندین مجلد به پایان نمی‌آید. او سپس بیان می‌دارد که ریشه‌ی همه این مشکلات، جهل و نادانی و عدم پیمودن راه به شکلی صحیح است که پیمودن آن از روی علم باشد. چه، بسیاری از آنها جاهل هستند و با وجود این جهل، به واسطه‌ی تکرار و زمزمه کردن چند کلمه که از جمله‌ی طامات و مصیبت‌بار هستند، ادعای معرفت می‌نمایند. چنین شخصی گمان می‌برد که علم اولین و آخرین به وی داده شده و به دیده‌ی تحقیر به فقها، مفسرین، محدثین و دیگر علما می‌نگرد، چه رسد به عوام!^۳

و همه‌ی این‌ها، مبتنی بر غلط‌ها و وسوسه‌هایی است که شیطان آنها را به وسیله‌ی آن می‌فریبد و این هم به علت سرگرم‌شدنشان به مجاهده با نفس

۱. معادل فارسی این اصطلاح «هرگردی گردو نیست» است.

۲. الإحياء: ۲/ ۲۵۰.

۳. الشامي، الإمام الغزالي، ص ۱۲۰.

قبل از استوار شدن علم و آگاهی و بدون اقتدا به شیخی است که هم در دین و هم در علم، کامل و شایسته ی اقتدا باشد.^۱

د. ساقط شدن تکالیف

غزالی هم چنین در مورد انحراف دیگری نزد برخی از اهل تصوف برای ما سخن می گوید که شاید از بدترین انحرافات آنها باشد، این انحراف عبارت از آن است که برخی از آنها در گرداب مباح دانستن و بی بندوباری افتادند، بساط شرع را برچیدند، احکام شرعی را رد نمودند و حلال و حرام را برابر دانستند، که این ها هم چند گروه هستند؛^۲ از این ها، گروهی هستند که گمان کرده اند هدف از عبادات، جهاد و مبارزه با نفس است تا این که بنده به وسیله ی آن به شناخت خدا دست یابد، پس همین که شناخت حاصل شد، بنده به مقصود رسیده است و پس از رسیدن، از وسیله و تدبیر بی نیاز می شود و بدین ترتیب، این گروه، تلاش و عبادت را ترک و ادعا کرده اند که جایگاهشان در شناخت خداوند والاتر از این است که به وسیله ی تکالیف، خود را کوچک نمایند و تکالیف، تنها برای عامه ی مردم است.^۳ غزالی، مذهب این گروه ها را، مذهبی باطل و مجموعه ای از گمراهی های بزرگ دانسته است.^۴ غزالی تصوف را با تمام خوبی ها و بدی های آن نپذیرفت، بلکه با دوراندیشی و قاطعیت، تصوف اهل حلول و اتحاد، مانند حلاج و امثال او را نپذیرفت* بلکه تصوفی را پذیرفت که بر اساس کتاب و سنت

۱. الإحیاء: ۴۴/۳-۴۰۷.

۲. إحياء علوم الدین: ۴۰۵/۳.

۳. همان.

۴. الشامی، ص ۱۵۴.

*. غزالی، تصوف حلاج را رد نمی کرد، بلکه بدان علت که بعضی کلمات وی و امثال او با

باشد و تلاش کرد هر اندیشه، اخلاق، سلوک یا حالی را که متصوفه به آن معتقدند، به اصولی اسلامی برگرداند و با قرآن، حدیث و یا روایتی بر آنها استدلال کند^۱ و نیز، تلاش کرد که از غلو اهل تصوف در فهمشان از توکل و زهد و امثال این‌ها بکاهد، اگرچه کمی از آثار آنها، او را نیز دربر گرفته است.^۲ در این مورد ما همان چیزی را می‌گوییم که امام ذهبی فرموده است: خداوند ابوحامد غزالی را رحمت کند! واقعاً مانند او در علم‌هایی که داشت کجا یافت می‌شود؟! اما ما هرگز ادعای عصمت او را از خطا و اشتباه نمی‌کنیم.^۳

۵. تأثیر غزالی در تصوف

غزالی تأثیر بزرگی در تصوف داشت و این تأثیر تا روزگار ما هم ادامه داشته است. او توانست نشانه‌هایی برای راه تصوف قرار دهد و معیارهایی برای آن بگذارد که ناخالصی را برملا و اشتباه را آشکار نماید؛ کاری که اصلاح را یاری می‌دهد و پیمودن راه آن را آسان می‌نماید. از جمله تأثیرات او که در این زمینه از آن یاد می‌شود:



ظاهر شریعت مخالف بود، آنها را تأویل می‌کرد و آنها را بر اثر استغراق و فنا در شهود حضرت حق می‌دانست؛ به علاوه، حلاج و دیگر عارفانی که چنان سخنانی گفته‌اند، اهل «حلول و اتحاد» بدان معنی نیستند و سخن آنان، تنها به زبان مجاز اتحاد است و در زبان حقیقت، توحید است - غزالی نامه، استاد همایی، صص ۹ - ۳۳۸ (به نقل از مشکوة الأنوار غزالی، ص ۱۱۵) - ویراستار.

۱. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۲۱.

الف. ضرورت علم شرعی برای رهرو

غزالی برخلاف آنچه که در میان بسیاری از اهل تصوف رایج بود که علم را حجاب و مانع می‌دانستند، ضرورت تحصیل علم شرعی را برای رهرو و راه آخرت یاد آور شد و بخش نخست از چهل بخش کتاب خود، احیاء علوم الدین را «کتاب علم» قرار داد. چنان‌که در کتاب منهاج العابدین آورده است، علم، نخستین مرحله‌ای است که «عابد» باید آن را پشت سر بگذارد و در جاهای بی‌شماری تأکید کرده است که خوش‌بختی جز با علم و عمل به دست نمی‌آید و در رساله‌ی «أیها الولد» گفته است: علم بدون عمل دیوانگی است و عمل بدون علم امکان ندارد. کتاب احیاء نیز همان کتابی است که آن را برای رهروان راه معرفت قرار داده است. بنابراین او این مطلب را به شدت انکار می‌نماید که جهاد و ریاضت نفس قبل از علم، منجر به انحراف نشود. غزالی معتقد است که دید عالم، دقیق‌تر و درست‌تر از دید صوفی است.^۱

ب. مردود دانستن تأویلات باطنی

غزالی تأویلات باطنی را که نصوص شرعی را بدون تمسک به نقلی از صاحب شریعت و بدون ضرورت عقلی، از مقتضای ظاهر آن خارج می‌نماید، مردود دانست؛ زیرا این تأویلات منجر به از بین رفتن اعتماد به الفاظ می‌شود و بهره‌گیری و فایده بردن از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین می‌برد، زیرا آنچه که عقل به فهم آن مبادرت می‌نماید، مورد اعتماد نخواهد بود و باطن هم هیچ معیاری ندارد. در این باره غزالی مثال‌هایی می‌آورد: مثلاً،

گفته‌ی برخی از آنها در مورد این فرموده‌ی خداوند که ﴿إِذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾:^۱ «برو به سوی فرعون، زیرا او سرکشی کرده است»، آنها گفته‌اند: منظور از فرعون، قلب است و در مورد این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ﴾:^۲ «عصایت را بینداز!»، گفته‌اند منظور از عصا، هر چیزی غیر از خداوند است که بر آن تکیه و اعتماد می‌شود که سالک باید آنها را دور بیندازد. هم‌چنین، در مورد این حدیث پیامبر ﷺ که: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً»: «سحری بخورید، زیرا در سحری خوردن برکت بزرگی هست»، در تأویل آن گفته‌اند: منظور از آن استغفار در سحرگاهان است. باطنیه با این روش، به تخریب تمام شریعت با تأویل معنی ظاهری آن رسیدند.^۳

ج. تبدیل تصوف به علم اخلاق عملی

غزالی، تصوف را از مجرد ذوق و سر تراشیدن و شطح گفتن و سرگشتگی محض، به علمی اخلاقی عملی انتقال داد که بیماری‌های دل و آفت‌های درون را معالجه و با اخلاق پسندیده آن را تزکیه می‌نماید. کسی که در کتاب احیاء دقت کرده باشد، می‌بیند که لب و مقصد آن - به ویژه در بخش دوم که شامل «ربع مهکلات» و «ربع منجیات» است و هر دو با هم ده باب می‌شود - حول محور اخلاق می‌چرخد. او - چنان‌که در مقدمه‌ی کتاب یادآوری کرده است - در یک چهارم مهکلات (نابودکننده‌ها)، تمام اخلاق ناپسندی را ذکر می‌کند که قرآن به کنار گذاشتن آنها و پیراستن درون و پاک کردن دل از آنها

اشاره کرده است و در یک چهارم منجیات (نجات دهنده‌ها)، هر خوی پسندیده و هر خصلت مرغوبی از خصلت‌های مقربین و صدیقین را ذکر می‌نماید که بنده به وسیله‌ی آن به پروردگار جهانیان تقرّب می‌یابد.^۱

هم‌چنین غزالی از جهت علمی نیز اهل تصوف را به علت عدم دقت در تعریف اعمال قلوب به خاطر غلبه‌ی حالت‌های شخصی و گذرا بر آنها، مورد انتقاد قرار می‌دهد. هر کسی که با انصاف کتاب احیاء و دیگر آثار غزالی را مطالعه کرده باشد، درمی‌یابد که غزالی در حدّ توان سعی کرده است که از خودسری‌های آنها، جلوگیری و آنها را در حدود شرع متوقّف نماید و گفتار و کردار آنها را - با مقید نمودن مطلق آنها، مشخص کردن مبهمات آن و دادن مفهوم قابل قبولی به آن - کنترل کند و در این کار تا حدّ زیادی موفق شد.

د. تصحیح مفهوم زهد

زهد، اصل بزرگی از اصول تصوّف به شمار می‌آید که اعراض و پشت کردن به دنیا از آن نشأت گرفت و این همان راهی است که صوفیه به خاطر آن، به عنوان گام اول در این راه، با نفس خود به مبارزه می‌پرداختند، امّا برخی از آنها در این مسأله مبالغه می‌کردند و به قول امام غزالی، شیطان در پشت کردن به دنیا، آنها را گمراه ساخت. غزالی نمونه‌ای از این پشت کردن به دنیا را ذکر و اشتباه آنها و راه درست را در این موضوع برای ما بیان می‌کند و می‌گوید: تنها گروهی که در این مسأله نجات می‌یابد، همان گروهی است که راهی را می‌پیمایند که پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش بر آن بوده‌اند و عبارت از این است که: نه دنیا را به طور کلی ترک و نه شهوات را به طور کلی سرکوب کند

و از دنیا به اندازه‌ی توشه خود برمی‌دارد و در مورد شهوات، آن بخش را سرکوب می‌کند که از محدوده‌ی شرع و عقل بیرون رود. نه از هر شهوتی تبعیت و نه هر شهوتی را ترک، بلکه اعتدال را رعایت می‌کند. همه چیز دنیا را هم ترک نمی‌کند و همه چیز را نیز نمی‌خواهد؛ بلکه هدف از هر چیز دنیایی را می‌داند و در حدّ هدف، آن را حفظ می‌کند و بنابراین، از توشه و غذا به مقداری برمی‌دارد که جسم را در عبادت توانمند سازد و از مسکن آن اندازه‌ای را برمی‌گیرد که انسان را از دزدها و سردی و گرما حفظ کند و در مورد پوشاک نیز به همین صورت.

انسان سالک به این روش خود ادامه می‌دهد تا این‌که دل او از سرگرمی‌های تن، فارغ شود و آنگاه، با تمام همّت خود به خدای خود رو می‌آورد و تمام عمر سرگرم ذکر و فکر می‌شود و هم‌چنان پیوسته به رام کردن شهوات و مراقبت از آنها می‌پردازد تا از حدّ و مرز ورع و تقوا فراتر نرود. این روش شناخته نمی‌شود، مگر با الگو گرفتن از گروه نجات‌یافته که یاران پیامبر ﷺ هستند که بر روش میانه و راه درست بودند؛ زیرا آنها از دنیا، نه برای خود دنیا بلکه برای دین، بهره می‌گرفتند و نه به صورت کلی از دنیا می‌گریختند و نه به صورت کلی آن را ترک می‌کردند، آنها در کارهای خود نه افراط می‌کردند و نه تفریط، بلکه در بین این دو، میانه‌روی را رعایت می‌کردند که همان اعتدال و میانه بودن میان دو طرف است و محبوب‌ترین کارها نزد خداوند است و خداوند آگاه‌تر است.^۱

نتیجه: شکی در این نیست که تأثیر غزالی بر تصوف بزرگ بود؛ چه او، مانند جنید بغدادی، تصوف مبتنی بر سنت را می‌خواست و در اصلاح در

این زمینه تا حد زیادی موفق شد. البته ارزیابی این مسأله امکان‌پذیر نیست، مگر با مقایسه‌ی تصوف قبل از غزالی با وضعیتی که تصوف بعد از غزالی به آن رسید.^۱ کسی که تصوف قبل از غزالی را شناخته باشد و بداند پس از او به چه مرحله‌ای رسید، فضل غزالی بر تصوف و اهل تصوف را درمی‌یابد و به تأثیر روشنی‌پی می‌برد که غزالی بر آن گذاشت که متخصصان این بخش از بخش‌های فرهنگ و زندگی اسلامی بر آن گواهی می‌دهند و این مطلبی است که آنهایی که به مطالعه‌ی تصوف و رجال و تاریخ آن توجه دارند، آن را بیان و به آن اعتراف کرده‌اند.^۲ هر چه که باشد، در این مسأله‌ی مهم، غزالی امام بزرگی است و اصلاً این از شروط عالم نیست که خطا نکند.^۳

۲. الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۲۴.

۱. الشامی، الغزالی، ص ۱۲۰.

۳. سیر اعلام النبلاء: ۳۳۹/۱۹.

بخش ششم: نقش ابو حامد غزالی در اصلاح

۱. برنامه و روش غزالی در اصلاح

دکتر ماجد عرسان الگیلانی اشاره می‌کند که برنامه‌ی غزالی در اصلاح و تجدید بر سه قاعده استوار است:

قاعده‌ی نخست: اساس و بنیان در وجود امت اسلامی، هدایت دادنِ این امت به حملِ پیام اسلام به تمام جهان است و هنگامی که مسلمانان از تبلیغ این پیام باز ایستادند، سرزمین از فساد و فتنه پر شد و مسلمانان و امت‌های دیگر قربانیان این دست برداشتن شدند.

قاعده‌ی دوم: قاعده‌ی دوم ارتباط عمیقی با قاعده‌ی نخست دارد؛ مادام که مسلمانان مسؤول حمل پیام اصلاح به جهان هستند و تا زمانی که مسلمانان از حمل پیام باز ایستاده‌اند، واجب است که در مورد اسباب این باز ایستادن و توقف در میانشان پژوهش و تحقیق شود.

قاعده‌ی سوم: قاعده‌ی سوم کامل‌کننده‌ی قاعده‌ی دوم است؛ پس، مادام که نیاز به جستجو و پژوهش درباره‌ی اسباب باز ایستادن، نیاز مبرمی است،

هدف این جستجو و پژوهش هم باید تشخیص درد و مشخص نمودن معالجه باشد و نه، تنها سخنان متواتر تکراری (منفی گرایانه‌ای) باشد که بر اساس سرزنش کردن و رد و بدل نمودن تهمت‌ها پایه‌ریزی شده است.^۱

۲. ویژگی‌های برنامه‌ی غزالی در اصلاح

برنامه‌ی اصلاحی غزالی از چند صفت و ویژگی برجسته‌ی ذیل برخوردار بود:

ویژگی نخست: خالی بودن نوشته‌های وی از تشویق مسلمانان به جهاد با صلیبیان و از انتشار دادن درنده‌خویی آنها و جنایاتی که در گوشه و کنار دنیای اسلام مرتکب می‌شدند.

ویژگی دوم: تکیه بر نقد خود. به همین خاطر او متوسل به یافتن توجیهات و انداختن مسئولیت‌ها بر نیروی مهاجمی نشد که در واقع، ضعف‌ها و قابلیت‌های داخلی شکست‌پذیری، آن را از خارج دارالاسلام جذب کرده بود، که این، روشی در پژوهش است که با این قاعده اسلامی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَضَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾:^۲ (به هر مصیبتی گرفتار شده‌اید، به خاطر کارهایی است که خود انجام داده‌اید)، سازگار است.

و غزالی سعی می‌کرد که این قابلیت شکست (در مسلمانان) را معالجه نماید. بنابراین - بر اساس بینش غزالی - مسأله در فساد درون مایه‌ی فکری و روانی مسلمانان در امور عقیده و جامعه نهفته است و مسایل دیگر، مسایل

۱. عرسان الگیلانی، ماجد، هكذا ظهر جيل صلاح الدين و هكذا عادت القدس، ص ۱۰۶.

۲. شوری؛ ۳۰.

اضافی ای هستند که با از بین رفتن بیماری اصلی، این‌ها نیز از بین خواهند رفت.^۱

ویژگی سوم: که برنامه‌ی اصلاحی غزالی از آن برخوردار بود، سرچشمه گرفتن حرکت او از اصول اصیل و ریشه‌دار اسلامی بود، او به جنبه‌ی اصلاح فکری و درونی اهتمام داد و این، یک اصل واضح قرآنی است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.^۲

«خداوند (نعمت‌ها و حالت‌های) قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر این‌که آنها درون خود را تغییر دهند».*

غزالی برای این کار ابتدا از خود آغاز کرد، سپس به تغییر درون دیگران پرداخت و یاران و شاگردان او به اجرای این برنامه ادامه دادند^۳ و چنان‌که خواهیم دید، این تلاش‌ها، همراه با تلاش‌های دیگری، در ظهور نسل نورالدین زنگی و صلاح‌الدین ایوبی سهیم بودند.

ویژگی چهارم: غزالی به معالجه‌ی مسایل مسلمانان نپرداخت بر اساس این‌که آنها قومیت و ملتی جدا از قومیت‌ها و ملت‌های دیگر هستند؛ بلکه بر اساس این‌که این مسایل، برخی از نتایج مضاعف باز ایستادن مسلمانان و ناتوانی آنان در ادای وظیفه‌ی خود در امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، به معالجه این اوضاع پرداخت.^۴

۱. عرسان الگیلانی، همان، ص ۱۰۷. ۲. الرعد؛ ۱۱.

*. ترجمه و تفسیر و برداشتی که در قرون اخیر از این آیه شده است، با معنی آیه و اصل توحید و تفسیر مفسران گذشته، مخالف است. برای اطلاع بیشتر، به تفاسیر معتبر و نیز کتاب چهل مقاله، استاد شیخ محمد سعید نقشبندی، ص ۲۷ مراجعه شود - ویراستار.

۳. همان. ۴. عرسان الگیلانی، همان، ص ۱۰۷.

۳. تشخیص دردهای جامعه

الف. تباه شدن رسالت علما

غزالی در جاهای فراوانی به نقد علمایی می‌پردازد که منتسب به دین هستند، در حالی که در حقیقت علمای دنیا هستند، او مسؤولیت بخش بزرگی از فاسد شدن پادشاهان، فرمانروایان و عامّه را بر عهده‌ی آنان می‌گذارد و معتقد است که درد خطرناک، همان نبود طبیب است و طبیبان هم، علما هستند، در حالی که خود آنان به بیماری سختی گرفتار آمده‌اند.^۱ سپس در مورد مسایلی که اهل و رجال دین در آنها گرفتار شده‌اند، صحبت می‌کند، از قبیل: طلب جاه و ریاست، دست‌یابی به جایگاهی پیش حاکمان و سیاستمداران، جدل بیهوده، جرّ و بحث داغ، اکتفا به مسایل فرعی و احکام، منصرف شدن از علم آخرت و تهذیب درون. وی، هم‌چنین از حقیقت وضعیتی که عهده‌داران اصلاح و دعوت در آن به سر می‌برند، از قبیل سخنان آراسته، کلام دارای سجع و داستان‌های سرگرم‌کننده، فساد عمومی، غفلت مردم، سکوت علما و نبود هشدار دهنده سخن می‌گوید.^۲

غزالی معتقد است که راهنمایان راه، همان علما هستند که وارثان پیامبرانند و زمانه از آنان خالی شده و جز عالمان حرفه‌ای کسی از آنها نمانده است که شیطان بر بیشتر آنان مسلط گشته، طغیان، آنان را فریب داده و هرکدام شیفته‌ی سهم‌گذاری دنیایی خود شده‌اند و چنان شده معروف را منکر و منکر را معروف می‌بینند تا جایی که علم دین از بین رفته و نشانه‌ی

۱. قرضای، الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۷۹.

۲. الندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۲۱۴/۱.

هدایت پاک گشته است و چنان به ذهن مردم القا کرده اند که علم چیزی نیست مگر فتوایی حکومتی که قاضیان در حلّ و فصل خصومت‌ها و درگیری عوام از آن کمک می‌گیرند، یا جدلی است که جوینده‌ی رقابت و فخر و فروشی در خاموش کردن دیگران و غلبه بر آنان به آن متوسّل شود و یا تنها سخن آهنگین آراسته‌ای است که واعظ در فریب عامه‌ی مردم از آن استفاده می‌کند، زیرا جز این سه مورد، دامی برای حرام و توری برای کالای بی‌ارزش دنیا ندیده‌اند. اما علم راه آخرت که سلف صالح بر آن رفته و خداوند در کتاب خود آن را فقه، حکمت، علم، روشنایی، هدایت و رشد نامیده است، از میان مردم رخت بر بسته و فراموش شده است.

از آن‌جا که این، شکافی بزرگ و مصیبتی تیره و عظیم در دین به حساب می‌آمد، مشغول شدن به نوشتن این کتاب (یعنی کتاب احیاء علوم الدین) را برای احیا و زنده نمودن دوباره‌ی دین، مهم و آن را پرده برداشتن از روش پیشوایان و جنبه‌های سودمند علوم نزد پیامبران و سلف صالح دانستم.^۱ غزالی، معتقد است که بزرگ‌ترین مسؤولیت در این فساد فراگیر، ضعف در دین و گسیختگی اخلاقی، بر عهده‌ی علما و مردان دین است و آنها، عامل اصلی فساد اوضاع هستند، چه آنها نمک امت هستند و چنان‌که نمک طعام بگندد، چه چیزی آن را اصلاح می‌کند؟ غزالی برای بیان این مطلب بیتی را شاهد می‌گیرد که علما را مورد خطاب قرار می‌دهد:

يَا مَعْشَرَ الْقُرَّاءِ! يَا مِلْحَ الْبَلَدِ! مَا يُصْلِحُ الْمِلْحَ إِذَا الْمِلْحُ فَسَدَ؟!

«ای گروه قاریان! ای نمک‌های شهر! چنان‌چه نمک بگندد، چه چیزی نمک را اصلاح می‌نماید؟!».

غزالی، سپس، چگونگی بیمار شدن دل‌ها، شدت یافتن غفلت از معاد و اسباب آن را یادآوری می‌کند و از آن جمله، بیماری و مبتلا شدن علما را نام می‌برد که خود پزشکان دل‌ها هستند و می‌فرماید: درد سوم، که دردی مزمن است، نبود، پزشک و طبیب است، زیرا اطبا و پزشکان، همان علما هستند که خود - در این زمان - گرفتار بیماری شده‌اند و از درمان آن ناتوانند و در جای دیگری می‌فرماید: پزشکان، همان علما هستند که بیماری بر آنان چیره شده است و طبیب بیمار هم خیلی کم به معالجه‌ی بیمار خود توجه دارد و بنابراین، درد، بی‌درمان و بیماری مزمن شده و این دانش و علم - علم آخرت - از بین رفته است و معالجه‌ی دل‌ها و اصل این بیماری انکار شده و مردم به حب دنیا و کارهایی روی آورده‌اند که در ظاهر عبادت و در باطن ریا به حساب می‌آیند.^۱

غزالی، هم‌چنین فساد پادشاهان و فرمانروایان را به سبب ضعف علما و اهمال آنان در وظایفشان می‌داند و می‌فرماید: به طور کلی، عامه‌ی مردم به خاطر فساد پادشاهان، فاسد شدند و پادشاهان به خاطر فساد علما، فاسد شدند؛ زیرا اگر قاضیان فاسد و علمای فاسد نبودند، فساد پادشاهان نیز به خاطر ترس از علمای واقعی، کم‌تر می‌شد. غزالی علما را به خاطر خودداری از انجام فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر و گفتن سخن حق نزد حاکم ستمگر هم سرزنش می‌کند و علت آن را افتادن آنها در دام فرمانروایان، حب دنیا و جاه‌طلبی می‌داند.^۲

غزالی که خود مدتی طولانی را در تدریس، فتوا دادن و زندگی در میان علما سپری کرده و با روش آنها آشنا بود، متوجه شد که مردم به مسایل

۱. إحياء، همان: ۵۴/۳.

۲. رجال الفكر و الدعوة: ۲۷/۱ به نقل از إحياء علوم الدين.

جزئی فقهی و مسایل خلافی مشغول شده و به علم فقه و فتوا اکتفا نموده‌اند و به این ترتیب، علما و طلبه‌ی علم از علوم سودمند و کارهای مفید منصرف شده و از پرداختن به علمی که درون خود را با آن اصلاح نمایند و به سعادت دنیا و آخرت دست یابند، منصرف شده‌اند. فساد علما و پیام و رسالت آنان و گسترش ظاهرگرایی دینی در جامعه اسلامی، آثار و نتایجی را به دنبال داشته که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

- دور شدن از جامعه و سرگرم شدن به مسایل حاشیه‌ای که فایده‌ای دربر ندارد.

- تعصب مذهبی و پنهان ماندن فضایل علمی.

- از هم پاشیدن وحدت امت اسلامی و پیدایش گروه‌ها و مذاهب.

- گسترش دینداری سطحی و ظاهری و گروه‌های نماینده‌ی آن مانند گروه علما، گروه اهل عبادت و عمل و اهل غرور، گروه اهل تصوف و گروه صاحبان ثروت. امام غزالی - در احیاء علوم الدین - درباره‌ی این گروه‌ها به طور مفصل سخن گفته است.

ب. دور شدن الفاظ از مفهوم اصلی خود

غزالی، با توجه به هوشیاری شگفت‌انگیز و تجربه‌ی علمی خود، متوجه شد که از جمله‌ی علت‌ها و اسباب پیچیدگی و فریب خوردن مردم به ظواهر و دور شدن آنان از واقعیات، این است که در این عصر استفاده از کلمات قرآن و حدیث در غیر محل و معنی اصلی و قدیمی آنها، رواج یافته است و چنان شده که مطالبی از این کلمات فهم می‌شود که در عصر نخستین این برداشت‌ها از آنها نمی‌شد. او در کتاب خود (احیاء علوم الدین)، فصلی را به بیان الفاظی که «مفهوم» آنها تغییر یافته، اختصاص می‌دهد و در آغاز آن

می فرماید: بدان که علت اساسی اختلاط و آمیختگی علوم مذموم با علوم شرعی، تحریف مفهوم کلمات پسندیده و تبدیل و جایگزینی آن با اهداف فاسد به سوی مفاهیمی است غیر از آنچه که سلف صالح و سده ی نخستین اسلام در نظر داشته اند، که عبارتند از: پنج لفظ (کلمه): فقه، علم، توحید، تذکیر و حکمت. این کلمات، کلماتی پسندیده هستند و صاحبان این اوصاف، دارای مقام و جایگاه والایی در دین هستند؛ اما اکنون به مفاهیم مذمومی تبدیل شده اند و به علت فراگیر شدن کاربرد این کلمات در آن معانی مذموم، دل ها چنان شده اند که مذمت کنان، آن کلمات خوب را رها می کنند.^۱ غزالی سپس به توضیح این الفاظ می پردازد:

فقه: این لفظ در عصر نخستین بر دانش راه آخرت و شناخت ریزه کاری های آفت های درون، چیزهای فاسد کننده ی اعمال، قدرت آگاهی بر حقارت دنیا، شدت تمایل به نعمت های آخرت و تسلط ترس از خداوند بر دل ها، اطلاق می شد؛ اما در این عصر به شناخت مسایل فروع غریب در فتوا، تسلط بر علت های ریز و دقیق فتوا، سخن گفتن زیاد درباره ی آنها و از بر داشتن و حفظ کردن مقالات مرتبط با آنها، تخصیص یافته است.

علم: قبلاً، لفظ علم بر علم به خداوند و آیات و افعال او در میان بندگان و آفریدگان او اطلاق می شد؛ اما مردم این زمان به تخصیص آن دست زدند، تا جایی که در بیشتر موارد، بر کار کسی اطلاق می شود که به مناظره با مخالفان در مسایل فقهی و غیره سرگرم باشد.

توحید: توحید نزد مسلمانان نخست، عبارت بود از این که انسان منشأ تمام مسایل را چنان از خداوند بداند که توجه وی را از اسباب و واسطه ها

قطع نماید و خیر و شر را جز از او نداند؛ اما اکنون توحید، عبارت است از علم کلام، شناخت راه جدل، احاطه داشتن بر راه‌های تناقض‌گویی مخالفان و توانایی در سخن‌پردازی با استفاده از پرسش‌های زیاد، برانگیختن شبهات و در میان آوردن الزاماتی که متوجه خصم می‌شود، تا جایی که گروه‌هایی از آنان خود را اهل عدل و توحید نامیدند و متکلمان، عالمان در توحید نامیده شدند.

تذکیر (یادآوری): تذکیر همان چیزی است که خداوند در نظر داشته است؛ اما از آن مفهوم به آن چیزی که امروزه واعظان بر آن مواظبت می‌کنند، تبدیل شده که عبارت است از: داستان، شعر، شطحیات و طامات.

حکمت: حکمت، همان چیزی است که خداوند آن را ستوده و می‌فرماید: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱. «حکمت را به هر کس که بخواهد (و شایسته بیند) می‌دهد و به هر کس حکمت داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی به او داده شده است».

اما اکنون، نام حکیم بر پزشک، شاعر، منجم و حتی کسی که قرعه را در جلو دست پرنده‌ی قرعه بر سر خیابان‌ها می‌چرخاند، گفته می‌شود.

امام، پس از مقایسه‌ی مفاهیم قدیمی این الفاظ و محلّ کاربرد آنها با مفاهیم جدید و محلّ کاربرد آنها و بیان و توضیح تحریفی که در کاربرد این الفاظ روی داده است، می‌فرماید:

پس متوجه شدم که چگونه شیطان انگیزه‌های مردم را در گرایش به علوم پسندیده به سوی گرایش به علوم ناپسند، منحرف ساخت و همه‌ی این‌ها به سبب فریب‌کاری‌های دانشمندان بد از طریق تغییر اسم‌ها و الفاظ بود. پس

چنانچه از این الفاظ با تکیه بر اسم رایج و بدون توجه به کاربرد آن در عصر نخستین تبعیت نمایی، مانند کسی هستی که با تبعیت از چیزی که امروزه حکمت نامیده می‌شود، در پی دستیابی به افتخار حکمت باشی! زیرا اسم حکیم، امروز به علت غفلت از تغییر یافتن مفاهیم الفاظ، بر پزشک، شاعر و ستاره شناس اطلاق می‌شود.^۱

و این چنین غزالی، با صراحت، شجاعت، اخلاص، ژرف‌نگری و تحلیل علمی، بر علما نهیب می‌زند و غیرت و احساس را در آنان برمی‌انگیزد و آنها را برای بازگشت به جایگاه اصلی خود در میان امت - که همان جانشینی پیامبران و نظارت دینی و اخلاقی بر جامعه‌ی اسلامی و محاسبه و مراقبت بر دولت، حاکمان، خواص و عوام است - تشویق می‌نماید.

او، معتقد است که علما، سنگ اساس در اصلاح جامعه هستند و اصلاح دنیا در نتیجه‌ی اصلاح آنان و فساد دنیا نیز در اثر فساد آنان می‌باشد و سپس، به حکمرانان و امیران رو می‌آورد، زیرا آنان پایه‌ی دوم در اصلاح نوع بشر به حساب می‌آیند.

ج. نقد حکمرانان ستمگر

نقد و نصیحت غزالی، تنها متوجه عامه یا علما و اهل تصرف و طبقات دیگر جامعه نبود؛ بلکه نصیحت و راهنمایی‌های وی، حکمرانان و وزیران را نیز شامل می‌شد که اداره‌ی امور مسلمانان در دست آنان است و همواره، این نکته را یادآوری کرده است که اصلاح امت انجام‌پذیر نمی‌باشد، مگر با اصلاح این دو گروه: ۱. اهل علم و اندیشه؛ ۲. اهل سیاست و قدرت؛ زیرا

۱. احیاء، ۳۴/۱ - ۲۸ الندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۲۲۱/۱.

چنانچه این دو گروه اصلاح شوند، مردم نیز اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، مردم نیز فاسد می‌شوند و همواره، این فرموده‌ی یکی از سلف صالح را نقل می‌کند که: «اگر من یک دعای مستجاب نزد خداوند می‌داشتم، آن دعا را برای حاکم می‌کردم، زیرا خداوند با اصلاح او، مردم زیادی را اصلاح می‌نماید». دو مسأله مردم را از بیان نصیحت و گفتار حق - که معمولاً تلخ است - منع می‌نماید: ۱. ترس؛ ۲. طمع. و غزالی، در زندگی جدید خود چیزی ندارد که از آن بترسد و حاکمان نیز چیزی ندارند که او در آن طمع کند و او، پس از آنکه دنیا را راهی برای سفر خود ساخت نه جایی برای سکونت خویش و آن را پلی قرار داد که از آن بگذرد نه آن را تعمیر و ترمیم نماید، آتش حرص و دوستی ثروت و مقام در درونش به خاموشی گرایید.

وزیر خلیفه، انوشیروان، برای ارج نهادن به او و اعتراف به فضل و جایگاهش، به دیدن غزالی در خانه‌اش رفت و این نوع کارها از این افراد قدرتمند جز برای شخصی مانند غزالی، سر نمی‌زد. اما ابو حامد به وی گفت: تو در مورد اوقاتی که در این جا می‌گذرانی پیش خدا مسؤول هستی، زیرا تو مانند کسی هستی که مردم او را به اجرت گرفته باشند، پس پرداختن تو به کار خودت، بهتر از دیدار من است.^۱

غزالی با بهره‌گیری از بینش و اندیشه‌ی وسیع خود متوجه این مسأله شد که نخستین حلقه‌ی مفقوده‌ی اسلام، حلقه‌ی حکومت و سیاست است و برجسته‌ترین بخشی از حکومت که دچار انحراف از راه اسلام شد، در سیاست‌های مالی و اقتصادی است و به همین خاطر بسیار زیاد بر سیاست‌های مالی حکمرانان خُرده می‌گرفت و علما را سخت از وارد شدن و

هم نشینی با حکام یا پذیرش هدایای آنان، منع می‌کرد؛ زیرا این‌ها رشوه در دین به حساب می‌آیند و علاوه بر این، بیشتر اموال حاکمان، حرام و نامشروع است^۱ و اینک، دیدگاه‌های غزالی در این زمینه:

- حرام بودن تعامل با حکمرانان ستمگر.

- حرام بودن تجارت در بازارهایی که حاکمان ستمگر، بنا نموده‌اند.

- حرام بودن تعامل با قاضیان منسوب شده‌ی حاکمان ستمگر و خدمتکاران و مأموران آنها.

- حرام بودن استفاده از دستگاه‌های عام‌المنفعه و مؤسساتی که حاکمان ستمگر، بنا نهاده‌اند.

غزالی، این مسایل را در کتاب احیاء علوم الدین، مفصل مورد بحث قرار داده است.^۲ غزالی در مورد حاکمان زمان خود نیز سخن گفته و می‌فرماید: نفس حاکمان به آنها اجازه‌ی بخشش نمی‌دهد مگر به کسانی که برای استفاده از آنها در افزایش افراد خود، بهره‌گیری از آنان برای مقاصد خود، آراستن مجلس خود با حضور آنان و مکلف نمودنشان به مداومت بر دعا و ثناگویی و ستایش و مدح حاکمان در حضور و غیاب، به آنان طمع داشته باشند و اگر شخصی که بخششی را می‌گیرد، با سؤال و تقاضا در درجه‌ی اول، رفت و آمد در خدمت در درجه‌ی دوم، ستایش و دعا در درجه‌ی سوم، کمک کردن به حاکم برای رسیدن به مقاصد خود به هنگام طلب یاری در درجه‌ی چهارم، زیاد نمودن جمع او در مجلس و موکب او در درجه‌ی پنجم، ابراز دوستی و محبت و پشتیبانی او در برابر دشمنانش در درجه‌ی ششم و

۱. قرضاوی، الإمام الغزالی، بین مادحیه و ناقدیه، ص ۸۹.

۲. همان.

پنهان نمودن ستم‌ها و کردارهای زشت و ناپسند او در درجه‌ی هفتم، خود را ذلیل نکند، یک درهم بخشش هم به او داده نمی‌شود، حتی اگر - به عنوان مثال - در فضیلت مانند امام شافعی رحمه الله باشد. بنابراین جایز نیست در این زمان چیزی از آنها گرفته شود حتی اگر حلال بودن آن معلوم باشد به خاطر منجر شدن به این مفاهیم، چه رسد به چیزی که حرام بودن یا مشکوک بودن آنها معلوم است. پس اگر کسی جرأت گرفتن اموال حاکمان را پیدا کرد و خود را به صحابه و تابعین تشبیه کرد، در واقع مانند آن است که فرشتگان را با آهنگران مقایسه کرده باشد.^۱

ارزش این سخن جسورانه شناخته نمی‌شود، مگر در محیط و شرایط حکومت‌های فردی ترسناکی که در آن، بیان حتی یک کلمه از طرف عالمی یا نویسنده‌ای در نقد حاکم یا پادشاه، زندگیش را بر باد می‌دهد.^۲

غزالی به ابراز دیدگاه‌های خود در مورد حاکمان ستمگر تنها در کتاب‌هایش اکتفا نکرد، بلکه هرگاه فرصتی برای او فراهم می‌شد، نظر خود را در مقابل پادشاهان ابراز می‌کرد و حق و نصیحت را آشکارا بیان می‌کرد. او، یک بار به سلطان سنجر پسر ملکشاه سلجوقی، که بر تمام خراسان حکومت می‌کرد، با تأسف گفت: گردن‌های مسلمانان نزدیک است که از سنگینی مصیبت‌ها و مالیات شکسته شود و گردن‌های اسبان تو نزدیک است که از سنگینی حلقه‌های طلا شکسته شوند.^۳

هم‌چنین امام غزالی نامه‌ای به برادر بزرگ‌تر سنجر، محمد پسر ملکشاه - که بزرگ‌ترین سلطان زمان خود بود - نوشت که در آن مسئولیتش را به او

۱. إحياء علوم الدین: ۱/ ۱۲۲-۱۲۳. ۲. ندوی، همان: ۱/ ۲۲۴.

۳. همان: ۱/ ۲۲۵.

یادآور می‌شود و او را به عقاب و خشم خداوند، هشدار می‌دهد و توجه او را به اصلاح مملکت جلب می‌نماید.^۱ هم‌چنین نامه‌های مفصلی برای وزرای مملکت نوشت و با جرأت و صراحت تمام، نظر آنها را به فساد اوضاع، ستم حاکمان، غارت کردن اموال به وسیله‌ی آنها و رنج‌هایی که مردم از بی‌عدالتی فرماندهان، غفلت مسئولین و طمع‌ورزی کارکنان می‌بردند، جلب کرد و آنها را از عقاب و خشم خداوند بیم داد و سرنوشت وزیران گذشته و فرمانروایان ستمگر را به آنان یادآور شد و آنها را به اصلاح سیستم اداری، نظم بخشیدن به حکومت و کوتاه کردن دست ستمگران تشویق کرد. نامه‌هایی که در این زمینه به زبان فارسی برای وزیران نوشته است، نشان دهنده‌ی شجاعت و بیان کردن آشکار حق و هم‌چنین نمونه‌ی قدرت انشا و بیان بلیغ و شیواست، مانند نامه‌ای که به فخرالملک و مجیرالدین نوشته است.^۲

غزالی به نصیحت پادشاهان و وزرای عصر خویش و راهنمایی دینی آنان و هشدار دادن به آنها از خشم خداوند اکتفا ننمود، بلکه با توجه به همت بلند و حرص بر اقامه‌ی دین و سعادت مسلمانان، همواره در جستجوی دولتی نیرومند بود که بر پایه‌ی دینی محکم و اندیشه‌ی سلیمی، اقامه شود. در عصر غزالی، دولتی اهل عمل و به دور از بسیاری از دردهای حکومت‌های اسلامی معاصر او تأسیس شد که همان دولت مرابطین در مغرب بود؛ در رأس این حکومت، مردی بود که نیرومندترین و فعال‌ترین پادشاهان مسلمان در عصر خود به حساب می‌آمد، که همان یوسف بن تاشفین، حاکم مراکش بود. ابن خلکان نقل می‌کند که غزالی قصد دیدار او را کرد تا در اداره‌ی

۱. همان.

۲. ندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۱/ ۲۲۵-۲۲۶.

حکومت با او همکاری نماید.^۱ ابن خلکان در این مورد می‌گوید: و به من خبر رسید که امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی - خداوند وی را مورد لطف و مرحمت خویش قرار دهد - زمانی که صفات پسندیده‌ی ابن تاشفین و تمایل او به اهل علم را شنید، قصد دیدار او را کرد و به شهر اسکندریه رسید و شروع به آماده کردن وسایل مورد نیاز (خود برای سفر) نمود که خبر مرگ ابن تاشفین به وی رسید و بنابراین، از تصمیم خود، منصرف شد.^۲

د. انتقاد وی از بدعت‌ها و منکراتی که در جامعه روی داده است
انتقاد غزالی تنها متوجه علما، حاکمان و فرماندهان نبود، بلکه وی تمام جامعه‌ی اسلامی عصر خود را مورد بررسی قرار داد و همه‌ی بدعت‌ها، منکرات، خیال‌پردازی‌ها و اشتباهات آن را یادآوری کرد. کتاب احیا نشان می‌دهد که او اگرچه برخوردار از یک پرورش علمی بود و در میان کتاب‌ها و شاگردان زندگی می‌کرد، اما ارتباط محکمی با جامعه داشته و به طور عمیقی آن را مورد مطالعه قرار می‌داده و آگاهی وی از تمدن، روش‌های زندگی و محیط‌های طبقاتی عصر خویش، بسیار گسترده بوده است. آنچه که غزالی

۱. همان: ۲۲۷/۱.

۲. ابن خلکان، وفیات الأعیان به نقل از ندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۲۲۷/۱.

*. این سخن - گرچه در کتاب العبر ابن خلکان آمده است - اما مورد تأیید محققان قرار نگرفته و در صحت آن تردید شده است، «روایت از ابوالفرج بن الجوزی است که مخالف غزالی بود و کتابی هم در نقد احیاء العلوم دارد. به علاوه، در حالی که غزالی، در بغداد از صحبت پادشاهان می‌گریخت و جاه و حشمت را به میل خود ترک کرد، چگونه ممکن است که بعد از آن همه ریاضت و ترک، باز میل دیدار پادشاه مغرب کرده باشد و به جاه و حشمت، به نظر علاقه نگریسته باشد؟ (فرار از مدرسه، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ص ۲۲۲) - ویراستار.

درباره ی اخلاق طبقات متفاوت جامعه و علت های آنها، اشاره می کند، در واقع دلیل روشنی بر قدرت مشاهدات و دقت نظر وی می باشد. در کتاب احیاء بخش مستقلی را به بررسی منکراتی اختصاص داده که مردم در عادت ها و رسوم چنان به آنها خو گرفته اند که کسی احساس نمی کند که این ها منکراتی هستند که در زندگی دینی نفوذ کرده اند. غزالی چنان بررسی دقیق و همه جانبه ای در مورد این منکرات انجام داده که فقط کسی که مدتی طولانی با مردم معاشرت داشته و زندگی را تجربه کرده و به طور گسترده و عمیقی آن را مورد مطالعه قرار داده باشد، توان این بررسی را دارد. در این بررسی، او انواع منکرات، از جمله منکرات مساجد، منکرات بازارها، منکرات خیابان ها، منکرات حمام ها، منکرات مهمانی و منکرات عمومی را ذکر می کند.^۱

غزالی، هم چنین، بخشی از کتاب احیاء را به نکوهش غرور و فریب اختصاص داده و در آن، انواع انسان های مغرور و فریب خوردگان و تفاوت هر نوع را ذکر می کند. از جمله به مغروران و فریب خوردگان از اهل علم و گروه های آنان، مغروران از اهل تصوف و اهل ثروت و اقسام آنها می پردازد و هم چنین، راه های نفوذ و دخول شیطان به درون افراد این طبقات را یادآوری می نماید و در مورد افکار، لغزش ها و عقده های درونی آنها مسایلی را یادآوری می نماید که جز عالمی بزرگ از علمای روان شناسی و مصلح اجتماعی باهوشی که برخوردار از تجربه های طولانی و دیدی موشکافانه باشد، کس دیگری توانایی تسلط بر این ها را ندارد.^۲

۱. غزالی، احیاء علوم الدین: ۲۹۴/۱-۳۰۰.

۲. ندوی، همان: ۲۲۹/۱.

غزالی، هم چنین، به نقد علما و کسانی می پردازد که مشغول کسب علم هستند در خصوص زیاده روی در پرداختن به جزئیات فقهی، مسایل اختلافی، کلام و جدل و فرو رفتن بیش از حد در علومی که ابزاری هستند، مانند نحو، لغت، شعر و شناخت کلمات نادر و غریب و غرق شدن در آنها. او هم چنین، اهل تصوف را در اکتفا کردن به حفظ گفته ها و اخبار مشایخ و...، مورد انتقاد قرار داد.

وی موارد زیادی از اشتباهات و زیاده روی های اهل تصوف را نیز ذکر می نماید که این دال بر انصاف و دقت نظری می باشد.^۱ در مورد انسان های مغرور و فریفته از میان ثروتمندان، نکته های ظریف و حقایقی را ذکر می نماید که گواه بر دید عمیق و فهم دینی صحیح وی می باشد. او در این زمینه می گوید: چه بسا آنها بر انفاق مال در حج حریص می باشند و بارها و بارها حج را انجام می دهند و از طرف دیگر همسایگان خود را گرسنه می گذارند.^۲ هم چنین می گوید: گروهی دیگر از ثروتمندان مشغول به جمع ثروت شده اند، اموال را نگه می دارند و به خاطر خست از بخشش آن امتناع می کنند و سپس، مشغول عبادت های بدنی می شوند که نیازی به انفاق ندارد، مانند روزه گرفتن در روز و شب زنده داری و ختم قرآن؛ این افراد در واقع فریب خورده اند؛ زیرا بخل گشونده بر درون آنها مسلط شده و نیازمند نابودی آن با انفاق مال می باشند، در حالی که شخص مشغول انجام فضایلی شده که از آنها بی نیاز هستند؛ این گونه اشخاص مانند کسی هستند که ماری وارد لباسش شده و او نزدیک به هلاک است، ولی او مشغول پختن سکنجبین برای تسکین صفرای خویش می باشد! راستی کسی که مار او را از بین ببرد، دیگر چه نیازی به سکنجبین دارد؟!

به همین خاطر هنگامی که به بشر حافی گفته شد: فلان ثروتمند بسیار نماز می خواند و روزه می گیرد، او گفت: این بیچاره، حال و وضعیت خود را ترک کرده و وارد حال و وضعیت دیگری شده است، عمل لازم برای این شخص، اطعام گرسنگان و انفاق به مستمندان می باشد و این برای او بهتر از گرسنه نمودن خود و نماز خواندن بسیار همراه با جمع نمودن مال و دینار و منع کردن آن از فقرا می باشد.^۱

امام غزالی، به همین ترتیب، در مورد صورت های زیادی از اشتباهات و بدعت هایی که در جامعه روی داده سخن می گوید و با قلم زیبای خود آن را به تصویر کشیده و حتی صفات بارز و برجستگی ها، ظرافت ها و چین و چروک های چهره ی آن جامعه را به تصویر می کشد و در همه ی این ها، ذکاوت، گستردگی آگاهی، دقت و تیزبینی، زیبایی تصویر و سلامت اندیشه ی وی آشکار می شود.^۲

۴. زمینه های اصلاح نزد غزالی

غزالی به تشخیص دردهایی که جامعه ی زمان خود به آن گرفتار شده، اکتفا نکرد، بلکه این تشخیص را مقدمه ای برای یافتن زمینه های معالجه قرار داد و بر این اساس، می توان گفت که زمینه های اصلاح نزد غزالی شامل میدان های ذیل می باشد:^۳

۱. غزالی، همان: ۳۵۲/۳ و ندوی، همان: ۲۳۰/۱.

۲. ندوی، همان: ۲۳۱/۱.

۳. هکذا ظَهَرَ جِلُّ صلاح الدین، ص ۱۳۳.

الف. تلاش برای ایجاد نسلی تازه از علما و مربیان

غزالی متوجه اهمیت علمای ربانی در اصلاح می‌باشد و به همین دلیل، به وجوب وجود این علما و مشخص کردن وظیفه و روابط آنها با فرمانروایان معتقد بود^۱ و به این کار همت گماشت، چراکه: علما، پزشکان دین هستند و باید همواره در جستجوی بیماری‌های فکری و درونی مردم برای معالجه‌ی آنها باشند؛ زیرا آنها وارثان پیامبرانند و پیامبران مردم را در جهل خود ترک نمی‌کردند، بلکه آنها را در تجمعاتشان فرا می‌خواندند، همه جا را به دنبال آنها می‌گشتند و یکی یکی آنها را می‌خواندند تا آنها را راهنمایی کنند، زیرا بیماران درونی، بیماری خود را تشخیص نمی‌دهند و این کار بر علما فرض عین است. بر تمام فرمانروایان نیز لازم است که در هر روستا و هر محله‌ای، فقیه دینداری را تعیین کنند تا دین را به مردم آموزش دهد، زیرا نوزادان و آیندگان، جاهل متولد می‌شوند، پس لازم است که اصول و فروع دعوت دینی به آنها تبلیغ شود. دنیا سرای بیماران است، زیرا در درون زمین جز مردگان کسی نیست و بر روی آن تنها بیماران هستند و بیماری‌های دل و درون، بیشتر از بیماری‌های جسمی است و علما، پزشکانند و حکمرانان، مسؤول سرای بیماران (بیمارستان)، پس هر بیماری که مداوای عالم را نپذیرفت، تحویل حاکم می‌شود تا از شر او جلوگیری کند، هم چنان که پزشک، بیماری را که پرهیز نمی‌کند یا دیوانگی بر او مسلط شده، به مسؤول تحویل می‌دهد تا با غل و زنجیر وی را ببندد و شر وی را از خود و باقی مردم کم کند.^۲

علمایی که به کار معالجه‌ی مردم از بیماری‌های دنیا می‌پردازند، شروط و اوصافی دارند که غزالی آنها را در موارد ذیل دسته‌بندی می‌کند:

- با علم خود در طلب دنیا نباشند.

- توجه عالم باید به کسب علم مفید در آخرت و تشویق‌کننده به طاعات باشد و از علوم کم‌فایده و پراز جدل و بگو و مگو، پرهیز کند.

- عالم در خوراک، نوشیدن، پوشاک و وسایل زندگی، علاقه‌مند به تجمل نباشد، بلکه در همه‌ی این مسایل میانه‌روی را ترجیح دهد.

- عالم باید از دربار حاکمان دور و برکنار باشد و از مراوده با آنها پرهیز کند.

- در فتوا دادن عجله ننماید بلکه تا جایی که برایش امکان دارد از این کار پرهیز کند.

- اهتمام و توجه زیادی به توبه‌ی یقینی داشته باشد.

- بیشتر تحقیق او در مورد علم اعمال و کردار و در مورد مسایلی باشد که اعمال را فاسد می‌کند و شک و شر را برمی‌انگیزد.^۱

غزالی در مشخص کردن صفات علمای مورد نظر برای حمل پیام امر به معروف و نهی از منکر، به طور مفصل بحث نموده و میان علمای آخرت و علمای دنیا یا علمای سوء، تفاوت قایل شده است. او، در مورد اخلاق علمی و اجتماعی دو گروه و نوع ارتباطات آنها با حاکمان، عامه‌ی مردم، ثروتمندان و فقرا نیز مفصل صحبت کرده و تفاوت میان روش‌های دو طرف در راهنمایی، موعظه و بحث و بررسی در پرتو تکلیف اساسی را - که اسلام برای علما مشخص کرده - نشان داده است.^۲

۱. همان: ۵۸/۴ - ۷۶.

۲. همان: ۸۵/۴ - ۷۶ و هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۵.

ب. ایجاد برنامه‌ای تازه برای تربیت و آموزش

برنامه‌ای که غزالی ریخت، بر برنامه‌های معاصر خود در فراتر رفتن از جزئی‌گرایی - که تمایل به یک مذهب آن را به وجود آورده بود - برتری یافت و آن برنامه، به علوم فقه - که مذهب آن را مشخص کرده بود - محدود نشد، بلکه تمام علوم دینی مانند توحید، تصوف، فقه و... همراه با حرفه‌های دنیوی در آن تکامل یافت؛ زیرا همه‌ی علوم از دیدگاه غزالی اسلامی هستند، اما همه‌ی آنها به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱. علوم شرعی؛ ۲. علوم غیر شرعی؛ علوم شرعی، علمی است که از انبیا گرفته شده و علوم غیر شرعی علمی است مانند پزشکی و حساب که عقل، انسان را به آن راهنمایی کرده است. علوم شرعی فرض کفایی هستند و اگر سرزمینی از آن خالی باشد، آن سرزمین سریعاً به سوی نابودی خواهد رفت^۱ و کسی که جدای از علوم شرعی به علوم دنیوی اکتفا و اقتصار نماید، عمر او در چیزی ضایع می‌شود که در آخرت به او سودی نمی‌رساند.^۲

تألیفات غزالی - که آن را به شاگردان خود تدریس کرده - نشان می‌دهد که او این‌ها را نوشته تا میدان‌ها و زمینه‌های ذیل را پوشش دهند:

- ساختن عقیده‌ای اسلامی؛ هدف از آن بنیان‌گذاری عقیده‌ای واضح و زنده می‌باشد که به منزله‌ی ایدئولوژی باشد که جهت سیاست‌های مختلف را مشخص و آنها را هدایت نماید و واضح‌ترین کتابی که گستره‌ی ساختن عقیده را به تصویر می‌کشد، همان کتاب «الحکمة من مخلوقات الله عزوجل»

۱. غزالی، همان: ۱۷/۱.

۲. غزالی، أیها الولد، ص ۲۲. و هکذا جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۸.

می باشد و هر کسی که این کتاب را مطالعه نماید، فکر می کند در مقابل پزشکی متخصص در کالبد شکافی و یا ستاره شناسی آگاه به فضا نشسته است، چراکه این کتاب شامل ابوابی است در زمینه ی: اندیشه در آفرینش آسمان و این جهان، حکمت آفرینش خورشید، حکمت آفرینش ماه و ستاره ها، حکمت آفرینش زمین، دریا، آب، هوا، آتش و انسان و هم چنین، تشکیل اجسام همه ی آفریده ها، اعم از انسان، حیوانات، پرندگان، زنبور، گیاهان و آفریده های دیگر.

غزالی این موضوعات را با روشی بر اساس کالبد شکافی اجسام، تحلیل کار اجزا و اجرام، تبیین هماهنگی وظایف هر عضو و برجسته کردن ظرافت و حکمت آفرینش هر آفریده ای، عرضه کرده است.^۱

- میدان تهذیب نفس و اراده؛ هدف از آن، ارتقاء بخشیدن به انسان از سطح تسلیم در برابر شهوات و آرزوهای نفس، به مقام بندگی خداوند است، جایی که در آن فرد از تسلیم شدن به شهوات و ترس، آزاد می شود و با میل و رضایت مطابق با خواست خداوند رفتار می نماید و برای تعیین نیازمندی ها و ابزارهای این میدان، غزالی مطالعاتی طولانی در زمینه ی تحلیل روانی، مراحل تحوّل نفس و حالات آن و عواملی که در رفتار و فکر تأثیر می گذارند و هم چنین اقدامات و تمرین هایی که یادگیرنده باید آنها را طی نماید، انجام داد.

غزالی، اصول و پایه های این برنامه را از قرآن، سنت، منابع میراث سلف و متصوفان نخستین که هماهنگ با قرآن و سنت بوده، گرفته است؛ او این

۱. هكذا ظهر جيل صلاح الدين، ص ۱۳۹. به نقل از «الحكمة من مخلوقات الله»، در مجموعة الرسائل و الفوائد.

برنامه را عملاً هنگامی که تدریس در نظامیه را کنار نهاد و مدت یازده سال خانواده، وطن و جاه و مقام را پشت سر نهاد، بر خود و پس از آن، هنگامی که به سرزمین خود بازگشت تا به آموزش و تهذیب دیگران پردازد، بر شاگردان خود، اجرا کرد.^۱

- عرصه‌ی مطالعات علوم فقهی و مسایلی که در زیر مجموعه‌ی آن قرار می‌گیرد، از قبیل مقررات و اصولی که روابط جاری و مسایل ضروری موجود و تازه، آنها را ایجاب می‌نماید. مطالعات این میدان، از تقلید مذهبی آزاد و به طور مستقیم با قرآن مرتبط بود.^۲

- گستره‌ی حکمت و آماده سازی وظیفه‌ای: غزالی، تمام سیاست‌ها، مدیریت‌ها، حرفه‌های مورد نیاز جامعه و چگونگی توزیع افراد بر اساس استعدادها و توانایی‌هایشان را در زیر مجموعه‌ی این میدان قرار داده و به طور صریح و آشکار اشاره نموده که علوم مربوط به این بخش، محدود به علمی نیستند که تاکنون بشر با آنها آشنا شده است، بلکه بسیاری از این قبیل علوم در آینده به علت تحوّل زندگی و نیازمندی‌های بشر، ظهور می‌کنند. کتاب «التبیر المسبوك في نصيحة الملوك» از فعالیت‌های غزالی در این زمینه محسوب می‌شود، که در آن، با شاهد آوردن تاریخ حکومت‌های ایران و روم و تاریخ خلفای مسلمان، اخباری را ذکر می‌نماید دالّ بر اهمیت عدل و سیاست و تدبیر سلطان و وزیران. این کتاب، نقطه جهش‌های مشخصی برای تعیین مفهوم مدیریت دولتی از دیدگاه غزالی را به تصویر می‌کشد.^۳

۱. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۳۹.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۳۹.

پژوهش‌های غزالی در این زمینه، بیانگر آگاهی وسیع و تجارب عمیق وی در میدان مدیریت، سیاست و نتایج حاصله از حسن مدیریت یا ضعف در آن می‌باشد. غزالی، هم‌چنین در مورد پیشرفت و تحول علوم، نظریات مختلف در آموزش، تحول فرهنگی، تحولاتی که در گذر زمان و مکان، جوامع با آنها مواجه می‌شوند و نیز، مسایل دیگری در اصول پرورش اجتماعی، عقیدتی یا تربیتی، بحث نموده است.^۱

غزالی این نظریات تربیتی را در مدرسه‌ای که تأسیس کرد و خود به همراه برخی از یارانش به تدریس در آن مشغول شدند، اجرا کرد و این، تأثیر بزرگی در پرورش مردان جدیدی بر جای نهاد که در دوره‌های بعد سهم فعال و بزرگی در جنبش اصلاحات داشتند.^۲

برنامه‌های مدرسه‌ی غزالی، از آن پس الگویی شد که تمام مدارس خصوصی دیگر که متأثر از دعوت غزالی به وجود آمدند، از آن تبعیت کردند که مهم‌ترین آنها مدرسه‌ی قادریّه در بغداد بود که نقش اساسی‌ای در بیداری امت و حمایت از جنبش جهاد در عصر نورالدین زنگی و صلاح‌الدین ایوبی ایفا کرد.^۳

ج. احیای پیام امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر - از دیدگاه غزالی - شامل دایره‌هایی است که هر کدام از آنها از دیگری گسترده‌تر است.

۱. ماجد عرسان، تطور مفهوم النظرية التربوية الإسلامية، ص ۱۵۲-۱۷۴.

۲. هکذا ظهر جیل صلاح‌الدین، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۳۶.

نخستین آنها: عبارت است از این که فرد، از خود شروع کند تا الگوی مؤمن مورد نظر را در خود به وجود بیاورد. [غزالی می گوید:] یکی از این دو شخصیت باش: یا به خود مشغول باش و یا پس از فراغت از خود، مشغول اصلاح دیگری باش و مبادا که قبل از اصلاح خود به اصلاح دیگران مشغول شوی.^۱

دوم: خانواده‌ی خود را آموزش دهد.

سوم: همسایگان خود را به خیر دعوت نماید.

چهارم: اهل محل خود را دعوت نماید.

پنجم: همشهریان خود را دعوت نماید.

ششم: ساکنان شهرهای دیگر را دعوت نماید.

هفتم: اهل روستاها را دعوت نماید.

هشتم: تمام انسانیت را دعوت نماید.

امام غزالی در این مورد می فرماید: پس بر هرکسی لازم است که از خود شروع و ابتدا نفس خود را اصلاح نماید، با مواظبت بر فرایض و ترک حرام‌ها و سپس خانواده‌ی خود را آموزش دهد و پس از فراغت از آنها، به آموزش همسایگان و سپس، اهل محل خود و سپس، مردم شهر خود و سپس، مردمان اطراف شهر خود و سپس، مردم ساکن بادیه‌ها مثل کردها* و اعراب

۱. إحياء علوم الدين: ۳۹/۱.

*. باید توجه داشت که یکی از معانی مشهور کلمه‌ی «گُرد» در زبان فارسی و به تبع آن، فرهنگ اسلامی، «بَدَوی» و «چادر نشین» است، چنانچه «ایرانیان قدیم (فرس)، دیلمیان را «اکراد طبرستان» و اعراب را «گُردان سورستان» می خواندند، فرهنگ معین، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، ج ۳، زیر واژه‌ی گُرد. و منظور امام غزالی - و هم چنین «امام عبدالقادر گیلانی» - از لفظ گُرد، بادیه نشینان و کوچ نشینان و چادر نشینانی است که در آن زمان در مناطق مختلف ایران می زیستند و غزالی در سفرهای خود بسیار با آنها برخورد کرده بود و منظور، «گُرد» یا «مردم گُرد» به تعریفی که امروزه شناخته می شود، نیست - ویراستار.

بیابانگرد و دیگران را آموزش دهد و به همین ترتیب تا به دورترین نقاط عالم می‌رسد. اگر شخصی که نزدیک‌تر است، این وظیفه را انجام داد، وظیفه از دوش فردی که دورتر است ساقط می‌شود و در انجام آن اجباری بر تمام افراد توانا نیست، چه دور باشند و چه نزدیک و تا زمانی که بر روی زمین حتی یک فرد نا آگاه نسبت به فرضی از فرایض دین خود هم وجود داشته باشد، این اجبار و گناه ساقط نمی‌شود.^۱

امام غزالی، از میان دایره‌های متعدد امر به معروف و نهی از منکر، مبحثی را به حاکمان اختصاص می‌دهد، تحت عنوان «امر کردن فرمانروایان به نیکی و نهی کردن آنها از منکر». غزالی به منظور عمق بخشیدن به این قاعده‌ی مورد اعتقاد خود که «سیاست حول محور عقیده می‌چرخد» و نه عکس آن، در تشویق علما برای انجام وظیفه‌ی امر و نهی نسبت به حاکمان، بسیار شدید و سخت‌گیر بود و در این راه دلایل زیادی را از قرآن و سنت جمع‌آوری کرد و داستان‌های زیادی را از علمای سلف در مقابل خلفای راشدین، امویان و عصر اول عباسی، ذکر کرد.^۲

و این چنین مثال‌های زیادی را یادآور شد، تا این‌که به این نتیجه رسید که وظیفه‌ی عالم است که با این‌گونه سخنان مانند: ای ظالم! ای کسی که از خدا نمی‌ترسی! و امثال آنها، سلطان ستمگر را مورد سرزنش قرار دهد. البته این در صورتی است که سخن او باعث فتنه‌ای نشود که شرّ آن به دیگری برسد و اگر چنین باشد، جایز نیست، اما اگر بر کسی جز خود نمی‌ترسد، این نوع امر و نهی جایز و بلکه مستحب است.^۳ غزالی در جاهای متعددی این مفهوم را

۱. غزالی، احیاء علوم الدین: ۳۳۶/۲. ۲. هکذا ظهر جیل صلاح الدین، ص ۱۴۲.

۳. غزالی، همان: ۳۳۷/۲.

برای مُحْتَسِب تکرار می نماید، بلکه برای او مستحب می داند که حتی در معرض ضرب و شتم هم قرار گیرد اگر وظیفه‌ی محتسبی وی تأثیری در برداشتن منکر یا شکستن جایگاه و ابهت فاسق و تقویت دل اهل دین، داشته باشد.^۱

غزالی معتقد است که همه‌ی مسلمانان در قیام برای رویارویی با منکر و امر به معروف، مسؤول هستند و طفره رفتن از این مسؤولیت، گناه و معصیت محسوب می شود و از مطالبی که در این زمینه بیان کرده است، این عبارت است که می فرماید: بدان که هرکس که در خانه نشسته باشد - هر کجا که باشد - در این زمان، از جهت دست کشیدن از راهنمایی مردم و آموزش آنها و تشویق آنها به کارهای نیک، از نوعی منکر جدا نیست؛ زیرا بیشتر مردم نسبت به شرع و نسبت به شروط نماز حتی در شهرها چه رسد به روستاها و بیابان‌ها که در آنها اعراب بیابانگرد، کردها، ترکمن‌ها و مردمان دیگر هستند، نا آگاه هستند و واجب است که در هر مسجدی و هر محله‌ای در هر شهری و در هر روستایی، فقیهی باشد که دین را به مردم آموزش دهد و بر هر فقیهی که از انجام فرض‌های عینی خود فارغ شده و مشغول به فروض کفایی شده واجب است که پیش مردمان نزدیک به شهر خود، مانند کردها، عرب‌های بیابانگرد و دیگران خارج شود و مسایل دین و فرایض شرع را به آنها آموزش دهد و توشه و غذایی همراه خود ببرد که از آن بخورد و از غذاهای آنها نخورد، زیرا بیشتر آنها، غصبی هستند.^۲

امر به معروف و نهی از منکر مراحل‌ی دارد: نخست، آشنا کردن به وسیله‌ی آموزش؛ دوم، موعظه؛ سوم، جلوگیری و چهارم، منع کردن با زور.^۳

۱. همان: ۳۱۶/۲ و هکذا ظهر جیل صلاح الدین، ص ۱۴۳.

۲. غزالی، همان: ۳۱۶/۲. ۳. هکذا ظهر جیل صلاح الدین، ص ۱۴۳.

د. انتقاد از حاکمان ستمگر

غزالی، حاکمان و فرمانروایان عصر خود را ستمگر و متجاوز از حدود خداوند به حساب می‌آورد و برای علمای مخلص، همراه شدن با آنها یا مراوده با آنها را حرام می‌دانست تا این‌که به شرع خداوند بازگردند^۱ که قبلاً در این مورد سخن گفتیم.

ه. مبارزه با مادی‌گرایی فراگیر و منفی‌گرایی دینی و تصحیح بینش رایج در مورد دنیا و آخرت

غزالی، با روحیه‌ی فقیه‌ی آگاه به مسایل دنیا و آخرت، به معالجه‌ی مادی‌گرایی و منفی‌گرایی دینی که دنیای اسلام را در عصر او فرا گرفته بودند، پرداخت و به همین خاطر، در این زمینه، به استفاده از روش آرام تحلیلی که عقل را مورد خطاب قرار می‌دهد و هدف آن قانع نمودن دیگران است، متوسل شد و از روش خطیب و اعطی که مسایل ظاهری و عَرَضی مسایل و بیماری‌ها او را مشغول می‌کند و به تحریک عواطف و احساسات می‌پردازد، خودداری کرد.

غزالی تلاش کرد که مردم را با حقیقت دنیا و حالتی که انسان در دنیا باید داشته باشد، آشنا سازد.^۲ او، مردم را به اقتدا به عصر پیامبر و نسل صحابه در حل این مشکلات از جمله مادی‌گرایی فراگیر و بینش اشتباه از دنیا و آخرت، تشویق کرد.^۳

۲. همان، ص ۱۵۵.

۱. همان، ص ۱۴۷.

۳. همان، ص ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶.

و. دعوت برای عدالت اجتماعی

غزالی به همان اندازه که بر مسایل عقیده و دعوت برای اصلاح تأکید و تمرکز کرده است، بر دعوت برای عدالت اجتماعی نیز تأکید و تمرکز کرده است. و اساس نظریات او در این زمینه بر این اصل می باشد که: ثروت، ابزاری است که خداوند برای تأمین نیازها و فراغت جهت طاعت خداوند، در دستان بندگان خود قرار داده است و در میان مردم، کسی هست که ثروتش برای امتحان و آزمایش فراوان شده و او را در خطر گرفتار نموده است و برخی از آنها را خداوند حفظ نموده، دوست داشته و برای بندگی و عبادت خود فارغ نموده است و نیازهای او را از طریق ثروتمندان برایش فرستاده است و بنابراین، بر او واجب است که به اندازه‌ی نیاز خود از آن بردارد.^۱

غزالی به طور مفصل در مورد انواع زندگی اجتماعی‌ای که عدالت اجتماعی مورد نظر را تحقق می‌بخشد، صحبت کرده است. او کتابی در مورد آداب کسب روزی و درآمد تألیف کرده که در آن نظریات خود را در مورد تشویق به کار و بیان فضیلت آن، خرید و فروش و ارکان و شروط آن و دیگر معاملات بازرگانی و زندگی اقتصادی را، بیان کرده است. هم چنین، او کتاب «الحلال و الحرام» در احیاء علوم الدین را نوشته و هدف او از آن تعیین انواع زندگی اجتماعی و چگونگی پاک نمودن جامعه از عادات‌های مخالف با اسلام در ابزارهای زندگی و کمال‌طلبی و مبارزه با احتکار بوده است؛^۲ زیرا احتکار ظلم در معامله می‌باشد و فروشنده‌ای که طعام را به منظور گران شدن

آن، احتکار می‌نماید، مرتکب ظلمی عمومی شده و در شرع مورد سرزنش قرار گرفته و خداوند از کار او بیزار است.^۱

غزالی هم‌چنین کتاب خاصی به «برادری و دوستی» اختصاص داده است.^۲ و در آن بیان کرده که در پول و ثروت و هم‌چنین در کمک کردن با توان و وجود خود، حق خاصی وجود دارد و در تفسیر این آیه: ﴿وَأَمْزُهُمْ سُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۳: «کارهای مؤمنین با مشورت انجام می‌پذیرد و از آن‌چه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌نمایند»، می‌فرماید: یعنی: آنها در اموال خود با هم شریکند و هیچ‌کدام از آنها وسایل و اموال خود را از دیگران جدا نمی‌کند.^۴ غزالی معتقد بود که: در مال - به جز زکات - حقی دیگر بر ثروتمندان هست و بنابراین، بر آنها واجب است که هر نیازی را که در فقرا دیدند، برطرف نمایند و هرجا و هر وقت نیاز فقیر او را به ستوه آورد، برطرف کردن آن فرض کفایی است؛ زیرا ضایع و تباه شدن شخصیت مسلمان جایز نمی‌باشد.^۵

ز. مبارزه با جریانات فکری منحرف

غزالی از جریانات فکری مخالف که اصول و ریشه‌ی عقیده اسلامی را مورد هدف قرار داده و در دو جریانِ باطنیان و فلاسفه تجلی یافته بودند، غافل نشد. در مباحث پیشین، موضع‌گیری غزالی نسبت به هر دو جریان را بیان کردیم. در مقابله با این دو جریان، غزالی به شتم و افترا متوسل نشد، بلکه روش علمی مبتنی بر تحقیق و آگاهی‌ای را که برتر از آگاهی خود

۲. همان: ۱۷۰/۲ - ۱۹۰.

۴. همان: ۱۷۱/۲.

۱. همان: ۷۴/۲.

۳. سوری: ۳۸.

۵. همان: ۱۵۲/۱.

صاحبان آن افکار بود، در پیش گرفت.^۱ غزالی، در رد کردن این دو جریان، بر اصول اساسی و مسلّم هر کدام از آنها، تکیه و با این کار، آنها را از ریشه نابود کرد تا آنجا که کار آنها به نابودی و به حاشیه رفتن انجامید و ما باید برای این جرأت و جسارت فکری غزالی ارزش قایل شویم، به ویژه وقتی که جو ترس و رعب فکری ای را که باطنیان گسترش داده بودند، به خاطر بیاوریم تا جایی که آنها هر مخالف یا منتقدی را ترور می کردند و در نتیجه ی ترورهای آنها، صدها نفر از علما و بزرگان از بین رفتند.^۲ در نتیجه ی تلاش های غزالی، جریانات فکری منحرف که در باطنیان و فلاسفه تجلی یافته بودند، به حاشیه رانده شدند و از وقتی که در میان مردم، بازار آنها بی رونق شد، کار آنها به نابودی و سقوط انجامید.^۳

ح. اصلاح در میدان فکر و اندیشه

غزالی سعی کرد که از طریق آزاد ساختن عقل از بردگی تقلید و بازگشت به مراجع اصلی، یعنی کتاب و سنت و تأکید بر بینش های کلی و شامل از اسلام، جامعه اسلامی را بیدار و هوشیار نماید.^۴ برای توضیح بیشتر، توجه به نکات زیر ضروری است:

- نقش عقل: غزالی بیان می کند که میان عقل و شرع تعارضی نیست و در این باره می فرماید: عقل بی نیاز از نقل و سماع نیست و نقل و سماع نیز از عقل بی نیاز نمی باشند و کسی که به تقلید محض با کنار نهادن کلی عقل، دعوت می نماید، جاهل است و آن که به عقل صرف، جدای از روشنائی های

۱. الغزالی، المتقذ من الضلال، ص ۶ و ۹.

۲. هکذا ظهر جیل صلاح الدین، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۳. همان، ص ۱۷۳ و ۱۷۴. ۴. شامی، الإمام الغزالی، ص ۱۹۷.

قرآن و سنت، بسنده می‌کند، مغرور و فریفته است و مبادا که تویکی از آن دو باشی! بلکه هر دو اصل را با هم جمع کن؛ زیرا که علوم عقلی مانند غذا و علوم شرعی به سان دارو هستند.^۱

غزالی، آن‌گاه، بر این اساس، نبودن تعارض میان علوم عقلی و شرعی را اظهار کرده، می‌فرماید: و برخی گمان می‌کنند که علوم عقلی مخالف علوم شرعی هستند و جمع بین آنها امکان ندارد، که این گمان ناشی از نایبایی در بصیرت - نعوذ بالله - می‌باشد، یا شاید که برای گوینده‌ی این سخن، برخی از علوم با برخی در تضاد باشند و خود ناتوان از جمع بین آنها شود و بنابراین، آن را تناقض در دین بداند و بدین سبب، دچار سردرگمی شود و در نتیجه، مانند درآمدن مو از خمیر از دین بیرون رود و البته در این مورد، ناتوانی درونی وی، باعث شده که فکر کند در دین نقصی وجود دارد، حال آن‌که دین از این‌ها دور است.^۲

- ردّ تقلید: غزالی، پس از این‌که سرچشمه‌های آگاهی یافتن و دریافت را مشخص می‌نماید، معتقد است که عالم نباید مقلّد باشد و به هنگام صحبت از علمای آخرت، این مطلب را توضیح داده، می‌فرماید: از جمله صفات عالم آخرت، تکیه‌ی او در علوم خود، بر بصیرت و درک خویش از صفات مقلّد (کسی که از او تقلید می‌نماید) است که همان پیامبر صاحب شریعت صلی الله علیه و آله است در آن‌چه دستور می‌دهد و می‌فرماید و تنها از این جهت از صحابه رضی الله عنهم هم تقلید می‌نماید که کردار آنها بر شنیدن آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت دارد. علاوه بر این، بر عالم لازم است که عقل خود را در فهم اسرار گفته‌ها و کردارهای پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گیرد؛ زیرا گفتار و کردار ایشان از اسرار خالی

نیست و کشف این اسرار وظیفه‌ی عالم است. غزالی در این مورد می‌گوید: سپس، چنان‌چه عالم در پذیرش گفته‌ها و کردارهای پیامبر ﷺ به تقلید وی پرداخت، لازم است که در فهم اسرار آن هم حریص باشد، زیرا مقلد، کرداری را بدین دلیل انجام می‌دهد که صاحب شرع (پیامبر ﷺ) آن را انجام داده است و این‌که پیامبر ﷺ کاری را انجام می‌دهد، حتماً به دلیل رازی است که در آن کار نهفته است، پس باید که عالم شدیداً در جستجوی اسرار این کردارها و گفته‌ها باشد، زیرا چنان‌چه تنها به حفظ آن‌چه که گفته می‌شود بسنده کند، ظرفِ علم است و عالم نخواهد بود، به همین علت هم بود که در زمان گذشته گفته می‌شد که: فلانی ظرفی از ظرف‌های علم است، چنان‌چه کار او تنها حفظ بدون آگاهی از حکمت‌ها و اسرار آن باشد و دیگر وی را عالم نمی‌گفتند و به همین دلیل ابن عباس می‌گفت: علم هرکس را می‌شود پذیرفت یا ترک کرد مگر علم رسول خدا ﷺ^۱ را و بر عالم واجب است که حق را بشناسد، چون‌که مردان به وسیله‌ی حق شناخته می‌شوند. غزالی نیز عالم را به این مطلب راهنمایی می‌نماید که: پس بدان چنان‌چه عالم، حق را با اشخاص بشناسد، در سردرگمی و گمراهی سرگردان می‌شود، پس اگر رهرو راه حق هستی، حق را بشناس که آن‌گاه اهل حق را هم خواهی شناخت.^۲

غزالی در ضمن صحبت از پرده‌هایی که مانع فهم می‌شود، به تقلید اشاره می‌نماید و می‌فرماید: از جمله پرده‌های مانع فهم، این است که عالم، مقلد مذهبی باشد که با تقلید آن را شنیده و در آن دچار جمود شده و تعصب برای آن مذهب در درون او ثابت شده باشد، به دلیل تبعیت محض از آن‌چه شنیده و بدون رسیدن به آن از طریق بینش و مشاهده. مثلاً شخصی که باورش او را

مقید کرده که از آن فراتر نرود، امکان ندارد چیزی غیر از شنیده‌هایش به ذهنش خطور کند و دیدگاه چنین شخصی وابسته به شنیده‌های اوست، و چنانچه جرعه‌ای از دور برای وی بدرخشد و مفهومی از آن مفاهیم که با شنیده‌هایش در تضاد است، برایش آشکار شود، شیطان تقلید بر وی حمله‌ور می‌شود و به وی می‌گوید: چگونه چنین چیزی به ذهن تو خطور می‌کند و حال آن‌که این با باورهای نیاکان تو در تضاد است؟! جرعه را فریبی از طرف شیطان می‌داند و از امثال و امثال آن پرهیز و دوری می‌نماید.^۱

غزالی در مورد تقلید نیز صحبت و بیان کرده که نظر و دیدگاه، حفظ نمودن دلیل نیست، بلکه عبارت است از جستجو و به‌کارگیری فکر برای رسیدن به دلیلی که با آن می‌توان به قناعت عقلی رسید و با این منطق، غزالی به آزاد ساختن عقل از بند تقلید دعوت می‌نماید و آن تنها با به‌کارگیری عقل است که در آن هنگام است که علما در ایفای نقش خود و انجام وظیفه‌ی خود توانمند خواهند بود. شاید علت این‌که غزالی چنین موضع‌گیری‌ای از تقلید دارد، به خاطر آن حالتی باشد که از علمای عصر خویش دیده بود، از جمودی که بر مذاهب پیشوایان خود - چه در فقه و چه در عقیده - داشتند و عقل خود را تعطیل کرده بودند، به طوری که هرگز با امامان خود مخالفت نمی‌کردند، حتی اگر هم دلایل، نظری غیر از نظر امام آنان را تأیید نماید.^۲

دعوت به سوی کتاب و سنت: غزالی در رساله‌ی «أیها الولد» خود می‌فرماید: بدان که طاعت و عبادت، عبارت است از تبعیت کردن در گفتار و کردار از دستورات و نواهی شریعت؛ یعنی هر آن‌چه می‌گویند و انجام می‌دهید و یا گفتن و انجام آن را ترک می‌نمایید، باید با تبعیت از شرع باشد.

او می‌گوید: ای فرزند! بر توست که گفتار و کردارت موافق شریعت باشد؛ زیرا علم و عمل بدون تبعیت از شریعت گمراهی است.^۱ و در کتاب «میزان عمل یا معیار عمل» می‌فرماید: بدان که رهرو راه خداوند - تبارک و تعالی - اندک است و مدّعی آن بسیار و ما تو را با دو نشانی از نشانه‌های رهرو آشنا می‌نماییم: نشانی نخست این‌که: تمام کارهای اختیاری او، از جهت انجام یا عدم انجام و اقدام یا خودداری، با میزان شرع سنجیده شده و در مرز حدود شرع متوقف شده باشد، چون‌که پیمودن این راه جز با دست‌آویزی به تمام مکارم و فضایل شریعت امکان ندارد.^۲

طالزام به روش و برنامه‌ی سلف*

غزالی بر حرص‌ورزی بر شناخت سیره‌ی یاران پیامبر ﷺ و پای‌بندی به روش آنان، تأکید می‌نماید و (می‌گوید): تقلید: از صحابه ﷺ تنها از این جهت می‌باشد که عمل آنان دالّ بر شنیدن آنها از پیامبر ﷺ می‌باشد،^۳ پس در واقع کسی که از صحابه تقلید می‌نماید، از پیامبر ﷺ تبعیت می‌نماید و به همین دلیل، صحابه امتیازی بر دیگر افراد مردم دارند و از همین جهت است که غزالی به کسی که قصد تقلید دارد، پای‌بندی به روش صحابه را سفارش می‌نماید و می‌گوید: چنان‌چه به تقلید و نگاه کردن به درجات فضل در بین مردم، قانع شدی، از صحابه و والایی مقام آنان غافل نشو، زیرا که بر پیشتازی آنان اجماع شده است و کسی در دین به جایگاه آنان و به‌گرد

۱. همان، ص ۲۰۶. ۲. الشریاضی، الغزالی، ص ۱۶۴.

* در اصطلاح گذشتگان، واژه‌ی سلف، بر صحابه‌ی پیامبر و تابعین آنها و تابعان تابعین اطلاق می‌شود - ویراستار.

۳. غزالی، إحياء علوم الدین: ۷۸/۱.

پایشان نمی‌رسد.^۱ بنابراین، صحابه باید معیاری باشند که علما با آن سنجیده شوند و هرکس شبیه‌تر به آنها باشد، او به برنامه‌ی حق و راه سلف نزدیک‌تر است و به صورت قطع و یقین بدان که عالم‌ترین اهل زمان و نزدیک‌ترین آنها به حق، کسی است که بیشتر به صحابه شبیه و آگاه‌تر به راه سلف باشد؛ زیرا دیگران دین را از آنان گرفته‌اند.^۲ او، پس از آن که علم محمود (ستوده) و علم مذموم را تعریف می‌نماید، می‌فرماید: و تو اختیار این را داری که خود را یاری کنی و از سلف تبعیت نمایی یا این که طناب غرور، تو را بکشد و به خلف شبیه کند؛ زیرا بیشتر علومی که سلف می‌پسندیدند، از بین رفته و آنچه که مردم به آن روی آورده‌اند، بیشترش بدعت و ساختگی است.^۳ پس وقتی که حال چنین است، نباید فریب مسایل به وجود آمده را خورد اگرچه همه بر آن اجماع نمایند و باید در جستجوی مسایلی بود که صحابه از آنها تبعیت می‌کردند که این از صفات علمای آخرت است [که امام غزالی به آن اشاره می‌نماید و می‌فرماید:] از صفات دیگر علمای آخرت این است که بسیار از بدعت‌ها و امور تازه به وجود آمده پرهیز نماید، اگرچه جمهور بر آن اتفاق نمایند و هرگز روی آوردن مردم بر مسایل نو و به وجود آمده پس از صحابه علیهم‌السلام وی را فریب ندهد و مدام، بر جستجو از احوال صحابه و سیرت و روش آنان حریص باشد.^۴

غزالی بر این مسئله تأکید می‌نماید، به خاطر انحرافی که در نتیجه‌ی آن پیش می‌آید، علاوه بر این روی آوردن مردم به یک مسئله به معنی درستی آن نیست. امام غزالی با دلایل واقعی برای این مطلب استدلال می‌نماید که علم

۱. همان: ۲۳/۱.

۲. همان.

۳. همان: ۳۸/۱.

۴. همان: ۷۹/۱.

کلامی که مردم به آن پرداخته‌اند، در میان سلف نبوده است؛^۱ او می‌فرماید: مسایلی را که مردم، به خاطر اسباب و انگیزه‌هایی که توضیح آنها به طول می‌انجامد، به آنها روی آورده و به بزرگ‌نمایی آن پرداخته‌اند، کنار بگذار! زیرا پیامبر ﷺ در میان هزاران نفر از صحابه فوت کرد که همه عالم به خداوند بودند و خود پیامبر ﷺ آنها را ستوده بود، ولی هیچ کدام از آنها آگاه به علم کلام نبودند.^۲

و این، فریاد غزالی بود که در آن، به استفاده از عقل، کنار نهادن تقلید و پای‌بندی به روش و برنامه‌ی سلف، دعوت کرده بود و این، فریادی از سلسله فریادهای مردان اصلاح‌گر بود که در هر عصری در جامعه اسلامی، طنین‌انداز می‌شود^۳ و این دعوت غزالی در اواخر قرن پنجم هجری، تأثیر بزرگی در عصر خود و دوران بعد از آن برجا نهاد.

۱. صالح الشامی، الإمام الغزالی، ص ۲۰۸.

۲. غزالی، همان: ۲۳/۱.

۳. صالح الشامی، همان، ص ۲۰۹.

بخش هفتم: غزالی و علم حدیث

یکی از مهم‌ترین انتقاداتی که بر غزالی گرفته می‌شود، کوتاهی وی در مورد حدیث یا به عبارت دقیق‌تر در علم حدیث، می‌باشد. قبلاً دیدیم که ابن جوزی، غزالی را در حدیث، «هیزم‌چین شب» توصیف کرد، یعنی بدون ارزیابی و دقت، هرچه را بیابد، برمی‌دارد. علت این امر هم به این مسأله برمی‌گردد که مدرسه‌ای که غزالی در آن پرورش یافت و شخصیت علمی او در حلقات آن، شکل گرفت - و به ویژه، مدرسه‌ی امام الحرمین جوینی - ویژگی عقل‌گرایی جدلی بر آن غالب بود و مهم‌ترین مواد درسی آن، علوم کلام، اصول، فقه، منطق و جدل بود و در آن توجه زیادی به حدیث و علوم مربوط به آن نمی‌شد و انسان هم کم‌تر می‌تواند تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار نگیرد. برخی از انتقاداتی که بر امام غزالی وارد است، بر استادش امام الحرمین نیز وارد شده است، اما این انتقادات در مورد غزالی بیشتر است؛ زیرا موضوعاتی که وی در تصوف و سلوک به آن پرداخته است، ظرفیت و گنجایشی که برای احادیث ضعیف دارد، بیشتر از گنجایش و

ظرفیتی است که در فقه - که مربوط به احکام و بیان حلال و حرام است - و هم چنین در اصول دین و اصول فقه دارد و این ها، علومی هستند که استادش امام الحرمین در آنها شهرت داشت.^۱

انصاف ایجاب می کند که توضیح دهیم که تنها غزالی نبود که در دام احادیث سست و ساختگی افتاد، بلکه علمای پیشین تصوف نیز گرفتار آن شده بودند و او احادیثی را که در آثار آنان بود، گرفت و در کتاب های خود آورد. متصوفه نیز همواره به سهل انگاری در حدیث، معروف بوده اند؛ زیرا میدان کار آنها سخنان رقیق و نرم می باشد.^۲

حتی فقها نیز از دامی که متصوفه گرفتار آن شدند، نجات نیافتند و بسیاری اوقات در کتاب های خود، احادیثی معلق، بدون سند و بدون اثبات را نقل کرده اند. کتاب های تفسیر نیز پر از احادیث و روایات اسرائیلی ای است که نه صحت دارد و نه اثبات می شود.^۳

کسانی که روایات درست از نادرست و روایات مقبول از مردود را تشخیص می دهند، کارشناسانی در حدیث هستند که خداوند علم شناخت حدیث را چه از جهت روایت و سند و چه از نظر درک و فهم متن، به آنها داده است و امام غزالی، با توجه به محیط علمی خود و فرهنگی که بر آن حاکم بود، از جمله ای این افراد نبود. نقطه ضعف غزالی و بسیاری از متصوفه، این بود که در علوم منقول مانند تفسیر روائی، حدیث و آثار سلف - که اساس و پایه ای علوم شرعی به حساب می آیند - تعمق نکرد. خود امام غزالی در کتاب خود به نام «قانون التأویل» اعتراف می کند که سهم او از علم حدیث، بسیار

۱. قرضاوی، الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۳۶.

۳. قرضاوی، همان، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۳۷.

ناچیز است و این، باعث شد که او به احادیث بی‌اساس و یا جعلی متعدد، استدلال نماید. در حالی که - در همان موضوع - از احادیثی صحیح و یا متفق علیه زیادی غافل می‌شد که باید آنها را ذکر می‌کرد و شاید چنانچه از آنها آگاه می‌شد، جهت ینش وی تغییر می‌یافت.^۱

ابن تیمیه، اشاره می‌کند که امام غزالی در اواخر عمر خویش به طور قطع به این نتیجه رسید که کلام فلاسفه و هم‌چنین متکلمین، نه مفید علم است و نه مفید یقین.^۲ وی می‌فرماید: آخرین چیزی که امام غزالی در عمر خویش بدان مشغول شد، مطالعه‌ی صحیح بخاری و مسلم بود و در حالی فوت نمود که سرگرم این کار بود.^۳

البته برخی از علما برای امام غزالی در استناد به احادیث ضعیف به ویژه در کتاب احیاء، این عذر را آورده‌اند که این کتاب درباره‌ی رقائ (سخنان پندآمیز و ظریف و ترغیب و اعمال فاضله است و علما نیز روایت احادیث ضعیف در این زمینه را اجازه داده‌اند. از جمله علمایی که این عذر را برای امام غزالی آورده‌اند، امام ابن‌کثیر است که درباره‌ی احیاء می‌فرماید: این، کتابی است شگفت‌انگیز که دربردارنده‌ی علوم شرعی زیادی است و آمیخته با مسایلی ظریف در تصوف و اعمال قلبی، اما احادیث غریب، منکر و موضوع زیادی در آن وجود دارد، هم‌چنانکه در کتاب‌های دیگری در مسایل فروع که با آن برای حلال و حرام استدلال می‌شود هم، چنین احادیثی هست، ولی استفاده از این احادیث در کتابی که برای رقائ، ترغیب (تشویق) و ترهیب (بیم دادن) نوشته شده است، از کتاب‌های دیگر آسان‌تر است.^۴

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی: ۲۱۴/۱۶.

۴. ابن‌کثیر، البدایة و النهایة: ۲۱۴/۱۶.

مطلبی که ذکر آن لازم است، این است که حافظ زین الدین عراقی با تخریج چکیده مانندی از احادیث کتاب که در حاشیه‌ی آن تحت عنوان «المغنی عن حمل الأسفار بتخریج ما فی الإحیاء من الأحادیث و الأخبار» چاپ شده است، کمک و خدمت شایانی به این کتاب کرده است. پس به منظور شناخت درجه‌ی احادیث احیاء بر هر خواننده‌ای لازم است که به تخریج عراقی مراجعه نماید که - اگرچه ایرادی نیز بر آن وارد است - اما به هر حال مفید و سودمند است.^۱

مطالب قرآن و حدیث:

اگر آنها درست به رسم هر موضوع مربوط به عدل و عبادت
 عمومی شامل تمام افراد بشر ایمان، نماز، ذکر، علم، احسان
 ! اختصار، زکات، مرد، پادشاه، وزیر، رئیس، مادر،
 معلم، متعلم، استاد، شاگرد، ملازم، کارگر،
 بنوا، شرک، مفید، نادر، هنر
 تجارت، کسب، که هر کس رفتار و رفتار محقر
 خود را در دین و دایره آن حوزه کار خود در
 قانون اسلام را رعایت فرماید.

بخش هشتم: کتاب احیاء علوم الدین

کتاب احیاء امام ابو حامد غزالی، از جمله کتاب‌هایی است که نظرات متفاوت و ضد و نقیض زیادی درباره‌ی آن ابراز شده است، برخی ستایشگر محض آن بوده و درباره‌ی خطاهای بزرگ آن سکوت کرده‌اند، برخی نیز منتقد و خرده‌گیر مطلق آن بوده و درباره‌ی محاسن زیاد آن سکوت کرده‌اند. اما امامان آگاه و پابرجا در علم، درباره‌ی آن، راه میانه را برگزیده‌اند و هر مدح و انتقادی که سزاوار آن بوده، بر زبان آورده‌اند و بدون زیاده‌روی یا ستم، آن را در جایگاه شایسته‌ی خود قرار داده‌اند.^۱

ابن تیمیه - ضمن ارزیابی خود از دو کتاب «احیاء علوم الدین» و «قوت القلوب از ابوطالب مکی» - می‌گوید: اما کتاب «قوت القلوب»؛ که کتاب احیاء نیز در مسایلی که از اعمال قلبی ذکر می‌کند، تابع آن است مانند صبر، شکر، دوستی، توکل، توحید و امثال آن. ابوطالب مکی به حدیث و روایت و سخنان اهل دل آگاه‌تر از ابو حامد غزالی است و سخنانش نیز تحقیقی‌تر و

۱. الصویات، منهج اهل السنة في تقويم الرجال و مؤلفاتهم، ص ۱۴۳.

بهرتر و دورتر از بدعت است؛ اگرچه در کتاب «قوت القلوب» نیز احادیثی ضعیف و موضوع و همچنین مسایل زیاد غیر قابل پذیرشی وجود دارد. اما در کتاب احیاء، سخنانی درباره مُهلِکات (گناهان نابودکننده)، مانند تکبّر، خودخواهی، ریا، حسادت و امثال آن وجود دارد که اغلب آنها از سخنان حارث محاسبی در کتاب الرّعاية نقل شده است. برخی از این سخنان، مردود و برخی مورد نزاع می‌باشد. کتاب احیاء فواید زیادی دارد اما مسایل مذمومی نیز در آن وجود دارد. در این کتاب مسایلی فاسد از سخنان فلاسفه مربوط به توحید، نبوت و معاد وجود دارد. هنگامی که معارف اهل تصوف در آن ذکر می‌شود، مثل آن است که یکی از دشمنان مسلمانان را آورده و لباس اسلام بر تن او کرده باشد* و پیشوایان دین این مسأله را بر ابوحامد غزالی خُرده گرفته‌اند و درباره‌ی آن گفته‌اند: کتاب الشفاء - یعنی شفای ابن سینا در فلسفه - او را بیمار کرد. در کتاب احیاء احادیث و روایاتی ضعیف بلکه موضوع و جعلی و مسایلی از خطاها و لغزش‌های صوفیه نیز وجود دارد. با وجود این، در کتاب احیاء از سخنان مشایخ آگاه صوفیه که در اعمال دل استوار هستند و در مسایل و عبادات و ادب نیز، مطالبی موافق با کتاب و سنت وجود دارد که بیشتر از آن مسایلی است که باید رد شوند و به همین خاطر است که اجتهاد مردم درباره‌ی این کتاب متفاوت شده است و درباره‌ی آن دچار اختلاف شده‌اند.^۱

ابن تیمیه در جای دیگر می‌گوید: در سخنان غزالی تحت تأثیر سخنان ابن سینا در کتاب شفاء و غیره و رسایل اخوان الصفا و سخنان ابوحیان توحیدی، مسایل فلسفی زیادی وجود دارد. اما مسایل معتزله در سخنان او

*. پاورقی ویراستار در ص ۱۳۱ ملاحظه شود.

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی: ۵۵/۱۰ و الفتاوی الکبری: ۱۹۵/۲.

کم است و یا اصلاً وجود ندارد، هم چنان که مسایل فلسفی در کلام ابن عقیل کم و یا معلوم است. بیشتر سخنان غزالی در احیاء خوب است اما مسایلی نادرست مانند مسایل فلسفی، کلامی و مسایلی از لغزش های صوفیه و احادیث موضوع وجود دارد.^۱

امام ذهبی نیز می فرماید: اما کتاب احیاء مجموعه ای از احادیث باطل در آن وجود دارد، البته اگر مسایلی از آداب و رسوم و زهد از روش فلاسفه و صوفیه ی منحرف در آن نبود، خیر بسیار زیادی در آن وجود داشت و از خداوند علم سودمند را خواهانم. می دانید علم سودمند چیست؟ آن، علمی است که در قرآن در مورد آن چیزی نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله با گفتار و کردار آن را تفسیر نموده و هیچ نهی ای درباره ی آن نیامده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که از سنت من روی گرداند از من نیست».^۲ پس ای برادر! بر تو لازم است تدبیر در کتاب خداوند و دقت نظر در صحیحین (یعنی صحیح بخاری و مسلم)، سنن نسایی، ریاض الصالحین و اذکار امام نووی و اگر چنین کنی رستگار و موفق می شوی.^۳

امام ذهبی هم چنین می فرماید: غزالی امام بزرگی است و البته در عالم این شرط وجود ندارد که اشتباه نکند.^۴ او در جای دیگر نیز می گوید: خداوند ابو حامد غزالی را رحمت کند مانند او در علوم و فضایلی که دارد کجاست؟ اما برای او ادعای عصمت از اشتباه و خطا نمی کنیم و در اصول نیز تقلید وجود ندارد.^۵

۱. ابن تیمیه، مجموع الفتاوی: ۵۴/۶-۵۵.

۲. صحیح بخاری: ۵۰۶۳ و صحیح مسلم: ۱۴۰۱.

۳. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۳۴۰/۱۹. ۴. همان: ۳۴۰/۱۹.

۵. همان: ۳۴۶/۱۹.

شیخ محمد الخضر حسین، شیخ ازهر، می‌گوید: اگر می‌بینیم علما ایرادهای متعددی در کتاب احیاء یافته‌اند، به این خاطر است که این کتاب ساخته‌ی انسانی معصوم از اشتباه نیست و همین فضل و جایگاه والا برای کتاب احیاء کافی است که گنجینه‌های فواید آن فراتر از شمارش است و طالبان علم و عاشقان فضیلت در کتاب احیاء به مطالبی دست می‌یابند که در کتاب‌های دیگر نمی‌توانند به آنها دست یابند.^۱

دکتر قرضاوی نیز می‌فرماید: چه قدر آرزو دارم که برگزیده‌ای از این کتاب - یعنی کتاب احیاء - ایجاد شود، که هم روح و گرمی و هم فواید علمی و تربیتی آن را - که بسیار زیاد هم هستند - حفظ نماید و از طرف دیگر زیاده‌روی‌ها، مبالغه‌ها و احادیث ضعیف و یا حدّ اقل بسیار ضعیف را حذف نماید و با این کار، خدمت شایانی تقدیم فرهنگ اسلامی بنماید.^۲

علامه ابوالحسن ندوی می‌فرماید: کتاب احیاء دالّ بر جایگاه والای غزالی در میان علمای اخلاق می‌باشد. او درباره‌ی اخلاق، انگیزه‌ها، سرچشمه و انواع آن به بحث‌های علمی دقیق و عمیقی پرداخته و در مورد بیماری‌های قلب، اسباب و معالجه‌ی آنها، سخنانی مطرح نموده که حکمت و علم و تجربه و تربیت را در خود جمع کرده است. کسی که بحث فراگیر وی درباره‌ی علت این را که حب و دوستی جاه و مقام طبیعی است تا جایی که هیچ دلی از آن خالی نخواهد بود، مگر با مبارزه و جهاد شدید، خواننده باشد، به ذکاوت، مطالعه‌ی وی درباره‌ی طبیعت بشری و تحلیل بزرگ علمی و عقلی او اعتراف خواهد کرد.^۳

۱. صالح الشامی، همان، ص ۱۵۸. ۲. قرضاوی، همان، ص ۱۵۸.

۳. الندوی، رجال الفكر والدعوة: ۲۴۱/۳ - ۲۴۴.

غزالی به واسطه‌ی بحث‌های عمیق خود در اخلاق و تألیف بزرگ خود - احیاء علوم الدین - شایسته‌ی این است که در صف اول علمای اخلاق قرار قرار گیرد و مورد توجه و پژوهش پژوهشگران علم اخلاق، روان‌شناسی و مورخین این موضوعات قرار بگیرد. استاد ندوی معتقد است که کتاب احیاء، کتاب ترغیب و ترهیب است و مؤثرترین بخش کتاب در روان انسان، بخش‌های مربوط به ترغیب و ترهیب آن است. امام غزالی فریبندگی دنیا و جاودانگی آخرت و هم‌چنین نیاز به ایمان، عمل صالح و تهذیب نفس را به تصویر می‌کشد و از آن دفاع می‌کند و بهتر از هر وکیل برجسته و دوست دلسوزی، عذرخواهی می‌کند و بهتر از هر قاضی نابغه و قانون‌گذار ریزی‌نی، استدلال می‌نماید و سپس، به نرمی سخن می‌گوید و معالجه را بهتر از هر پزشک حاذق و مربی مهربانی تجویز می‌نماید، مسایل شگفت‌انگیزی را پیش می‌کشد، عقل‌ها را افسون می‌کند، اشک‌ها را از چشمان سرازیر و دل‌ها را نرم می‌نماید. این موعظه‌های نرم و حکیمانه در دل هزاران نفر اثر گذاشته و در زندگی آنان انقلاب و دگرگونی بزرگی به وجود آورده است. هرکس می‌خواهد (این را بیازماید)، رابطه‌ی ششم در توبیخ نفس و سرزنش آن را بخواند.^۱

کتاب احیاء با این ویژگی‌ها، به کتاب اصلاح و تربیت تبدیل شد. گویا که مؤلف آن، تلاش کرد که این کتاب، به عنوان راهنما و مربی، بی‌نیاز کننده از کتاب‌های دیگر و جایگزین کتابخانه‌ی اسلامی شود. بنابراین آن را به شیوه‌ای تألیف کرد که در بردارنده‌ی عقاید، فقه، تزکیه‌ی نفس، پیراسته کردن اخلاق و دست‌یابی به درجه‌ی احسان باشد.^۲

۱. غزالی، احیاء علوم الدین: ۳۵۶/۴-۳۵۸.

۲. ندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۳۳۲/۱.

اما نکته‌ی مورد توجه این است که بسیاری از افرادی که خود را به مطالعه‌ی این کتاب محدود می‌کنند یا بسیار زیاد به خواندن آن می‌پردازند و شیفته‌ی آن می‌شوند، در آنها نوعی زیاده‌روی در زهد و بی‌تمایلی نسبت به دنیا و مخالفت با نفس در اشیای مباح، تنفر از زندگی و تلاش فراوان در جهت ریاضت و مبارزه با نفس، به وجود می‌آید؛ تا جایی که سلامتی جسمی و عقل او تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد، به ویژه در این عصر که توان‌ها و بدن‌ها ضعیف شده‌اند، به همین دلیل برخی از مرییان آگاه، در آغاز کار، شاگردان خود را به ویژه آنانی که بسیار نیرومند و سریع تحت تأثیر قرار می‌گیرند، از مطالعه‌ی این کتاب منع می‌نمایند.

شاید سبب این مسایل این باشد که امام غزالی در حالتی به نوشتن این کتاب پرداخته که ترس و هیبت بر او مسلط و او شدیداً متأثر شده، بوده است و بنابراین، سخنانش در واقع تصویری از روحیه و تأثیرپذیری خودش را به نمایش می‌گذارد. غزالی در این کتاب، گفتارهای زیادی را پیرامون زهد، قهر با نفس و سرپیچی از آن، جمع کرده که خالی از زیاده‌روی و اسراف نیست و حقیقت این است که سیره‌ی پیامبر ﷺ - که البته احادیث صحیح را هم شامل می‌شود - تنها مدرسه‌ای است که شاگردان خود را بر اساس اعتدال کامل، توازن صحیح، تربیت می‌نماید "و هر شخصی سخنش پذیرفته یا رد می‌شود مگر صاحب این قبر - پیامبر ﷺ -".^۱ البته غزالی در این کتاب - تا حدودی - نشان دهنده و نماینده‌ی الگویی دینی است که علم ریشه‌دار و روش استوار را در خود جمع کرده است و همراه با آن برخوردار از دلی زنده و سرشار است که از سرچشمه‌ی سیره سیراب شده، سنت و شیرینی ایمان را چشیده

۱. از سخنان امام مالک به نقل از ندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۲۳۳/۱.

و به یقین دست یافته باشد. همواره از گذشته تا به حال، مردم مسایل دین را از کتاب احیاء می گیرند و این مسایل با احیاء پابرجا بوده و هیچگاه مردم از الگو و همراه بی نیاز نبوده اند.^۱

با وجود ایرادهایی که بر احیاء گرفته شده است، شامل ذکر احادیث ضعیف و حتی بیشتر اوقات احادیث موضوع و ذکر سخنان سرشار از غلو صوفیه و سرکوب نفس و ترک اشیاء مباح - که ممکن است با اصول دین نیز سازگاری نداشته باشد - و ذکر سخنان فلاسفه در آن و همچنین ایرادهای دیگری که ابن جوزی^۲ و شیخ الاسلام ابن تیمیه آنها را برشمرده اند، به همراه اعترافشان به فضل این کتاب، با وجود همه ی این ها، کتاب احیاء در مقدمه ی کتاب های اسلامی است که در هر عصر و هر نسلی مردم بی شماری از آن بهره گرفته اند و چنان تأثیراتی در درون افراد بر جای گذاشته که این تأثیرات را جز چند کتاب، کتاب های دیگری نداشته اند و هنوز هم کتابی است که همواره خوانندگان، شیفتگان و افراد متأثر از آن در بیشتر کشورها در حال افزایش هستند و هنوز هم گنجینه ی سرشاری در مسایل دینی و منبع و مرجع نیرومندی از منابع اصلاح و تربیت به حساب می آید.^۳

خلاصه ی سخن این که، این کتاب ساخته ی بشر است و وجود عیب ها و ایرادهای معدودی از ارزش آن نمی کاهد و البته این نکته را هم باید اضافه کنیم که کتاب احیاء فرهنگ نامه ی علمی عظیمی است و با یک کتابچه ی کوچک فرق بسیار دارد و وجود اشتباهاتی در آن به جایگاه آن لطمه ای وارد نمی کند.

۲. ابن جوزی، المنتظم: ۱۶۹/۹ - ۱۷۰.

۱. ندوی، همان: ۲۳۳/۱.

۳. ندوی، رجال الفكر و الدعوة: ۲۳۴/۱.

مهم‌ترین انتقاداتی که بر این کتاب گرفته شده، عبارتند از:
- آوردن احادیث ضعیف و موضوع.

- وجود برخی احکام که بر اساس این نوع احادیث صادر شده‌اند.
- ذکر بسیاری از داستان‌هایی که دربردارنده‌ی مبالغه‌هایی در سلوک صوفیانه است.

- بحث کشف و مکاشفه که در احیاء از آن سخن می‌گوید.^{۱*}

- ذکر برخی از مسایل فلسفی در برخی جاها.

دکتر قرضاوی می‌گوید: اما مهم‌ترین ایرادی که در تصوف بر غزالی گرفته می‌شود، مسأله‌ی کشف و مکاشفه است که صوفی پس از ریاضت، تصفیه‌ی روحی و ترقی کردن در پله‌های سالکان و درجات رهروان، به علوم و انوار آن دست می‌یابد و خود امام غزالی هم تصریح می‌کند که «علم مکاشفه» از مسایلی است که نباید در کتاب‌ها ذکر شود.^۲ هرچه که باشد، غزالی، چنان که امام ذهبی می‌فرماید: امام بزرگی است و شرط در عالم این نیست که خطا نکند.^{۳**}

۱. صالح الشامی، الإمام الغزالی، ص ۱۸۱.

** به وضوح معلوم است که دلیل مخالفت شدید با تصوّف و تصوّف غزالی و کشف و مکاشفه‌ی صوفیه، تنها دور بودن و بیگانگی مخالفان، از آن عوالم و احوال و مواجید است - ویراستار.

۲. قرضاوی، الإمام الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۳۹.

۳. الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۳۳۹/۱۹.

** چه خوب بود که مؤلف محترم سخن «امام تاج‌الدین سُبکی» در «طبقات الشافعية الكبرى» درباره‌ی احیاء را نیز نقل می‌کرد که گفت: «اگر مسلمین کتابی به جز احیاء نداشتند، نیازی به کتاب دیگری نبود و احیاء، آنان را کفایت می‌کرد» - ویراستار.

بخش نهم: موضع گیری غزالی در مقابل اشغالگری صلیبیان

با ظهور سلاجقه، آگاهی نسبت به جهاد دوباره در درون مسلمانان شروع به ظهور و حرکت کرد و سلجوقیان توانستند در مدتی طولانی، از زمان ورودشان به بغداد تا سال ۴۹۰ هـ. یعنی تاریخ آغاز حمله‌ی صلیبیان به شام، تمام شمال شام را از دست بیزانسی‌ها بازگردانند و بلکه وارد آسیای صغیر شدند و توانستند در جنگ مشهور ملازگرد، امپراتور بیزانس را به اسارت بگیرند و این کاری بود که تا آن زمان در تاریخ جنگ‌های اسلام و بیزانس روی نداده بود. اما از سال ۴۹۰ هـ، این جنگ‌ها چرخش می‌یابد و جهت دیگری می‌گیرد و به جنگ‌های صلیبی تغییر پیدا می‌کند.^۱ صلیبیان در این جنگ‌ها، تعدادی از سرزمین‌های اسلامی، به ویژه بیت المقدس را با نیروی نظامی اشغال کردند، جوی‌های خون، جاری کردند و از ساکنان بیت المقدس حدود شصت هزار نفر را کشتند و امت اسلامی در مقابل این هجوم‌های وحشیانه، دچار تشنگ شد. اما در مقابل این حملات، از امام غزالی، همان

۱. الجهاد من الهجرة إلى الدعوة إلى الدولة، ص ۷۶.

صاحب سخنان شنیدنی و شهرت طنین‌انداز و بیان تأثیرگذار و استدلال‌های عمیق، صدایی شنیده نشد؛ او چرا سخنی از جهاد بر زبان نمی‌آورد؟ چرا مانند شیخ‌الاسلام ابن تیمیه که پس از او آمد، مردم را به حرکت در نمی‌آورد؟ راز این منفی‌گرایی چیست؟ واقعیت این است که این موضع‌گیری حیرت‌انگیزی از ابوحامد غزالی است، در حالی که شخصیتی مانند وی نسبت به چیزی که باید گفته شود و چیزی که باید در زمان حمله به مسلمان انجام داد، نا آگاه نیست، در حالی که در کتاب‌های فقهی، حکم جهاد در این گونه حالت‌ها بیان شده که فرض عین است.

شاید گفته شود، این رویدادها در دنیای اسلام، زمانی بروز کرد و بحرانی شد که غزالی به زندگی گوشه‌گیری و تصوف در سال ۴۸۸ هجری آورد و دنیا را با تمام نبردهای آن برای بقاء یا نابودی، ترک کرد و در این هنگام دغدغه‌ی اصلی فکری او، نجات دادن خود از آتش جهنم و انتقال آن از اعمالِ هلاک‌کننده به کارهای نجات‌بخش بود. زیرا صلیبیان در سال ۴۹۱ هجری، شهر أنطاکیه و در ماه آخر همان سال شهر «معرّة النعمان» را اشغال کردند. گفته می‌شود که در این شهر، صد هزار نفر را کشتند و سپس، با کشتار و ویرانی، شهرهای دیگر را سرکوب و در سال ۴۹۲ هجری قدس را تصرف کردند و مرتکب چنان کشتار عظیمی شدند که تاریخ از آن یاد می‌کند و آن را فراموش نمی‌کند و در این زمان، غزالی هنوز در عزلت و گوشه‌گیری خود به سر می‌برد، زیرا تا سال ۴۹۹ هجری آن را ترک نکرد؛ اما پس از ترک گوشه‌گیری و بازگشت به زندگی و فایده‌رساندن و تدریس و دعوت هم، چیزی از او سر نزد که نشان‌دهنده‌ی توجه و اهتمام وی به این مسئله باشد که به سرنوشت امت اسلامی و سروری آن مرتبط بود.^۱

دیدگاه‌های برخی از علمای معاصر در مورد سکوت غزالی در مقابل جنگ‌های صلیبی:

۱. دکتر زکی مبارک

دکتر زکی مبارک یکی از مشهورترین منتقدان معاصر است، که درباره‌ی غزالی نوشته‌اند و کتابی تحت عنوان: «الأخلاق عند الغزالی» دارد. در این کتاب او به مسایل مختلفی درباره‌ی غزالی می‌پردازد و توقف کوتاهی در موضوع غزالی و جنگ‌های صلیبی دارد که در آن می‌گوید: آیا می‌دانید که چرا این مسأله را در مورد جنگ‌های صلیبی ذکر می‌کنم؟ تا بدانید که در حالی که پطرس زاهد (مسیحی)، شب و روز خود را در القای سخنرانی و نوشتن نامه‌ها برای تشویق مردم اروپا به اشغال سرزمین‌های مسلمانان سپری می‌کرد، حجة الإسلام غزالی در خلوت خود غرق و سرگرم اوراد و اذکار خویش بود و به دعوت و جهاد که بر او واجب بود، توجهی نداشت.^۱

۲. دکتر عمر فروخ

اما دکتر عمر فروخ در پی یافتن عذری برای امام غزالی در مورد سکوت او درباره‌ی آن‌چه که در قدس رخ داد، است؛ او می‌گوید: اهل تصوف معتقد بودند که جنگ‌های صلیبی، کیفر گناهان و معصیت‌هایی است که مسلمانان قبلاً انجام داده بودند و شاید غزالی نیز در این باور با اهل تصوف همراه بوده باشد.^۲

۱. زکی مبارک، الإخلاص عند الغزالی، ص ۲۵.

۲. فروخ، عمر، ابو حامد الغزالی والتصوف، ص ۳۵۲.

البته تعمیم این دیدگاه که همه‌ی اهل تصوّف در جهاد، شرکت نمی‌کنند، صحیح نیست. بلکه واقعیات تاریخی، دالّ بر شرکت بسیاری از اهل تصوّف در جهاد علیه صلیبیان در دوره‌ی سلاجقه، خاندان زنگی، ایوبیان، ممالیک و عثمانیان و حتّی در دوران جدید است، چنان‌که (مثلاً) عبدالقادر جزایری که نخستین جنبش جهادی علیه استعمار فرانسه را در الجزایر رهبری کرد، از بزرگان تصوّف بود. در میان فرقه‌ی سنوسی در لیبی، محمد المهدی السنوسی در حالی فوت کرد که در یکی از مرزها در چاد سرگرم جهاد با فرانسویان بود. احمد شریف السنوسی و عمر مختار از رهبران جنبش جهادی در لیبی از صوفیه بودند. هم‌چنان‌که در حال حاضر نیز، برخی از اهل تصوّف در جهاد علیه اشغال عراق به دست آمریکا شرکت نمودند. بنابراین این گفتار که اهل تصوّف در جهاد شرکت نمی‌جویند، به طور مطلق و عام، صحیح نمی‌باشد.

واقعیت مسأله این است، کسانی از اهل تصوّف که به جهاد اقدام می‌نمایند، گروهی از صوفیه هستند که پیروان تصوّف سنّی هستند. پایه‌های آن از جهت عقیده و برنامه، بر اساس اصول اهل سنت می‌باشد، البته با پرداختن بیشتر به عبادت، ذکر و زهد و شاید هم کار آنها خالی از برخی اشتباهات نباشد. اما تصوّف انحرافی که بر اساس کمک خواستن از مرده‌ها و افراط در مورد شخصیت‌ها، ترویج بدعت‌ها، بی‌تفاوتی و توکّل و توقّع داشتن و گسترش دادن روحیه‌ی شکست، استوار است، این نوع تصوّف است که ابزار دست استعمار و اشغالگران می‌شود. البته دکتر عمر فروخ در کتاب دیگرش تحت عنوان «التصوّف فی الإسلام» نظر دیگری دارد، که در آن می‌گوید: آیا خواننده شگفت زده نمی‌شود، وقتی که بداند حجة الاسلام

ابوحامد غزالی، کسی که خود و علمش را وقف دین و حفظ و نگهداری ایمان عامه‌ی مردم کرده بود، شاهد افتادن قدس به دست فرنگیان صلیبی بوده و دوازده سال پس از آن حادثه زندگی کرده، اما به این رویداد بزرگ اشاره نکرده است.^۱

۳. دکتر یوسف قرضاوی

دکتر قرضاوی می‌گوید: واقعیت این است که این موضع‌گیری از ابوحامد غزالی رحمته الله حیرت‌انگیز است، زیرا شخصیتی مانند او از گفتن آن‌چه که باید گفته شود، نا آگاه نیست. دکتر قرضاوی در ادامه می‌گوید: شاید عذر این امام بزرگوار، این باشد که در درجه‌ی اول، دغدغه‌ی اصلی ایشان، اصلاح از درون بوده است و این فساد داخلی است که زمینه‌ساز هجوم و حمله‌ی خارجی می‌شود، هم‌چنان که آیات آغازین سوره‌ی اسراء بر این امر دلالت دارد، زیرا بنی اسرائیل هرگاه مرتکب فساد در زمین می‌شدند، خداوند، دشمنانشان را بر آنها مسلط می‌کرد و هرگاه نیکی و اصلاح می‌کردند، آنها بر دشمنان می‌تاختند؛ امام غزالی نیز بیشترین توجه خود را مصروف اصلاح فرد نمود که اساس و هسته‌ی اصلی جامعه است و اصلاح فرد هم تنها با اصلاح قلب و فکرش انجام می‌پذیرد و پس از آن است که کردار و رفتار و به دنبال آن زندگیش اصلاح خواهد شد و اساس و پایه‌ی تغییر اجتماعی نیز بر این اساس است و این همان چیزی است که قرآن نیز مردم را به آن راهنمایی می‌نماید که می‌فرماید:

۱. فروخ، عمر، التصوف فی الإسلام، ص ۹.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾.^۱

«خداوند (نعمت ها و حالت های) قومی را تغییر نمی دهد، مگر این که آنها درون خود را تغییر دهند».

البته اصلاح حاکمان با راهنمایی مناسب و نشان دادن مسیر به آنها نیز شامل این اصلاح می شود. البته خداوند به حقیقت عذر وی آگاه تر است.^۲

۴. دکتر ماجد عرسان الگیلانی

دکتر ماجد می گوید: نسبت به موضوع جهاد، مشاهده می شود که غزالی به محتوای موضوع آن در مسأله ای «امر به معروف و نهی از منکر» می پردازد که در جاهای زیادی، آن را یکی از اشکال امر به معروف و نهی از منکر، به حساب آورده است و مثال ها برای این مسأله زیاد است، از جمله در جایی می فرماید: آیا نباید به لوازم امر به معروف و نهی از منکر پرداخت که نهایت آن آماده کردن سربازان و نیروها در راه خشنودی خداوند و جلوگیری از گناهان می باشد و ما برای افراد جهادگر جایز می دانیم که تجمع نمایند و با گروه های کفر - در جهت سرکوبی اهل کفر - بجنگند و همین طور، سرکوب اهل فساد نیز جایز می باشد، زیرا کشتن کافر اشکالی ندارد و مسلمان نیز اگر کشته شود، شهید است و هم چنین انسان فاسقی که از فسق خود دفاع می کند، کشتنش ایرادی ندارد و محتسبی که حق با او باشد، چنانچه مظلوم کشته شود، شهید محسوب می شود. هم چنین می گوید: شرط پنجم (از شروط محتسب)، این است که توانا باشد. این نکته نیز ناگفته نماند کسی که

۱. الرعد؛ ۱۱.

۲. القرضای، الغزالی بین مادحیه و ناقدیه، ص ۱۵۶.

ناتوان باشد، وظیفه ی احتساب و نظارتی بر او نیست، مگر با قلبش؛ زیرا هر کسی که خداوند را دوست داشته باشد، از نافرمانی و معصیت او متنفر است و آن را ناپسند می داند. ابن مسعود رضی الله عنه می فرماید: با قدرت خود به جهاد با کافران بپردازید، اگر نتوانستید کاری انجام دهید غیر از این که در روی آنان اخم کنید، این کار را بکنید.^۱

هم چنین است این فرموده ی امام غزالی: پس می گوئیم: آیا کسی که شراب می نوشد، می تواند در جهاد با کافران شرکت نماید و با جلوگیری از کفر وظیفه ی حسبه و نظارت را انجام دهد؟ اگر بگویند: خیر، در آن صورت با اجماع مسلمانان مخالفت کرده اند؛ زیرا سربازان و نیروهای مسلمانان همواره، چه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و چه در دوران های بعد از ایشان، نیکوکاران، تاجران، شراب خواران و ستمگران به یتیمان را نیز با هم در میان خود داشته اند و هیچ گاه هم از جهاد منع نشده اند.^۲

از بررسی روش امام غزالی در مواجهه و حلّ مسایل اجتماعی مختلف، برای ما آشکار می شود که موضع گیری غزالی درباره ی جهاد، از این دو ویژگی برخوردار بوده است:

نخست: مفهوم جهاد نزد غزالی، دفاع از قومیت ها، سرزمین ها و دارایی ها نیست، بلکه وسیله ای است برای حمل پیام امر به معروف و نهی از منکر که عامل حقیقی به وجود آمدن امت اسلامی است. از آن جا که جامعه ی معاصر امام غزالی، از حمل این پیام باز ایستاده و به منکر اجازه ی

۱. عرسان الگیلانی، ماجد، هكذا ظهر جیل صلاح الدین، ص ۱۴۴. به نقل از إحياء علوم الدین: ۱۴۴/۲.

۲. همان، ص ۱۴۴. به نقل از إحياء علوم الدین: ۳۰۹/۲.

گسترش داده بود و این منکر به مذاقش شیرین بود و مردم آن از دین، به پای‌بندی در لباس، خوراک و نکاح و ازدواج، بسنده کرده بودند - چنان‌که مورخ معروف ابوشامه آن جامعه را توصیف کرده است - دیگر هر نوع فراخوانی برای جهاد نظامی، فایده‌ای نخواهد داشت، مگر این‌که قبل از آن جهادی با نفس وجود داشته باشد که درون مردم را تغییر دهد و باعث شود که آنها مزه‌ی فداکاری با جان و مال در راه خداوند را بچشند.

دوم: غزالی از مفهوم جهاد فراگیر و مراحلی که جهاد در آن به ظهور و اجرا درمی‌آید، آگاه بود. می‌دانیم که جهاد به سه شیوه ظهور پیدا می‌کند: جهاد تربیتی، جهاد تنظیمی، جهاد نظامی. فهم درست این سه مظهر و تربیت‌دهی و زمان‌بندی مناسب آن، یکی از نشانه‌های حکمت است که خداوند آن را راه اول دعوت به سوی خود قرار داده است که می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.^۱

«(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگار خود دعوت کن و با ایشان با شیوه‌ای که نیکوتر است، گفتگو کن».

پس، دعوت به جهاد نظامی و تشویق مردم به آن در میان امتی مرده که در آن اندیشه‌ها و اشخاص، حول محور «اشیاء» می‌چرخند، به‌سان درخواست حرکت از مردگان داخل قبرهاست.^۲ ماجد عرسان الگیلانی در ادامه می‌گوید: شاید در این بررسی، پاسخ اعتراضی باشد که غزالی را به کناره‌گیری از قضایای دنیای اسلام، متهم می‌کند و شاید در چهار میدان اصلاح غزالی، دلیل روشنی باشد بر این‌که او شروع به جهاد تربیتی و

پرورشی را در میان امتی انتخاب نمود که دچار سستی و کاهلی شده و عدم اعتراف به ارزش‌های اسلامی در آن شیوع پیدا کرده بود، تا این جهاد زمینه‌ای برای کنار نهادن فرمانروایان سیاسی و نظامی باشد که رهبری جهاد تنظیمی و نظامی را به عهده دارند، جهادی که پرچم امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداوند را بلند می‌کند. میدان‌های اصلاح نزد غزالی عبارتند از: ۱. نقد حاکمان ستمگر؛ ۲. مبارزه با مادی‌گرایی فراگیر؛ ۳. دعوت به عدالت اجتماعی؛ ۴. مبارزه با جریان‌های فکری منحرف.^{۱*}

۱. همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

*. باید تذکر داد محققان عرب از آن‌جا که آثار فارسی غزالی را ندیده‌اند، از این غافل مانده‌اند که او در کتاب تحفة الملوک خود، شاه سلجوقی را به «بازستاندن قدس از کافران فرنگ» فرا خوانده است. فرار از مدرسه، دکتر زرین‌کوب، ص ۱۶۴ و علل و آثار جنگ‌های صلیبی، عبدالله ناصری طاهری، صص ۶۵ و ۵۵ و ۲۱۰ - ۱۶۰.

[بخش دهم: آخرین کتاب غزالی و روزهای آخر عمر او]

۱. کتاب إلیجام العوام، آخرین اثر غزالی

کتاب «إلیجام العوام عن علم الکلام» قطعاً آخرین تألیف امام غزالی بوده است. در این کتاب، مسایل مهمی که غزالی در مسیر خود برای یافتن حقیقت به آنها رسیده است، آشکار می شود. از جمله در این کتاب از عقیده‌ی سلف دفاع می کند و حق را مذهب سلف می داند و مخالفان آنها را اهل بدعت می داند.^۱

هم چنین، با دعوت به اثبات صفات خداوند و عدم تأویل کردن آنها به صورتی که به تعطیلی صفات منجر شود، شدیداً از تأویل، منع می کند و می فرماید: معالجه‌ی توهم تشبیه خداوند، آسان تر از معالجه‌ی مهمل گذاشتن و تعطیلی صفات است، زیرا کافی است که با همه‌ی این پدیده‌ها گفته شود: «لیس کمثله شیء»^۲: «چیزی مانند او نیست». او می فرماید: دلیل

۱. الغزالی، إلیجام العوام عن علم الکلام، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۱۰۸.

بر این که مذهب سلف، حق می باشد این است که دسته بندی آن (تأویل) بدعت است و بدعت نیز مذموم و گمراهی است.

فرو رفتن در تأویل از جانب عامّه و درگیر کردن آنها از جانب علما، بدعتی مذموم است، اما نقطه ی مقابل آن که دست کشیدن از تأویل است، روشی پسندیده است. وی هم چنین یادآوری می کند که: صحابه و تابعین در تمام دوران خود و تا آخر عمر خود، مردم را به گشتن، جستجو، تفسیر، تأویل و پرداختن به این مسایل، دعوت نکرده اند، بلکه در منع کردن کسانی که در این مسایل فرو رفته و سؤال یا بحث کرده اند، مبالغه به خرج داده اند و اگر این مسایل، جزو دین یا منابع دین بود، آنها حتماً شبانه روز به آن می پرداختند و فرزندان و خانواده های خود را به آن دعوت می کردند و برای بنیان نهادن اصول و شرح آن، بیشتر از زمینه سازی برای قواعد ارث و میراث، آستین همت بالا می زدند. او اضافه می کند: پس به صورت قطع، از این اصول در می یابیم که حق، آن چیزی است که سلف گفته اند و درست آن چیزی است که آنها دیده اند، به ویژه که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را ستوده و می فرماید:

«خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ».

«بهترین نسل ها، نسل هم عصر من و سپس، آنهایی که به دنبال آنها می آیند (تابعین) و سپس، نسلی که بعد از آنها می آیند (تابع تابعین) می باشند».^۱

پس یکی از نتایجی که امام غزالی در زندگی علمی خویش به آن رسید، تکیه بر مرجعیت صحابه در علم و سیره و رفتار آنان است؛ او، آنها را بر نسل های بعدی حجت و معیار درستی عقیده و کردار می داند و این موضع گیری صحیحی است و دالّ بر ضرورت توجه به شناخت سیره، رفتار،

۱. بخاری، کتاب الشهادات: ۱۵۱/۳ و مسلم: ۱۹۶۷.

عبادت و جهاد آنها، به ویژه خلفای راشدین می‌باشد که پیامبر ﷺ ما را به تمسک به سنت آنها تشویق نموده است.

نکوهش شدید متکلمین: او در این باره می‌فرماید: دلیل بر متضرر شدن مردم به واسطه‌ی علم کلام، مشاهده و دیدن و تجربه و شری است که از زمان سر بر آوردن متکلمین و گسترش علم کلام، برخاسته است، با وجود نهی نسل اول از صحابه از چنین شر و فتنه‌هایی. هم چنین دلیل دیگر این است که پیامبر ﷺ و تمام صحابه در استدلال، روش متکلمین را در تقسیم‌بندی‌ها و ریزه‌کاری‌ها، در پیش نگرفتند و این، به خاطر ناتوانی آنها از آن روش نبوده است، چون که اگر آن را مفید می‌دانستند، در آن مبالغه و اغراق می‌کردند و در آوردن دلایل بیشتر از پرداختن به مسایل ارث، فرو می‌رفتند.^۱ وی هم چنین به مسأله مهمی اشاره می‌نماید و آن این‌که: صحابه رضی الله عنهم در اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به استدلال با یهودیان و مسیحیان، نیاز داشتند، اما با این وجود، فراتر از دلایل قرآن پیش نرفتند و در نهادن معیارهای عقلی و ترتیب مقدمات، سوار بر امواج دریاهاى عمیق نشدند و همه‌ی این‌ها به این دلیل بود که آنان می‌دانستند این روش باعث برانگیختن فتنه و سبب سردرگمی می‌شود، کسی که دلایل قرآن، او را قانع نکند، جز شمشیر و نیزه، وی را باز ندارد، زیرا فراتر از بیان خداوند، بیانی نیست.^۲

نهی گسترده در جاهای متعدد کتاب از بدعت و بدعتگذاری که می‌فرماید: عوام نیز چنان‌چه خواهان سؤال از این مفاهیم باشند، باید آنها را منع کرد و آنها را هم چنان که حضرت عمر رضی الله عنه هرکسی را که از آیات متشابه سؤال می‌کرد، با زدن با شلاق، منع می‌کرد، باید بازداشت، هم چنان که

۱. غزالی، إلیام العوام، ص ۸۸-۸۹. ۲. غزالی، همان، ص ۸۹-۹۰.

پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد، هنگامی که گروهی را سرزنش کرد که در موضوع قدر به تفکر فرو رفته بودند و درباره‌ی آن سؤال کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آیا مگر شما به این مسأله دستور داده شده‌اید؟ و سپس فرمودند: اقوام پیش از شما، تنها به خاطر زیادی سؤال (جزّ و بحث) به هلاکت رسیدند.^۱

امام غزالی رحمته الله علیه، سپس، اضافه می‌کند که: به همین خاطر می‌گوییم: برای واعظانی که بر سر منابر می‌روند، پاسخ دادن به این مسایل با تأویل و جزئیات و فرورفتن در آنها، حرام است، بلکه آنچه بر ایشان واجب است این است که به ذکر آنچه که ما گفتیم و سلف گفته‌اند، اکتفا کنند.^۲

۲. روی آوردن غزالی به قرآن و احادیث صحیح

معروف است که امام غزالی در اواخر عمر خویش به احادیث روی آورد و معلمان برای خویش گرفت که دو کتاب صحیح بخاری و مسلم را بر آنها می‌خواند و حفظ می‌کرد و صحیح بخاری را از ابوسهیل محمد بن عبدالله حفصی و سنن ابوداود را از قاضی ابوالفتح حاکمی توسی می‌شنید و می‌خواند.^۳ و این مسأله، انسان را متوجه ویژگی برجسته‌ای در شخصیت غزالی می‌نماید که همان تواضع وی در طلب علم و عدم تکبر در گرفتن علم از علما می‌باشد، در حالی که در آن سن و جایگاه علمی بود. شاگرد امام غزالی، عبدالغافر فارسی، آخرین مراحل زندگی وی را چنین بیان می‌کند:

آخر کار غزالی به روی آوردن به احادیث مصطفی، هم‌نشینی با اهل حدیث و مطالعه‌ی دو کتاب صحیح بخاری و مسلم که حجّت اسلام هستند، انجامید

۱. صحیح مسلم: ۲۶۶۶ با لفظی دیگر. ۲. إلیجام العوام، ص ۷۰.

۳. السبکی، الطبقات الشافعیة الکبری: ۱۱۰/۴.

و چنانچه زنده می ماند، در این علم با زمان کمی که به آموختن آن اختصاص می داد، بر همه پیشی می گرفت و شکی نیست که قبلاً نیز به شنیدن حدیث پرداخته بود و در آخر عمر نیز به سماع و شنیدن آن پرداخت.^۱

امام ابن تیمیه نیز، از کسانی است که این مرحله ی آخر را که غزالی در معرض آن قرار گرفت، یادآوری می کردند. او، در بیشتر کتاب های خویش، این مطلب را تکرار کرده است با تأکید بر این نکته که غزالی در آخر عمر خویش به اهل حدیث متمایل شد و در حالی فوت کرد که صحیح بخاری بر روی سینه اش بود.^۲

ابن کثیر نیز شرح حال کوتاهی از غزالی ذکر کرده که در آخر آن می گوید: سپس، به شهر خود توس بازگشت و در آن مقیم شد و کنجی برای عبادت در آن بنا کرد، خانه و بوستان زیبایی در آن ساخت و به تلاوت قرآن و حفظ احادیث صحیح پرداخت.^۳

۳. وفات او

امام غزالی در روز دوشنبه، چهاردهم جمادی الآخر سال ۵۰۵ هـ^۴ فوت کرد و در [طابران] توس دفن شد - خداوند او را رحمت کند - یکی از یارانش در حالی که غزالی در حال احتضار بود، از او درخواستی کرد و گفت: مرا وصیتی کن! گفت: اخلاص داشته باش و هم چنان آن را تکرار کرد تا این که فوت کرد.^۵ برادرش، احمد می گوید: هنگامی که صبح دوشنبه بود، برادرم

۱. همان: ۴/۸۱۰۹-۸۱۱۱. و الذهبی، سیر اعلام النبلاء: ۱۹/۳۲۳-۳۲۴.

۲. فروخ، عمر، ابوحامد الغزالی والتصوف، ص ۳۶۷.

۳. ابن کثیر، البداية و النهایة: ۱۶/۲۱۵.

۴. برابر با ۱۸ دسامبر ۱۱۱۱ میلادی و ۲۸ آذر ۴۹۰ خورشیدی - ویراستار.

۵. ابن کثیر، همان: ۱۶/۲۱۵.

ابوحامد وضو گرفت، نماز خواند و گفت: کفن را برایم بیاورید! و آن را گرفت، بوسید و بر چشمان خود نهاد و گفت: گوش به فرمان هستم! و برای وارد شدن بر پادشاه (خداوند)، فرمانبردارم و سپس، پاهایش را دراز کرد و روبه قبله کرد و قبل از روشن شدن هوا، فوت نمود.^۱ شاعر مشهور، ابیوردی، با قافیه ی «ف»، در رثای وی سرود که از جمله ی آن می فرماید:

مَضَى وَ أَعْظَمُ مَقْضُودٍ فَجِئْتُ بِهِ مِنْ لَا نَظِيرَ لَهُ فِي النَّاسِ يَخْلِفُهُ^۲

«رفت و او بزرگ ترین از دست رفته ای است که داغدارش شدم کسی که در میان مردم کسی وجود ندارد که جایگزینش باشد.

پس رحمت خداوند بر غزالی باد! زیرا او در مسیر نظریه پردازی برای اهل سنت در عصر سلجوقی، تلاش های بزرگی کرد و او بود که با جهاد فکری و علمی خویش در تقویت خلافت عباسی و مبارزه با خطر در حال افزایش باطنیان در آن زمان - که مهم ترین خطری بود که خلافت را تهدید می کرد - سهم به سزایی داشت. غزالی در تمام عمر خویش و از طریق نوشته های خویش، همواره به مبارزه با باطنیان با تمام امکانات، دعوت می کرد و یکی از پیشنهاد های او به خلیفه، تعیین شخصی به نام قائم به حق در هر سرزمینی برای مبارزه با دعوتگران بدعت گذار بود.^۳

باطنیان خطر بزرگی برای اسلام به حساب می آمدند و بر اساس دیدگاه غزالی، عنصری نگران کننده برای عقیده در داخل آن محسوب می شدند و مانند فلاسفه، غزالی به یورش سختی علیه آنها دست زد.

۱. سكب العبرات للموت و القبر و السكرات: ۲۸۲/۱.

۲. ابن خلکان، و حیات الاعیان: ۲۱۹/۴.

۳. الجهاد من الهجرة إلى الدعوة إلى الدولة، ص ۸۶.

امام غزالی، به تلاش‌های اصلاحی بزرگی دست زد، در جهت فقه سلوک به سوی خداوند، تقویت روحی، پیراسته کردن روان، روشن کردن عقل‌ها، اصلاح نیت‌ها، مبارزه با بیماری‌های قلبی و زنده نمودن مفاهیم ایمانی و اخلاقی، مانند فداکاری، زهد، صبر و بازگشت به خدا و کمک خواستن از خداوند. تلاش‌ها و اقدامات او در آگاه کردن مردم سهم بزرگی داشت و گروهی از مصلحان بزرگ، بخش‌هایی از برنامه‌ی تربیتی وی را گرفتند، مانند عبدالقادر گیلانی که مدرسه‌ی مردمی بزرگی تأسیس کرد که در آگاه کردن عامه‌ی مسلمانان، سهم زیادی داشت و جنبش جهادی به رهبری نورالدین و صلاح‌الدین را - که در دوران بعد به وجود آمد - مورد حمایت قرار داد. مدارس نظامیه که غزالی از جمله مدرّسان بزرگ آن بود، در جنبش اصلاحی‌ای که دوره‌های آن، مدّت دو قرن، از مبارزه‌ی ترسناک تا شکست اشغالگران صلیبی و بازپس‌گیری تمام زمین‌ها و مقدّسات، ادامه داشت، سهم بزرگی داشت و این بیانگر نقش علمای اهل سنت در بیداری امت، منظم نمودن صف‌ها، بر ملا کردن انحراف، تبیین واقعیت‌ها و گذشت از همه چیز، گران‌بها و کم‌ارزش، در مسیر بلند کردن برنامه‌ی خداوند می‌باشد.

[در پایان می‌گوییم: با همه‌ی انتقاداتی که از بعضی مواضع حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ بیان شده و خواهد شد - خواه از طرف دوست یا دشمن - باید گفت: همین بس که او را مجدد سدهی پنجم هجری نامیده‌اند، عنوانی که به حق شایسته‌ی اوست و اگر ایشان نمی‌بود، شاید اسلام با مشکلات بسیار زیادی روبه‌رو می‌شد؛ چه ایشان راه را برای علمای پس از خود هموار ساختند و خدماتی که به اسلام و مسلمانان نمود، نسبت به انتقاداتی که از او شده و خواهد شد - هرچند که تمام آنان پذیرفتنی نیستند - بسیار اندک و ناچیز است.

اهل سنت معتقد است که جز سخن پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وسلم هر سخنی احتمال صحت یا عدم صحت را ندارد. در حالی که سخنان این عالم حکیم، آن چنان ارزشمند و تأثیرگذار است که به هیچ وجه نمی‌توان ساده از آنان گذر کرد؛ زیرا که یقیناً هیچ‌گاه خواننده از خواندن این سخنان به بیراهه نخواهد رفت، هرچند که تمام این سخنان پذیرفتنی نباشند. پس با یقین می‌گوییم: راه امام غزالی، همان راه اسلام راستین و رسیدن به سعادت جاودان و هم‌نشینی با انبیا و صدیقین و شهداست.]

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

در کرمانشاه ترجمه شد. ۱۳۸۷/۳/۲۷

تصویر ابو عبدالرحمن کردی



انتشارات کردستان

Kurdistan Publication

سننج - پاساژ عزتی - تلفن: ۲۲۶۵۳۸۲



9 789649 800356